

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت، Tihrān-i Muşavvar (۵۰۸), Tihran-i musavvar (508)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166738>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

در این هفته درس‌سرای پارلمان گفته شد تا شروع انتخابات هیئت رییسه مجلس شورای ملی تشنجات کنونی مجلس مرتفع نگرداند و در صورتیکه جلسات علنی نیز تشکیل گردد با اختلافات شدیدی که بین فراکسیونهای نهضت ملی و آزادی وجود دارد بدون حصول نتیجه خاتمه خواهد یافت.

روز ده تیرماه مطابق آیین‌نامه باید انتخابات هیئت رییسه شروع شود، ازهم اکنون آیه‌الله کاشانی از طرف نمایندگان عضو فراکسیون آزادی، نجات نهضت و عده‌زبانی از نمایندگان منفرد کاندیدای ریاست است ولی با جریانانی که پیش آمده فراکسیون نهضت ملی از کاندید کردن آیه‌الله خودداری خواهد کرد و بنا بر ظاهر یکی از نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی کاندیدای فراکسیون نهضت ملی یکی ازین سه نفر: دکتر معظمی، دکتر شایگان، مهندس رضوی خواهند بود.

ولیعهد عربستان سعودی بایران میآید

بقرار اطلاع هفته گذشته حوزه وزیر مختار عربستان سعودی در ایران، بدربار شاهنشاهی اطلاع داد که ولیعهد کشور سعودی مایل است مسافرتی بایران بنماید و حضور اعلیحضرت همایونی در ریاض خواهد بود. روز سه‌شنبه گذشته از طرف وزارت دربار به حوزه غوث اطلاع داده شد که مسافرت والا حضرت ولیعهد عربستان سعودی موجب خورسندی است و هر موقع بایران بیایند بنوان یک میهمان از ایشان پذیرائی خواهد شد در نتیجه روز پنجشنبه وزیر مختار بوسیله تلفن در این باره بادربار عربستان سعودی مذاکره کرد و قرار شد تاریخ حرکت رسماً بدربار شاهنشاهی اطلاع داده شود. گفته میشود مدت توقف ولیعهد عربستان سعودی در ایران در حدود یک هفته خواهد بود و در این مدت از شهرهای شمالی ایران نیز دیدن خواهد کرد.

آیا سر لشکر زاهدی مأموریتی خارج از ایران داده خواهد شد؟

پس از تصحیح سر لشکر زاهدی دو مجلس در محافل پارلمانی اظهار نظر میشود که عناصر نزدیک بدولت بخصوص فراکسیون نهضت ملی برای خروج او از مجلس مشغول فعالیت شده‌اند. یکی از نمایندگان قدیمی و با سابقه مجلس به غیر نگار ما اظهار داشت که در این دوروزه سعی شده است قبل از آمدن نمایندگان اقلیت تهران و تشکیل جلسات علنی سر لشکر زاهدی بخصوص خود خاتمه دهد و حتی با ایشان گفته شده است که حاضرند همه گونه تأمین بیاورند.

یکی دیگر از نمایندگان که اخیراً بملاقات نخست وزیر رفته است اظهار داشت در مذاکراتی که با دکتر مصدق نمود با ایشان پیشنهاد کردم بدینست شغلی به سر لشکر زاهدی دو خارج از کشور داده شود نخست وزیر از این پیشنهاد استقبال کرد ولی برای جواب آن سه روز مهلت خواست.

یک صحنه جالب از روابط ایران و آمریکا

در این هفته یکی از نزدیکان نخست وزیر برای اولین بار افشا کرد در مذاکراتی که سال گذشته میان نمایندگان ایران و مقامات آمریکایی در واشنگتن به عمل آمده بود دولت آمریکا موافقت کرده بود که نفت ایران را با تعقیف صدی بیست و سه خریداری کند و برای این منظور ۳۵ میلیون دلار بابت نفت موجود در بالا پیشگاه ۲۵ میلیون دلار بابت نفتی که بعداً از ایران خواهد خرید بردارند تا بدین ترتیب رفع معضله مالی دولت بشود.

فهیائنده ایران در دربار واتیکان

در کریپورهای وزارت خارجه صحنه‌ها از کسی است که بمقام سفیر کبیری ایران مأمور در بار واتیکان خواهد شد. خبر نگار ما اطلاع می‌دهد که نام ظهیر الاسلام سناتور سابق پیش از همه برای این سمت برده می‌شود و مسکنست بزودی دولت وسایل حرکت او را بدربار واتیکان فراهم سازد.

استانداران فارس و اصفهان از طرف وزارت کشور هفتاد هشتاد نفر در تهران است



مر اقبیت از جان دکتر مصدق

بمقام مطلع فرمانداری نظامی به غیر نگار ما اظهار داشت پس از کشف توطئه قتل افشارطوس، چون معلوم شده است که توطئه کنندگان پیش از همه نسبت بدکتر مصدق خیال سوء تصد داشته و در صدد نابود کردن او و واژگون ساختن حکومت وی بوده‌اند، از اینرو تعلیمات لازم برای حفظ جان نخست وزیر بمأمورین انتظامی داده شده و چند نفر مأمور مخصوص در همه حال مراقب نخست وزیر هستند.

مخالفت انگلیس با گرپودی

در این هفته برده از روی خبر مهمی که تاکنون فاش نشده برداشته شده است - این خبر که از واشنگتن رسیده حاکیست که در اسفند ماه سال گذشته پس از آنکه مذاکرات نفت به بن بست رسیده در همه جا صحبت از احضار هندرسون بامریکا بود، وزارت امور خارجه آمریکا در صدد برآمد دکتر «هانری گریسی» سفیر کبیری سابق خود را در ایران مجدداً باین کشور اعزام دارد، تا وی با حسن وجهه می‌تواند که در ایران کسب کرده ماجرایی ناتمام نفت را سر و صورتی دهد.

ولی وقتی این موضوع با سفیر کبیری انگلیس در واشنگتن در میان گذاشته شد مشارالیه جداً باین امر مخالفت کرد و اظهار داشت که گریدی دشمن شماره یک انگلستان است و اعزام وی بایران، نه تنها در حال اختلافات، مؤثر نخواهد بود، بلکه موجب تماس و مناقشه شدید بین او و مقامات انگلیسی خواهد شد بر اثر این اعتراض وزارت امور خارجه امریکام از این انتصاب چشم پوشید.

۵۰ هزار تومان طلب قوام

خبری که در این هفته مورد توجه محافل مغتلف قرار گرفته و مشکل تازه می‌باشد برای دولت ایجاد کرده مسئله اموال قوام است - زیرا پس از تحقیقاتی که راجع به اموال قوام شده معلوم شده است که بیشتر دارائی قوام سابقاً طبق مدارک و اسنادی که در معاصر ایران به ثبت رسیده بنزدیکان او و همچنین خانم وی صاحب یا منتقل یا فروخته شده است، آنانی ای هم که متعلق به قوام است در حدود یکصد هزار تومان است و طبق قانون مصوبه، دولت مکلف است از فروش اموال او مبالغه بانه هزار تومان بزن و فرزند قوام بپردازد - باین ترتیب دولت در حدود چهار صد هزار تومان برای اجرای این قانون باید بپردازد و اینک مقامات دولتی مشغول مطالعه درباره یافتن راه‌حلی در این باره هستند.

افشای حمله با داره اصل چهار در پارلمان آمریکا

از واشنگتن خبر میرسد که وقایع اخیر شیراز و حمله با داره اصل چهار و اعضای آن در محافل پارلمانی امریکا مخصوصاً مجلس سنا با همصوابیت و شگفتی تلفی شده است، بنحوی که بعضی از سناتور ها دولت را مورد بازخواست قرار داده‌اند که بجهت مناسبت کمکهای فنی مربوط باصل چهار نسبت بشکوری منظور میشود که افراد امریکایی در آن امنیت جانی ندارند. باین وصف، بعضی از مقامات صاحب نظر امریکایی عقیده دارند وقایع شیراز و نظایر آن که در سایر شهرستانهای ایران اتفاق می‌افتد که هدف آنها حمله بامریکا و سیاست آن دولت در ایران است، نتیجه مستقیم تحریک عمال انگلیس در ایران میباشد.

اگر اظهار نظر اخیر مقرون بصحت باشد باید گفت که بر خلاف اعلامیه‌هایی که چندی قبل وزرای خارجه انگلیس و امریکا صادر کرده بودند، هیچگونه سازش و توافقی در مورد خاورمیانه بین دو دولت مذکور حاصل نشده و تنها مبارزه بر سر تحصیل مناطق نفوذ موجب این کشمکشها و تحریکات شده است.

روی جلد:

در این هفته موضوع اعترافات واقایر متهمین قتل افشارطوس یکی از مسائل مهمی بود که در محافل داخلی دوباره آن بحث میشد. طبق اعتراف متهمین دکتر بقائی نیز در این ماجرا شرکت داشته و قرار بود با بودن رؤسای شهرهای وستاد ارتش و ژاندارمری حکومت دکتر مصدق ساقط شود و کابینه دیگری برپا شد. دکتر بقائی روی کار بیاید و توطئه کنندگان نیز در این کابینه شرکت کنند. ولی دکتر بقائی منکر این جریانات شده و اعترافات متهمین را پرونده سازی دانسته است. عکس روی جلد دکتر بقائی را در حالی که یکسخت اوقستی از مندرجات روزنامه شاهد، سمت دیگر وی اعترافات متهمین قتل افشارطوس درج شده، نشان میدهد. (صفحه ۵ را ببینید)

کله مصدق از هندرسون

محافل سیاسی تهران تاکنون درباره ملاقات اخیر هندرسون با دکتر مصدق تمپیرها و تفسیرهای گوناگون کرده‌اند. یک خبر نیمه رسمی در این باره حاکیست که در این ملاقات دکتر مصدق از هندرسون کله کرده و گفته است «در حرف سیاست مسافرت وزیر امور خارجه امریکا به کشورهای خاورمیانه و خودداری او از عزیمت بایران، بنوان یک عمل غیردوستانه تلقی میشود دولت ایران نمیتواند این رفتار غیر دوستانه را نادیده انگارد» همچنین هنگامیکه هندرسون راجع باقدام دولت ایران درباره دادن پنجاه در صد تعقیف دو بهای نفت بشهرتاران امریکایی و زایشی سخن گفت و آنرا یک عمل «ناخوش آیند» دانست دکتر مصدق اظهار داشت این چه حرفیست که شما می‌زنید چگونه مسکنست ملتی از گرسنگی ببرد و ذخایر نفت خود را در اسواق زمین نگهدارد و آنرا بفروشد تا بنظر یک دولت دیگر مرتکب یک عمل ناخوش آیند نشده باشد دکتر مصدق همچنین گفته که ملت ایران حاکم بر ذخایر و منابع تحت الارضی خود هستند و هر نوع که مصالح آنها ایجاب کند بهمان نحو اقدام خواهند کرد.

انتقام خانواده افشارطوس

خبر نگار ما از قول یکی از افراد خانواده افشارطوس اظهار میدارد که قتل فجیع رییسی سابق شهربانی اثر هیتی در کلیه اعضاء خانواده آن مرحوم مخصوصاً برادران او که اکثر نظامی و افسر ارتش بوده‌اند کرده است. گفته میشود در صورتیکه دولت مسپین اصلی این حادثه را مجازات نکند، افراد این خانواده خود انتقام خون افشارطوس را خواهند گرفت. همین خبر حاکیست که خانواده افشارطوس پیش از همه نسبت بدکتر بقائی بدین و خشمگین است و در صورتیکه این عصبانیت و ناواحتی التیام بپذیرد مسکنست چشم زخمی بشمار آله زده شود.

تلگراف دکتر مصدق بدکتر فاطمی

روز چهارشنبه از طرف نخست وزیر تلگرافی بدکتر فاطمی وزیر امور خارجه که برای شرکت در مراسم تاجگذاری پادشاه عراق به بغداد رفته است دستور داده شد که در مراجعت خود بتهران تسریع نماید. بقرار اطلاع دکتر فاطمی و هیئت نمایندگی ایران روز شنبه با یکشنبه بوسیله اتومبیل بتهران وارد خواهند شد. درباره علت احضار دکتر فاطمی گفته میشود که بواسطه جریانات اخیر و تبلیغات و تحریکات شدیدی که مخالفین دولت میکنند این دستور صادر گردیده است.

دسته بندی کارهای نفتی جهان علیه تصمیم دکتر مصدق

بر اثر پنجاه درصد تصفیاتی که دکتر مصدق برای خریداران ژاپنی و امریکایی نفت ایران قائل شده است شرکت سابق نفت با کم کارتلهای بزرگ نفتی امریکا دست بیک سلسله اقدامات شدید و تحریک آمیز علیه این تصمیم دولت ایران زده است. خبر فوق را که در این هفته از امریکا رسیده مقامات مطلع تکذیب نکرده‌اند. در این خبر اذعان شده است که تصمیم دولت ایران، در نرخ بیع المللی نفت اثر بدی خواهد داشت و به همین جهت کارتلهای بزرگ نفتی برای جلوگیری از تزلزل موقعیت خود علیه شرکت ملی نفت ایران متحد شده‌اند.

در این دسته بندی هفت کپتانی عظیم نفت جهانی که عبارتند از «استاندارد اویل اوپو جرسی، استاندارد اویل اوکالیفرنیا، استاندارد اویل اوپو یورک، تگزاس اویل کابپانی، کلف اویل کرپوریشن، روپال دوچ شل کپانی، سکونی و اکوم اویل کابپانی و شرکت سابق نفت ایران وانگلیس» شرکت دارند.

همین خبر حاکیست که دستگاه مغفی و سازمانهای تبلیغاتی شرکت‌های بزرگ نفت بسیار مجهز و قوی است بطوریکه اعتبار معرمانه کارتل‌های مزبور در سال ۱۹۵۱ بیش از ۲۵۰ میلیون دلار بوده است همچنین گفته میشود بوجه عظیم دستگاه مشهور اینتلیجنس سرویس انگلستان را شرکت سابق نفت تأمین می‌کرد و شرکت‌های نفت امریکایی در اینگونه سازمانهای خود اعضایی دارند که حقوق آنها حتی از رئیس جمهوری امریکا هم بیشتر است.

محافل مطلع عقیده دارند که با وجود یک چنین دسته بندی خطرناک، چون افکار عمومی مردم جهان باملت ایران موافقت و بهمان اندازه نسبت بکارتل‌های نفتی جهانی علی‌الخصوص پس از معاکات اخیر در امریکا و سور، استفاده‌های آنها بدبین است، بنا بر این تردیدی نیست که از این معرکه نیز دولت ایران و نخست وزیر آن فاتح و پیروز بیرون خواهند آمد.

تفسیر کبیری ایران در هند

پس از اینکه در محافل سیاسی خارجی صحبت از محور جدید «هند و ترکیه و یوگوسلاوی» بیان آمد، و آنرا بنوان یک «نیروی سوم» بین دو نیروی شرق و غرب شناختند - دولت ایران باید فکر افتاده است که باین محور جدید سیاسی که رنگ بیطرفی دارد توجه بیشتری مبذول دارد. گفته می‌شود بدینال این فکر وزارت خارجه ایران مشغول مطالعه است که یکی از شخصیت‌های برجسته و کارداران مملکت را بسمت سفیر کبیری ایران در هندوستان که در حکم مرکز این محور جدید است بگمارد و روابط خود را بیش از پیش با این دولت محکم سازد. (صفحه ۲۳)

شاه و مصدق اسی کردند



رفع اختلاف در بار و دولت

هفته گذشته بزرگی از هفته های پر جوش و خروش سیاسی بود که بیشتر کارها و فعالیتها بطور مرموزانه و در پشت پرده جریان داشت.

مسئله اختلاف در بار و دولت، که مدتها در آس کلبه مسائل داخلی قرارداد است بالاخره با این فورمول حل شد که املاک حضرت همایونی طی فرمانی کلیه املاک سلطنتی را سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی واگذار کنند، و سازمان شاهنشاهی نیز املاک مزبور را به مدت ۹۹ سال بر عاها و ذابین ساکن در آن املاک تقسیم و اجاره بدهد، و عوائد آنرا بصرف امور خیریه برساند. با این ترتیب هم تقسیم املاک حضرت مورد تقسیم املاک به مرحله اجرا در می آید، و هم نظر نخست وزیر تأمین میشود، و هم موجب رضایت مالکینی که از تقسیم املاک سلطنتی نگران شده و گرفتار رعایای خود شده بودند میگردد، اکنون قرار است کلیل وزارت دربار راجع باین موضوع و جریان ایجاد حسن تفاهم بین دولت و دربار با خبر نگاران داخلی و خارجی مصاحبه کند.

باز استعفاى وزیر دربار

بقرار اطلاع هفته گذشته ابوالقاسم امینی برای اینکه کوشش خود را به نتیجه برساند و اختلاف دولت و دربار را از بین ببرد، یکی دوبار با بن بست مواجه شد بطوریکه از حل نضیه ناامید شد و تصمیم با استعفا گرفته بود، ولی خوشبختانه هم املاک حضرت و هم نخست وزیر با فوراً - ول پیشنهادی او موافقت کردند و در نتیجه مشارالیه از دایان استعفا منصرف شد.

هیئت پنج نفری در بار

همچنین هفته گذشته، امینی کفیل وزارت دربار از اعضای کمیسیون پنج نفری را که از این پس باید مخارج دربار را کنترل کنند انتخاب کرده و برای تصویب به حضور املاک حضرت تقدیم نمود و موافقت قرار گرفت این پنج نفر عبارتند از: هرمز بیرنیا رئیس تشریفات دربار، شاهرخ ناظر - مسالی دولت دربار، آتابای رئیس امور تفریح دربار، پرشگان رئیس حسابداری دربار، و بهبودی کارمند عالی رتبه وزارت دربار تاریخ ملاقات نخست وزیر با املاک حضرت هنوز بطور رسمی تعیین نشده، ولی مقامات دولتی اظهار میدارند که نخست

چه حادثه‌ئی موجب شد که امینی میخواست از کفالت وزارت دربار استعفا دهد آیا در انتخابات هیئت رئیسه مجلس، آیت الله کاشانی باز بریاست انتخاب میشود عده‌ئی از نمایندگان مخالف دولت میخواستند با اعتبار نامه روحی مخالفت کنند مردم ریشداری که مأمورین انتظامی سراغ سر لشکر زاهدی را از او گرفتند



امینی کفیل وزارت دربار تاکنون چند بار با دکتر مصدق ملاقات و مذاکره کرده است

وزیر تصمصیم وارد اوایل هفته آینده حضور شاهنشاه شرفیاب شود.

تجدید انتخاب هیئت رئیسه مجلس
یکی از مسائلی که در این هفته مورد توجه معارف پارلمانی قرار گرفت موضوع تجدید انتخاب هیئت رئیسه مجلس شورای ملی بود، هر چند ظاهراً درباره این مسئله سرو صدای زیادی شنیده شده، ولی در باطن این موضوع سایر قضایای پارلمانی را تحت الشعاع قرار داده است.

نمایندگان مخالف دولت که عبارت از فراقسیون «آزادی» بر رهبری حاجری زاده

و «نجات» بر رهبری دکتر بقائی هستند، متوجه شده‌اند که بهوش تشکیل جلسات علنی مجلس، بعد از طرح گزارش هیئت هشت نفری، باید طبق آیین نامه هیئت رئیسه مجلس تجدید شود.

اکنون اکثر نمایندگان عقیده دارند که با وضع فعلی، در صورتیکه انتخاب هیئت رئیسه صورت گیرد، آیت الله کاشانی دیگر شانس ریاست مجلس را نخواهد داشت، و احتمال می‌رود که مهندس رضوی با شخص دیگری که اکثریت نمایندگان روی او توافق کنند، حائز اکثریت گردد.

همچنین پیش بینی میشود که اواب رئیس نیز از اعضای فراقسیون نهضت ملی و یا از منفردین انتخاب شوند، و با این وضع بدیهی است که بهادری، و میراشرافی نیز که تاکنون کار برداز بوده‌اند دیگر انتخاب نخواهند شد.

روی این اصل مخالفین دولت سعی دارند که توضع روشن نشده، اول جلسات مجلس تشکیل نشود و ثانیاً انتخابات هیئت رئیسه تجدید نگردد...

اعتبار نامه روحی
موضوع دیگر تظویه انتخابات کرمان و نمایندگی روحی است که وکلای مجلس نسبت به مخالفت یا موافقتی که با دولت دارند در این باره اظهار نظر می کنند.

اعضا، فراقسیون نهضت ملی و اتحاد، و بعضی از منفردین انتخاب روحی را بعنوان نماینده دوم کرمان قانونی و صحیح میدانند، ولی اعضای فراقسیون نجات نهضت و آزادی، دکتر بقائی را نماینده کرمان میشناسند، و تصمصیم دارند در صورتی که گزارش شعبه مبنی بر تصویب اعتبار نامه روحی در مجلس قرائت شد، بیش از بیست نفر بآن مخالفت کنند.

موضوع سلب مصونیت ازد تربقائی نیز در این هفته در کربورهای مجلس



سر لشکر زاهدی پس از تحصن در مجلس شورای ملی، با آیت الله کاشانی رئیس مجلس شورای ملی ملاقات کرد

مخالفین دولت و عده‌ئی از دوستان صمیمی زاهدی میگویند که در موافقت قلبی سر لشکر زاهدی بهتر از هر کسی میتواند نام امور کشور را بدست گیرد و به همین مناسبت تصمیم دارند تا وقتیکه امکان سقوط دولت وجود دارد وی را در مجلس نگاهدارند ولی موافقین دولت میگویند این انتظار مخالفین بیهوده است و دکتر مصدق با کمال قدرت بکار خود ادامه خواهد داد و مانع نگذاریم بجز او کسی در رأس امور کشور قرار گیرد، در مجلس گفته میشود که از طرف فرمانداری نظامی فرمانده گارد مجلس گفته شده است چرا از ورود سر لشکر زاهدی ب مجلس جلوگیری نکرده‌اید و بجهت نامبرده را که تحت تعقیب بود بازداشت نمودید؟

هندرسن و لغو بخشنامه
موضوع ملاقات و مذاکرات سه ساعته هندرسن سفیر کبیر امریکا با نخست وزیر که اوایل هفته گذشته صورت گرفت با شایعاتی که وجود داشت مورد تفسیر مغربین خارجی و داخلی قرار گرفت.

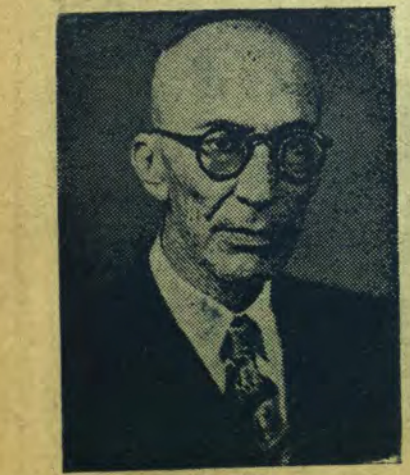
بعضی این ملاقات را با موضوع مصاحبه اللهبیار صالح سفیر کبیر ایران در واشنگتن مرتبط دانسته و میگویند سفیر امریکا از اظهارات سفیر ایران کله کرده است.

برخی عقیده دارند که نخست وزیر از اینکه دالس وزیر خارجه آمریکا بکشور های خاورمیانه بیاید ولی بایران نمی آید کله کرده است.

عده‌ئی هم این ملاقات را با حوادث اخیر شیراز مربوط میدانند، چمنی هم میگویند ملاقات مزبور بنا به دعوت نخست وزیر صورت گرفته و ضمن آن راجع بقضای ۰۰ میلیون دلار کمک اقتصادی مذاکره شده است. دومین تمام این گفته‌ها و شایعات مفتاح معاون وزارت امور خارجه بعبیر نگار ما گفت موضوع ملاقات هندرسن با نخست وزیر درباره بخشنامه ای بود که چندماه پیش دولت راجع بسافرت اتباع خارجی بسفارتخانه‌ها ابلاغ کرد.

در این بخشنامه تذکر داده شده که از نظر حفظ بعضی مقررات لازم است نمایندگان سیاسی و اتباع خارجی که در ایران کارهای سیاسی دارند، هر وقت میخواهند بیش از ۰۰ کیلومتر از شهر خارج شوند قبلاً از مقامات دولتی اجازه بگیرند و تصمیم خود را اطلاع دهند تا اقدام لازم در این باره بعمل آید

ملاقات با توده ایهای قراری
خبر دیگری که اخیراً توسط یکی از اعضا هیئتی که بنا به دعوت دولت شوروی دودوز قبلاً از اول ماه مه بشوروی رفته رسیده است حاکیست که بعضی از سران فراری حزب توده در شوروی اقامت دارند و با برخی از ایرانیانی که بستگو رفته اند ملاقاتهایی کرده و با آنها دستورهائی برای وسعت یافتن اقدامات حزب توده در ایران داده اند



روح، نماینده جدید کرمان

در خانه افشار طوس چه میگذرد!

افشار طوس چند ساعت قبل از ربوده شدنش از سر نوشت شوم خود آگاه بود رادیوی خانه افشار طوس را خراب کردند تا مادرش از مرگ او باخبر نشود بچه های افشار طوس، هنوز مرگ پدر را باور نمیکنند

مادر ۸۰ ساله افشار طوس پناه های خانه مصدق را میبوسید و میگفت «سرم از این پاهای بالارفته است»



سر هتنگ دومی



سر هتنگی



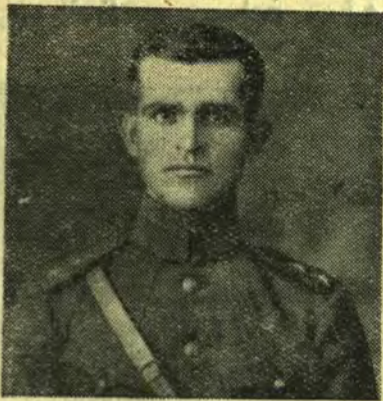
سر تپی

حال دخترم هیچ خوب نبود وقتی خبر مقتود بدین محمود را باوادم حالت خیلی بدتر شد، ولی چه میتوانستیم بکنیم، خود را به برادران محمود هم رساندیم آنها هم خیلی متوحش شدند. کم شدن محمود برای ما در کودکی نبود - ظهر روز دوشنبه یعنی ساعت قبل از کشتن محمود ماناها را مهمان دختر دیگرم خانم تیسار مصدقی بودیم. آن روز محمود و مادرش هم آنجا بودند.

محمود خیلی گرفته بوده، سرخلاف همیشه هیچ صحبت نمیکرد، بطوریکه مادرش نزد او رفت و گفت:

محمود، پسر، چرا حرف نمیزنی، برای چه امروز اینقدر اوقات تلخ است، من امروز برای دین تو اینجا آمده ام چرا حرف نمیزنی، چرا اینقدر اخم کرده ای؟ شنیدم میخواهی بروی شیراز، نکنند برای همین اوقات تلخ است؟ محمود دستی بر مادرش کشید، گفت: نه مادر جان اوقات تلخ نیست ناراحت نباشد.

خانم بات - پس گفت: «اینها محمود میگفت اوقات تلخ نیست ولی قیافه اش شان میداد که خیلی گرفته است، مثل این بود سر نوشت شوم را که در انتظارش بود حس میکرد. محمود آن روز ناچارم چیزی نگویم یک پرتقال بر دانت نهادش را خودش خورد و نصف دیگرش را به خودش داد و بعد رفت هر سه در خانه خودش مهمان داشت در آنجا بازم او ناتاش تلخ بود تا اینکه ساعت هفت بعد از ظهر بشهر بانی رفت و دیگر برنگشت در آن لحظه اینکه از ما جدا میشد نگاه عینی با کرد مثل این بود که این نگاه نگاه وداع بود او رفت و دیگر برنگشت. بقیه در صفحه ۲۳



ستوان یکی



سروانی



سرگردی

میکنم آ او را بشیراز فرستاده باشند، چون خودش هم چند بار گفته بود که ممکن است پروم شیراز - دکتر غلامحسین گفت؟ پس من حالا سرورم از بابا میبرسم و بعد نتیجه را بشما اطلاع میدهم. چند لحظه بعد دکتر غلامحسین خان گفت: با ما میگوید دیشب محمود تا ساعت هشت اینجا بود و به درفت، منم هیچ جا او را نفرستادم، اتفاقاً دیشب همکاری نداشتم.

وقتی حرفهای دکتر غلامحسین را شنیدیم بطوری حالمان مثل شد که سراپه بمانه دکتر مصدق رفتیم زیرا هیچ سابقه نداشت که محمود شبی بمانه نیاید، در آنجا شنیدیم که هدهدی از افسران نزد نخست وزیر هستند آنوقت متوجه شدم که محمود کم شده است و این افسران آمده اند تا جریبان را بنخست وزیر اطلاع بدهند.

محمود خیلی گرفته بود

بعد با عجله خود را بمانه رساندم



محمود افشار طوس در مدرسه نظام



در مدرسه صاحب منصبی



ستوان دومی

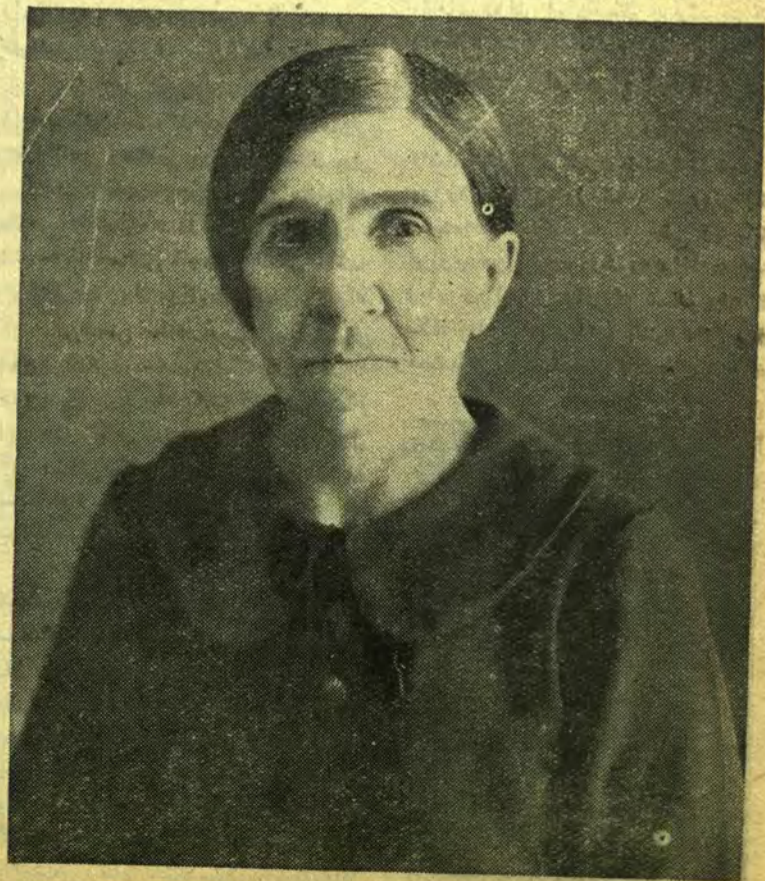
حزن و اندوه از در و دیوار هیبارید غروب روز دوشنبه بنزل سر لشکر فقید افشار طوس وانم در خیابان فروردین رفتم. وقتی وارد حیاط شدم مصدق خانه را غرق در غم و ماتم دیدم، مثل این بود که غم و اندوه از در و دیوار خانه میبارید، مرقدر جلوتر میرفتم این صحنه غم انگیز بیشتر میشد، وقتی وارد اطاق پذیرایی شدم دیدن اهل خانه پیش از پیش مرا متاثر کرد، خاله المراقین بیات پسر همسر تیسار افشار طوس با خانم خود، و همچنین مهندس افشار طوس برادر آن مرحوم و چند زن دیگر در حالیکه همه لباس سیاه پوشیده بودند در اطاق نشسته بودند.

وقتی وارد اطاق شدم مدت بکندقیقه سکوت غم انگیزی فضای اطاق را فرا گرفت بالاخره من سکوت را دردم شکسته و به خانواده افشار طوس تسلیت گفتم، بعد از خانم شیخ المراقین بیات سؤال کردم وقتی خبر مقتود شدن تیسار افشار طوس بشما رسید، در این باره چه فکر میکردید؟

در منزل دکتر مصدق

خانم بیات درحالی که ازک از چشمش جاری بود گفت: ساعت پنج روز سه شنبه دخترم «مهرسرتیب افشار طوس» بمن تلفن کرد و گفت: مادر، رسیده دیشب بمانه نیامده، نیدانم کجا رفته است. وقتی از این ما را باخبر شدم خیلی اگر از شدم به منزل، دکتر مصدق تلفن کرد و در تلفن جواب نداد، ناچار بنزل دکتر غلامحسین مصدق تلفن کرده و بدکتر گفتم: دیشب محمود بمانه نیامده، نیدانم آمانی نخست وزیر او را جانی فرستاده است؟

غلامحسین خان گفت بنزل آقا تلفن کنه، شاید ازین موضوع خبر داشته باشند. گفتم تلفن کردم ولی بموفق نشدم و فکر



مادر هشتاد ساله افشار طوس وقتی شنید پسرش گمشده زبانش بند آمد

هسر ۲۸ ساله و بچه های خرد سال افشار طوس عزادارند

آیا چهار نفر از متهمین قتل افشارطوس اعدام خواهند شد؟

نخواست سیزده

رسیدگی بجرایان قتل افشارطوس، در این هفته یزدر شمار مهمترین مسائل داخلی مصوب میشود، و در همه جا درباره آن بحث میشود، پرونده این قتل فجیع که اکنون صفحات آن بیش از دو هزار برگ است؛ در دست باز پرسان فرمانداری نظامی و مأمورین تحقیق است، در این پرونده قطور بازخواست سیزده جلب نظر میکنند، زیرا در این پرونده ۱۳ نفر متهم به «قیام علیه حکومت مشروطه» و شرکت در قتل افشارطوس هستند، این سیزده نفر عبارتند از:

دکتر مظفر بقائی کرمانی نماینده مجلس شورایی، حسین خطیبی نویسنده روزنامه همد، سر تیپ های باز نشسته مزینی، منز، پایندر، نصرالله زاهدی؛ سرهنگ باز نشسته امیرعلایی؛ سرگرد بلوچ قرائی؛ هادی افشار قاسملو؛ پهلوان کچل، احمد آخیز؛ شهریار بلوچ؛ عباسعلی نعلی باقیان ده لثان- این سیزده نفر طبق مندرجات اعلامیه فرمانداری نظامی؛ هر یک بنحوی در قتل افشارطوس و قیام علیه حکومت ملی شرکت داشته اند؛ علاوه بر اینها چند نفر دیگر از قبیل فروغ خطیبی خواهر حسین خطیبی؛ ناصر زمانی؛ سرهنگ شقی، سرهنگ زاهدی؛ شهبان عبیدی نوکر خطیبی؛ و نوکر دکتر بقائی طبق ماده ۵ حکومت نظامی بازداشت شده اند و پرونده آنها در جریان تحقیق است.

پولنده دوهزار صفحه

در پرونده قتل افشارطوس ۱۹ پوشه سرخ رنگ، حاوی اوراق بازجویی و یک پوشه دیگر حاوی اتهاماتی است که بدکتر بقائی زده شده، به علاوه چند روزنامه شاهد



دکتر بقائی

این پرونده ۲ هزار صفحه ای است و در صورتی که متهمین از افسران حاضر بخد متصدد داشته اند در کودتای شرکت کنند مادر خطیبی گفت؛ شما را بخدا عکسهای افشارطوس را بمن نشان ندهید

و اظهارات برخی از متهمین در این پرونده ضبط است. این ۲۰ پوشه که شامل ۲ هزار برگ است، شبانه روز در یک صندوق آهنی در اتاق سرهنگ نادری رئیس کارآگاه-نگهداری می شود و در عرض ۲۴ ساعت ۲ سرباز و یک پاسبان، دو اطراف اتاق مزبور کشیک میدهند برای اینکه این پرونده محفوظ باشد، از روی تمام اوراق آن با دستگاه مخصوص ستاد ارتش فیلمبرداری شده و نسخ متعدد هر برگ پرونده در چند نقطه مختلف نگهداری می شود تا سارقین نتوانند پرونده مزبور را نابود کنند.

وحشت پایندر

دستگیری سرگرد بلوچ قرائی در قصبه «منصور بلاغ» قزوین که روز پنجشنبه هفته پیش صورت گرفت از مهمترین اقدامات مأمورین پلیس بود. اگرچه بسیاری از روزنامه ها جریان دستگیری این مرد را با جزئیات و اختلاقی نوشته اند ولی چون در این جریان حوادثی و رویدادهای در روزنامه ها با اشاره شده از این رو ما این نکات را ذیلا شرح میدهم: پس از اینکه سر تیپ پایندر و سر تیپ زاهدی در منزل سرهنگ زاهدی دستگیر شدند پس از چند دقیقه هنگامیکه سر تیپ زاهدی و پایندر از اتاق خارج و وارد حیاط می شوند، نخستین سؤال سرهنگ سر رشته از پایندر و زاهدی در باره سرگرد بلوچ بود ولی پایندر سکوت اختیار میکند و حالت اضطراب زائد الوصفی در او نمودار میشود در این موقع سرهنگ سر رشته با آنها تاکید میکند و میگوید، بگوئید سرگرد بلوچ کجاست؟ ناگهان چند نظامی و پاسبان بادیستند وارد خانه میشوند، پایندر از دیدن مأمورین روحیه خود را میبازد و تقاضا میکند اجازه دهند که بمسرتاح برود، ولی زاهدی ساکت و آرام، در حالیکه سرش را بریز انداخته بود وارد اتومبیل میشود و او را بطرف شهر بانی میبرند. ضمناً زاهدی محل اختفای سرگرد بلوچ را که منزل سرهنگ شقی پدر زلفی بوده اطلاع می دهد، و مأمورین همان روز شقی را دستگیر میکنند. شقی پس از یک روز، محل اختفای بلوچ را می گوید و راهنمایی های لازم را بمأمورین میدهد، سرگرد بلوچ روز یکشنبه هفته گذشته پس از آنکه با اتومبیل

سر تیپ پایندر بنام دروغی «مهندس ظاهری» بدعات قزوین مسرود همه جا خود را نماینده یک شرکت بزرگ خارجی معرفی میکند و با مترهایی که همراه داشته پی در پی درختان زیتون و گردو را اندازه می گیرد و بدعاهاتی ها میگوید؛ عقرب عده می از مهندسین شرکت ما برای قطع اشجار و ساختن جاده ها و حمل چوب به سارجه، وارد این حوالی میشوند، دهاتی ها هم اظهارات او را باور کرده باو مقداری خوراکی داده و او را راهنمایی کرده اند اتفاقاً چند روز قبل از مسافرت سرگرد بلوچ، چند متخصص چوب ایتالیایی نیز بهین دهات رفته بودند؛ باوچ از دهاتیها وضع جاده های اطراف، به خصوص جاده های مالرو را که بجاده لاهیجان منتهی میشود سؤال کرده و بدینوسیله میخواست خود را بجاده لاهیجان برساند، ولی پیش از آنکه در کار خود موفق شود دستگیری کرد.

کودتای نظامی

مقامات انتظامی میگویند نکته مهمی که از مجموع اعترافات متهمین بدست آمده اینست که دکتر بقائی عامل اصلی این توطئه و در رأس این عده بوده است؛ پس از او چهار سر تیپ ارتش فراداشتنند که برای تیر حکومت مشغول فعالیت بوده اند؛ در باز پرسهایی که از آنها شده این نکته به ثبوت رسیده است که مخالفین دولت و افسران باز نشسته؛ با کمک چند تن از افسران حاضر بخد مت که در تهران دارای ابوالجمعی نظامی بوده اند؛ قصد داشته اند پس از دستگیری سر تیپ افشارطوس؛ سر تیپ ریاحی؛ سر تیپ علوی مقدم؛ در صورتیکه دولت بدکتر مصدق سقوط نکند؛ با یک کودتای نظامی زمام امور را در دست گیرند.

مقامات انتظامی و همچنین سرهنگ نادری رئیس اداره کارآگاهی بجزر نگار ما گفت؛ در پرونده های مربوطه بتوطئه اخیر بهیچوجه نامی از سر لشکر زاهدی برده نشده و موضوع احضار او از طرف فرمانداری نظامی ارتباطی با پرونده قتل افشارطوس ندارد؛

مادر خطیبی و عکس افشارطوس

موضوع آزادی مادر حسین خطیبی؛ و تحویل منزل آنها با ویز؛ یکی از مسائلی بود که مقامات انتظامی با آن مساوات کردند. گفته میشود مادر خطیبی از جزئیات حادثه دستگیری افشارطوس اظهار بی اطلاعی کرده و در تمام موارد گفته است «اگر بصرم اقداماتی میکرد؛ و یا بر تکب حمایت شده؛ من از آن بی اطلاع؛ و هیچوقت در کارهای او مداخله نمی داشتم» رو بهم رفته مادر خطیبی اقرار کرده است که منزل خطیبی مرکز دید و بازدیدها و فعالیت های عده زیادی بوده است و وقتی مأمورین باز پرس و تحقیق؛ چند عکس افشارطوس را پس از مرگ؛ و در حالیکه دست و پای او را با طناب بسته بودند، بوی نشان میدهند؛ مادر خطیبی روی خود را بر گردانده و میگوید «ترا بشد اینها را بمن نشان ندهید» و فوق العاده از مشاهده آنها متأثر شده؛ و چند بار هم گفت «غیر ممکن است بصرم آدم بکشد»

من اطلاعی ندارم

برخلاف تمام متهمین و دستگیر شدگان

گفته میشود در صورتیکه پرونده قتل افشارطوس در دادگاه نظامی مورد رسیدگی قرار گیرد دادستان نظامی برای این چهار نفر که عامل اصلی قتل افشارطوس شناخته شده اند؛ تقاضای حکم اعدام خواهد کرد



حسین خطیبی



سرتیپ باز نشسته مزینی

سلب مصونیت از دکتر بقائی وقتی خلاصه پرونده قتل افشارطوس برای نخست وزیر فرستاده شد دکتر مصدق دستور داد آنچه را که متهمین درباره دکتر بقائی اظهار نموده اند بیشتر درباره آنها تحقیق شود و وقتی تمام اظهارات متهمین در باره شرکت دکتر بقائی تهیه گردید نخست وزیر به لطفی وزیر دادگستری و دکتر ملک اسمعیلی معاون خود دستور داد که در این باره مطالعه و اقدام نمایند.

گفته می شود اکنون از طرف مراجع قضایی طرحی برای سلب مصونیت از دکتر بقائی در دست تهیه است و قرار است بمجلس فرستاده شود.

تقاضای اعدام برای چهار نفر

درباره اینکه آیا پرونده متهمین بکدام محکمه ارجاع خواهد شد؛ تاکنون عقاید مختلفی ابراز شده است؛ ولی یکی از قضات نظامی در این باره اظهار داشت «آنچه مسلم است اینستکه برای پرونده مزبور؛ برخلاف مندرجات بعضی از جرایم، محکمه صحرایی تشکیل نخواهد شد؛ زیرا طبق قوانین دادرسی ارتش؛ محکمه صحرایی هنگامی تشکیل میشود که یک لشکر؛ یا حداقل یک گردان نظامی وارد عملیات جنگی بشوند، روی این اصل؛ تشکیل محکمه صحرایی با این وضع صورت نخواهد گرفت؛ اما رسیدگی به پرونده مزبور بواسطه قتل که در زمان حکومت نظامی واقع شده، در صلاحیت محاکم نظامی است؛ و باین حادثه در آنجا رسیدگی خواهد شد؛ ولی یکی از قضات عدلیه؛ برخلاف نظریه فوق چنین اظهار میداشت که «چون این قتل جنبه سیاسی دارد؛ و توقع جرم از لحاظ سیاسی؛ و برای تزلزل دولت بوده؛ و به علاوه در چند جای پرونده متهمین صحبت از تغییر حکومت و تشکیل کابینه نموده اند از این رو رسیدگی باین پرونده؛ بایستی بدادسرای عمومی احاله شود؛ زیرا عملیات این عده؛ قیام علیه حکومت ملی بوده؛ و رسیدگی بآن در صلاحیت قضات دادگستری است»

افشار قاسملو

اظهار میداشت در صورتیکه پرونده مزبور بمحاکم نظامی برود برای چهار نفر از متهمین از قبیل خطیبی؛ مزینی؛ افشار قاسملو؛ و سرگرد بلوچ تقاضای اعدام خواهد شد.

قنادی نور و امید
CONFISERIE
HOUR O MID
Ax. Nadzil Tolestan

این جعبه شیرینی را دکتر بقائی در زندان برای مادر خطیبی فرستاد



متهمین قتل افشارطوس در کدام دادگاه محاکمه میشوند؟

کسی که بندجیمی ها ده بار قصد کشتن او را داشتند

این رئیس دادگاه که در زندان متفقین بوده، بهتر از هر کسی میداند متهمین زندانی چه بکند؟

((معاصر)) گزارش می‌دهد سابق دادگاه که ممکن بود او را بکشتند دهد

هنوز در سرپوش اخبار کشور، جریان توطئه قتل افشارطوس در رأس همه قرار دارد. بدیهی است در یک چنین فرصتی تغییرات و فرم بزرگی که در دادرسی های ارتش حاصل شده، از هر جهت جالب توجه است، زیرا بنا بر عقیده معاضل قضایی بلعاض آنکه متهمین غالباً افسران ارتش بوده اند، رسیدگی باین جرم در صلاحیت دادگاههای ارتش است، دو چنین موقعیتی دکتر مصدق قانون جدید دادرسی ارتش را که در حقیقت یکی از کارهای مهم او است طبق قانون اختیار دادگاه متهمین ساخت، و اعضاء هیئت دادگاه عالی انتظامی را انتخاب کرد تا قضات ارتشی هم مانند قضات دادگستری استقلال حاصل کنند. دکتر مصدق چند روز قبل یکی از اطرافیان گفت: نتیجه چهار ماه مطالعه من پانچا رسیده است که حتماً باید قضات دادگاه های نظامی (مردمان صالح باشند و هیچ مقامی نتواند آنها را تحت نفوذ قرار دهد. بدیهی است اگر دادگاههای ارتش اصلاح شوند ارتش هم اصلاح خواهد شد، بهین معاضل مصدق حتی ترفیع قضات دادگاههای نظامی را مانند دادگستری منوط به تصویب دادگاه عالی انتظامی ارتش ساخت تا دیگر افسران قاضی نگران درجه خود نباشند و بدست وزیر دفاع ملی و پارلیسی ستاد نگاه نکنند.

در میان قضاتی که برای تصدی دادگاه عالی انتظامی که بر کلیه دادگاههای ارتشی نظارت عالی دارد انتخاب شده اند نام دو نفر بیش از همه بگوش آشناست. شما ماه قبل این حادثه ای را که برای دکتر مصدق سجادی استناد سابق آذربایجان رویداد اطلاع دارید، دکتر سجادی بدنبال آن حادثه تا چند روز قبل در بیمارستان خوابیده بود و برای یک تصادف، نزدیک بود جان خود را از دست بدهد. دکتر سجادی فرزند حاجی آقا جیمی، مدتها جزو روحانیون بشمار میرفت، اما دکتر سجادی



چون ترک معاومه کرده، و بدست آلیاس رفت و زبان (فارسه) خواندمورد معیت پدر واقع نشد بدین طریق (معتمد آقا) بقول ادب با مرق همان چنین که در حادثه راه قزوین شکاف برداشت، پول تهیه کرد و بفارسه رفت، چند سال بتحصیل پرداخت تا توانست زیر امضای خود کتر در حقوق امضاء کند. سجادی در استخدام، هم خوش شانس بود و بدشانس، ترقیش مانند آنتی که در میان کاهدانی افتد تند و تیز بود، هنوز کارمند عدلیه نبود که مدیر کل گمرک شد، چون خیلی جوان بود ناچار کشت با یک سیل کلفت (که شهادت بدروغ میداد) خود را من نشان دهد. او مدتی وزیر راه در قبل از شهریور ۲۰ بود. اما بقول معروف چون تب تند زود مرق میکند یکروز که متفقین وارد ایران شدند رفتند سراغ دکتر و او را کاشان کشان به (اراک) بردند و گفته فسانه ای و در خواب هدند و کتر دوباره بهتران بازگشت سجادی هنوز در لباس مانند شوخ قدیم درویش مآب است. هاشق آنتی که به بند کد امیک از کارمندان مرتب هستند و کدام وقت شناس آنقدرها که سایرین بدنبال عیش و مستی می کوشند او کوهانیست و این کیبای هستی راه قارون و گدا و گذار کرده است. در این جاست که بارقا اختلاف سلیقه دارد و همه می گویند (دکتر فرنگ رفته و اینقدر امل ...)

یک سن و سالی هاشق مرغ امریکایی و قناری روسی بود و پیانو مشق میکرد که حالا آنهم از سرش پریده است، بقول شاه و معصیت بود پیری و کم ذوقی ... رئیس دادگاه عالی انتظامی ارتش، باین عنوان دم دار و دراز، یک منطق کوتاه دارد (آهسته زندگی کن، از ظاهر بگریز) و وقتی جلویش سال دولتی باشد دیگر وسواس (یک ششماژ در مقابل یک زن هرزه و خوشگل) را پیدای کند. استنفرالله گویان بهمه می سپارد که میداد کسی خیال (تصرف عدوایی) در سر بیوراند ...

آن ایامی که وی رئیس کمیسیون ارتش بود جان از بابیان رجوع بل می آمد، تا یک پروانه ارتشی بامضای وی بگیری، هر چه سخاوت دولتهای وقت در دادن ارتز دیده می شد، خست این مرد آنها را خشتی می ساخت. جمله وزارت اقتصاد ملی، وزارت دادگستری وزارت کار، وزارت فرهنگ، وزارت راه، رابعه داشته است و از افسرادی بود که هم در کابینه قوام، هم در کابینه حکیمی و ساعد و هم در کابینه دکتر مصدق و بلاخره هم در زمان رضا شاه وزیر بود و بایک منطق ساده و قوی همه را قانع کرده است که (جهان نیست جز فسانه بود) ...

یک هفتک فزه بین نزدیک بین بر چشم می گذارد تا نوجوش بکارهایی که دور از او میگذرد کمتر شده و تمام علاقه اش متوجه اموری باشد که دور ووش رخ میدهد این سید ذره رسول را از روزی که رئیس کمیسیون تصفیه شد و بند الف و ب و جیم دوست کرد و عده ای را در زندان بند جیم انداخت بدتراز فرزندان معاویه ساختند.

بندجیمی ها ده بار درصدد برآمدند که او را بسبب افشارطوس بر باند و در غاری مغفی سازند و یا آنکه در پشت میز او را خفه کنند و یا بکشند ...

تلفن های تهدید، نامه های بدون امضاء، بی نامهای مکرر این ها سوقاتی دوستان بندجیمی بود که همه روزه می رسیدند.

یکروز دکتر سجادی از پشت صندلی ریاست کمیسیون استعفا کرد و دولت او را از ترس بندجیمی ها زیر صندلی (سه بریت عامل بانک صنعتی) با سازمان برنامه مغفی ساخت، هنوز هوسه روز بیشتر در کتر بر روی این صندلی توانست دوام آورد که یکروز از شدت تأثر بیپوش شد، از آنجا بغانه و بیمارستان رفت و تادوسه ماهه کتر از ترس دزدان قانونی خواب و خوراک نداشت - سجادی دوفرزند دارد که یکی دختر و دیگری پسر است و ۲۰ ساله و ۱۷ ساله هستند.

دکتر در خانه پپ می کشد و در بیرون از خانه سبک گار سبز گران، در سن ۵۵ سالگی از ذوق جوانی فقط شعر دوستی در وی باقی مانده است و بس.

بعکس آقای رئیس دادگاه که مردی ساکت و کم حرف است، دادستان کل دادگاه عالی انتظامی ارتش (حسن معاصر) تا بغواهی حراف و سفیران است ...

معاصر فرزند حاج ملا اسمعیل معاصر کرمانی است که از علمای کرمان بود در حقیقت وی تنها مردی است که بانسل قدیم و نسل امروز و نسل فردا، در همه احوال (معاصر) است ...

شرح زندگی معاصر زیاد مفصل نیست، دو کرمان نود پد رفقه و ادبیات عربی آموخت، در کالج امریکایی تهران انگلیسی یاد گرفت و بدستگاه دولتی وارد شد، مدتی مترجم انگلیسی دکتر میلیسبو و مترجم قوانین بود.

یکروز داور که نخبه وزارتخانه ها را بدنبال (اختیارات از مجلس) جمع آوری کرده و بعدله می آورد، بقه حسن معاصر را در مالیه گرفت و وارد دادگستری ساخت چندسالی وی در حسابداری و کاربرداری و بالاخره پس از طی آموزشگاه عالی قضایی در سال ۱۳۱۰ وارد دستگاه قضائی شد.

حسن معاصر تا سال ۱۳۱۶ در دیوان کتیر بود تا اینکه بکفالت دادسرای دیوان کتیر رسید

چون سیاه توپه و خون سرد و عادلانه قضاوت می کند، روزی داور گفته بود: «اگر معاصر و نگش سفید بود، مانند یک قاضی انگلیسی مشخص می شد، زیرا دو صفت دیگر یک قاضی انگلیسی را که خون سردی و قضاوت عادلانه است دارد می باشد» خوب گماش این شد که سیاه و سبزه رو بار بیاید و باید انگلیس ها او را ملککش را بچایند ...

معاصر میگوید این قضاوت بخصوص رسیدگی بامور جزائی ذوق را در انسان می کهد، آنر مایه که وی «جوانیش غالب آمدی، وهوی وهوس طالب» ادبیات دوست میداشت و بیس می نوشت.

پس «قاضی همه ان» یا شوخی اول

این اختلاف را دارد که او روزنامه هارا در روزی زده در خیابان که پهن است میخواند سه سال خودش روزنامه نویس بود و بکجه مهندس معلاتی روزنامه هفتگی سیاسی (مله ایران) را منتشر می ساخت دادستان کل ارتش عاشق لبتیات و سبوجبات است تنها تفریح او تئاتر میباشد و بس او کتب و مجلات انگلیسی بخصوص (ریدرز دا بگست) را دوست میدارد.

بین افزیده میوه، و بین میوه بیش از همه (خیار) را می پسندد.

معاصر در اردی بهشت ۱۳۲۱ بلعاض تمعیب افسران فراری بنسایت دسته - بندیهایی که علیه او شد بعدله بازگشت و از آنوقت تا اردی بهشت ۱۳۳۲ که دوباره بست دادستان کل از طرف دکتر مصدق و لطفی انتخاب گردید و کات میگرد و زندگی خوبی داشت این بار هم علاقه دکتر مصدق و معصبت لطفی او را بدام انداخت و دوباره خانه بزر بار سنگین این شغل مهم داد، با وجودیکه میداند آن زمان او جوان بود و میتوانست روزی ۱۶ ساعت کار کند ...

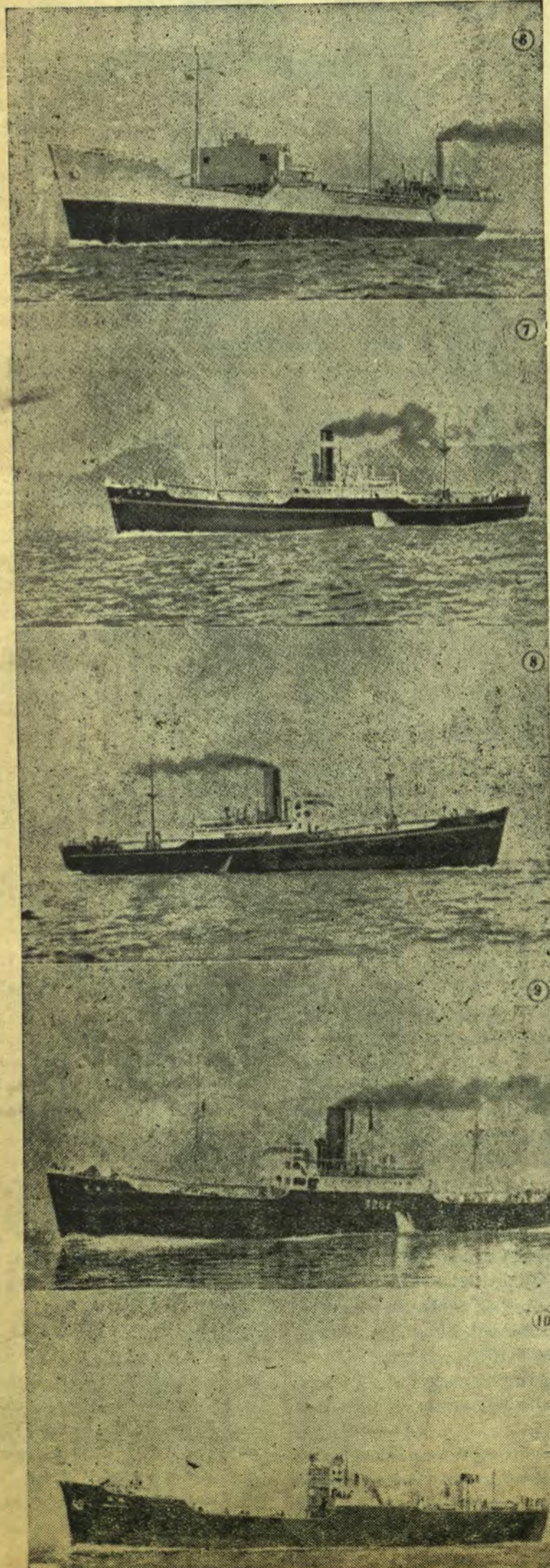
اعضای دادگاه عالی انتظامی ارتش بانفاق دادستان سه نفر نظامیند، سه پدید قندی - سر لشکر علوی مقدم - سر تیپ وفا و سه نفر غیر نظامی - دکتر سجادی رئیس دادگاه، حسن معاصر دادستان کل، بشیر فرهنگ عضو دادگاه دکتر مصدق عدلیه دارد همانقدر که استقلال قضات در عدلیه توانست تا حد فراوانی وضع دادگستری را اصلاح کند، با اصلاح و استقلال دادگاه های ارتش این مشکل بزرگ که در ارتش حل میشود طبق قانون اخیر، قضات دادگاههای ارتش را مساند قضات دادگستری کسی نمیتواند تغییر دهد، از لحاظ حقوق و ترفیع مانند قضات دادگستری هستند، پیشوای ملت ایران میگوید شرط اول اصلاح و تصفیه ارتش، داشتن دادگاههای صالح است و بس ...

معاصر



در حاصره دریایی نفت شکسته همیشه

بزرگی نفتکشهای زیادی از آمریکا و ژاپن و ایتالیا به سمت آبهای ایران حرکت میکنند
 بسیاری از شرکتها نفت خارجی پیشنهاد می برای خرید نفت داده اند
 بر اثر پایان یافتن مدت قرارداد اجاره کشتیهای نفتکش از طرف شرکت سابق،
 صدها کشتی نفتکش برای حمل نفت ایران بدنیای آزاد آماده اند



نفت ایران را با پنجاه درصد تخفیف خریداری خواهند کرد.
 مع این پیشنهاد میگویند پنجاه درصدی که ایران تخفیف میدهد مستقیماً بوسیله شرکتهای کوچک خریدار نفت ایران حساب شرکت سابق منظور میشود و برای اینکه شرکتهای کوچک نیز استفاده نمایند ۱۲ درصد تخفیفی که شرکت های نفت خارجی اخیراً رفیقت محصولات نفتی خود قائل شده اند، اضافه آنها محسوب میشود. این نظریه و مقیده مخالفین بهر هم و خیال بیشتر شده است و تنها از نظر معاملات با دولت این نظریه توسط مخالفین ابراز شده است.

و افاقن چه میگویند
 و اما سوئید کالا دعادی فرق را بوج می معنی می دانند، از جمله پندس حبیبی از مشاورین لردیک دکتر مصدق، درباره تخفیف مزبور چنین میگوید:
 تخفیفی که دولت ایران برای خریداران ژاپنی و امریکایی قائل گردیده، فقط از نظر تشویق خریداران خارجی و شکستن حاصره اقتصادی و ازین جهت شکایات بدج نکاسها بدادگاه های محلی است، مقدار نفتی که در عرض این شباهه فروش میرسد، بیش از دو میلیون تن نخواهد بود، این مقدار با در نظر گرفتن ۵۰۰ میلیون تن نفت مورد مصرف دنیا بسیار اجزاست، از طرفی کپانی های نفتی امریکاییس برای مقابله با این عمل دولت ایران، برای خریداران نفت خود ۱۲ درصد تخفیف قائل شده اند، این کپانی ها که عموماً تابع کارل زرگ نفت چپانی هستند برای چپال رفتار دولتهای کوچک صاحب نفت در خاورمیانه، با این عمل مبادرت ورزیده اند، و عمل تخفیف ۱۲ درصد فقط ضرر صاحبان نفت یعنی کشورهای کوچک است والا به منافع شرکت های مزبور افزوده خواهد شد، و با حساب دقیق که شده با این اقدام تراستهای بزرگ نفتی در حدود ۲۵ درصد از منافع دولتهای کوچک کسر خواهد شد. در صفحه ۲۰

صد در تمام قیمت ها تخفیف قائل شده اند، در حالی که دولت ایران محصولات نفتی خود را پنجاه درصد تخفیف داده است.

نقضاتهای پی در پی
 از روز یکشنبه هفته گذشته که دولت تصمیم خود را بزرگ ملی نفت ایران اعلام کرد، بوسیله نمایندگی های سیاسی ایران در آمریکا و همچنین وسیله نمایندگی سیاسی ایران در یکی از کشورهای آسیایی، بنام شرکت های خریدار نفت ایران رقم تازه امریکا و ژاپن که قبلاً نفتی خرید داده بودند، بنامی که از طرف شرکت ملی نفت ایران تقاضای کفایت کرده فرستاده شده، همه روزه مکاتبات امریکایی بین شرکت ملی نفت و شرکت های خریدار در جریان است و پی در پی کپانی بی نهایتی تقاضای خرید نفت از ایران میکنند.

بهلا ۲۰ نفر از نمایندگان بزرگ شرکت امریکایی که دو هفته پیش تهران وارد شده اند در پارک هتل بسرمیبرند از این تصمیم دولت حد اکثر استفاده را نموده و مذاکراتی در باره عقد قرارداد برای خرید دو میلیون تن نفت مادولت ایران عمل آوردند و فعلاً تمامانه آنها بر حلقه عمل در نیاید، دولت از افشاء نام آنها و جزئیات این معامله خود داری میکنند.

تقدیده مخالفین
 درباره این تصمیم دولت، تاکنون دو عقیده متضاد ابراز شده است مخالفین میگویند این تصمیم دولت با موافقت قبلی انگلیس و امریکاست گرفته، بدین معنی که انگلیسها بوسیله امریکا بدولت ایران اطلاع دادند که حاضرند از شکایات بدادگاه های محلی، توقیف نفتکشها و محاصره اقتصادی دست بردارند، شرطی که دولت ایران برای تمام خریداران نفت دنیا پنجاه درصد تخفیف قائل شود.

پس از اینکه دولت این تخفیف اقبال شد، شرکت سابق و دولت انگلیس و سایر شرکت های کوچکی که در امریکا و ژاپن دارند

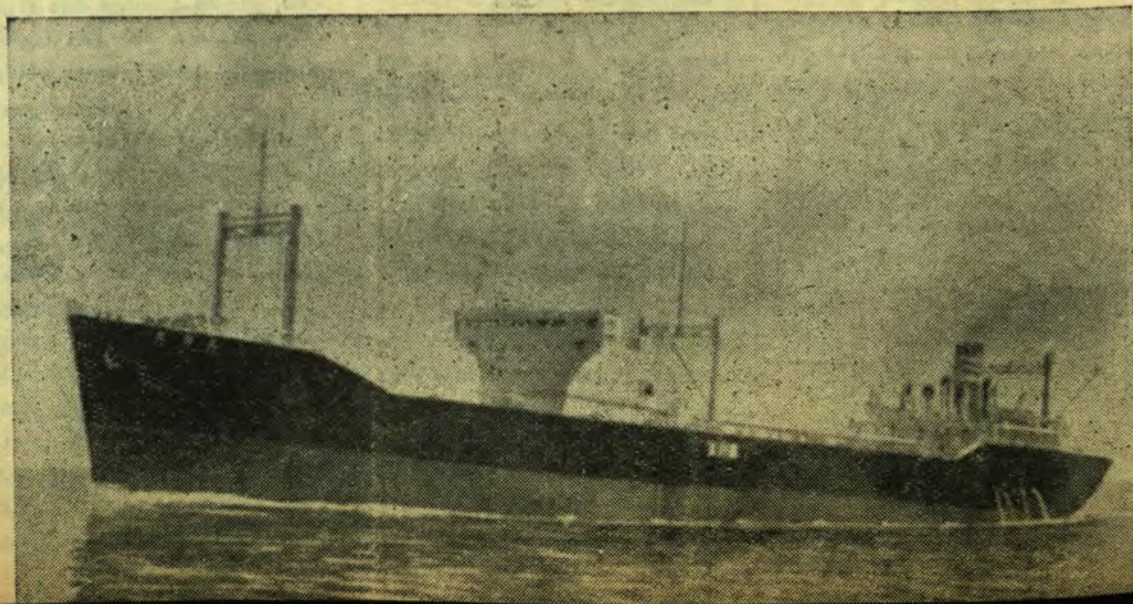
روز شنبه ۵ اردیبهشت، دکتر مصدق با اعلام اعطاء پنجاه درصد تخفیف در آبهای نفت ایران بامریکا و ژاپن، توجه کلیه مخالف نفتی جهان را بجهت خویش جلب کرد، و با این اقدام خود کارتلها و تراستهای بزرگ نفتی کیتی را دچار بهت و حیرت ساخت. بوجوب این تصمیم نفت خام ایران در بنادر مشهد و آبادان پنجاه درصد از تراست ادنرخ بن المللی شاهنامه شرکت های ژاپنی و امریکایی فروخته خواهد شد.

باید دانست در عرض چند سال اخیر، انگلیسها با موافقت کارتل های نفت دنیا، مواد نفتی محصول کرانه های خلیج فارس را با تخفیفی که خودشان تعیین نموده بودند میفروختند، بدین ترتیب که نفت خام را هر تن متریک ۱۲۹۰ دلار فوب آمریکا ب فروش میرساندند و حال آنکه ظنر همین نفت که در سایر نقاط دنیا بدست میاید هر تن ۱۹۰ دلار فوب (خلیج مکرک) فروش میرسد ولی با تصمیم جدید دولت ایران که قیمت ها را تا ۵۰ درصد تخفیف داده، قیمت یک تن نفت خام ایران تمامت ۶ ماه از قرارداد هر تن ۶۰ دلار و ۵۰ سنت خواهد بود

درباره محصولات تصفیه شده آبادان نیز دکتر مصدق همین تصمیم را گرفته، و مواد مزور را هم با ۵۰ درصد تخفیف میفروشد مثلاً بنزین هواییس ۴۰ تنی ۶۵ دلار است از قرارداد هر تن ۳۲ دلار و نیم و قیمت سایر محصولات نیز به همین نسبت کسر میشود

قیمت محصولات تصفیه شده نفت دنیا در حال حاضر منازعت است و هر روز با یک نرخ معینی اعلام میشود، ولی برای نمونه بد لیست بدانیم که فعلاً قیمت هر گالن بنزین انومیل دو خلیج مکرک، ۱۰ سنت و نیم، و هر گالن بنزین هواییس بالغ بر ۱۶ سنت است، ولی دولت ایران برای مقابله با تراستها و کارتل های نفت که همه آنها با شرکت سابق هم دست هستند، قیمت بنزین اتومبیل را به ۵۰ سنت و بنزین هواییس را به ۸۰ سنت تخفیف داده است.

این تصمیم دولت در روزهای مرحله عمل درآمد که کارتل های نفت دنیا ۱۲ درصد کشتی نفتکش، «دایسونی مارو» ژاپنی که قرار است برای حمل نفت ایران بسوی آبهای خلیج فارس حرکت کند



گلگشت و تماشاست



معادن
ذغال



الکساندر لایگ کیلاند
(نویسنده سوئدی)
ترجمه مهر اسپند

ترانه های عاشقانه

افسانه شهر ، قصه مشکل ماست
دیوانه دهر ایندل بی حاصل ماست
بر ما نکن درحم اگر دل ، دل تست
و ز تو نشود سیرا کردل ، دل ماست

افکنند مرا گردش دهر از کویت
جایی که صبا نیارد آنجا بویت
نه روی تو دهنم میسر باشد
نه روی کسی که دیده باشدرویت

«مجدالدین هجر»

مشقت بدام در آمدو شاد برفت
باز آمد و رخ ناز بنهاد و برفت
کنتم بتکلف دوسه روزی بشین
بشست و کنون رفتنش از یاد برفت

خون دردل عاشقان چو جیغون کرده
عاشق چو کلمی بر سر آن خون کرده
چشم تو چو آسیا و آبش عشق است
چون آب نباشد آسیا چون گردد

چرم اگر ت عاشق شیدا است بگو
ور میل دلت بجانب ماست بگو
ور هیچ مرا در دل تو جاست بگو
گر هست بگو ، نیست بگو ، راست بگو

« مولوی »

نکته های ادبی

میرزا حبیب قالی شاعر مشهور عهد
قاجار در یکی از شبهای زمستان بادوستان
خود هر شیراز محل اسی داشت .
سخن از شعر بود و شاعری وحاضران
سعی داشتند از حضرت استاد تا میتوانستند استفاده
برند و با استماع اشعار دل انگیز او شیراز
بخوشی بگذراندند .

قالی سینه فزهای خود را پیش
کشیده بود و فرل میخواند و همه تحسینش
می کردند . ناگهان با یک خروسی شنیده
شد که یوقت میخواند . یکی از حاضران
مجلس این مطلع سعدی را بمناسبت خواند:
امشب مگر بوقت نمیخواند این خروس
عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس
استماع این بیت حالتی در شاعر پدید آورد
لحظه ای سر در پیش افکند و ناگهان برخاست
و دفتر فرل را میان آتش بخاری افکند .
اهل محفل که با بهت و حیرت با او مینگریستند
فکندند : میرزا این چه کاریست ؟
میرزا در حالی که بجانب آرامگاه شیخ
اجل اشاره می کرد گفت : مگر این کاکوی
فلان فلان شده میگذارد کسی فرل بسازد !

آثار دیگران

از «ایکتاجیو رودریگر سالوان»
شاعر مکزیک (۱۸۱۶ - ۱۸۴۲)

رؤیا

فضا بلی و کوهها
در رنگ های لاجوردی ، روشن ، و تاریک
شناورند ،
همه از جوانی نشاط آور بر خوردارند ،
مرغان دو حال نقشه خوانی
روی بالهای نرم و سبک تسیم می لغزند ،
همه چیز دوباره شکفته میشود ، اماروح مرا
پوشی از مرگ فرود گرفته است و
قطره قطره
از قلب مجروح من خون فرومی چکد .
روح من ورطه ای عبق و بی پایاست ،
و فکر در او بی آنکه هدفی داشته باشد
سرگردانست ،
درست مانند کبوتری که در غاری ژرف کم
گشته باشد .

این خواب بود یا حقیقت ؟ چه سؤال بیهوده ای .
شاید هم این خوابی بود ، زیرا
عشق درنده ای که مرا تحلیل میبرد خود بنزله
رؤیائی است !
آن شادی سبک سیر جز رؤیائی نبود
که چهره مرا نوازش داد ؛ طنین
این آوازی که در نهای مرا تخفیف میدهد
نیز رؤیائیست ؛
این خنده ، این نوازش ،
این نگاه پر لطف هم خوابی بیش نیست ...
ناگاه از این خواب خوش بیدار خواهم شد ،
و این بهشت عدن از چشم نا بدید خواهد
گشت .

بین مانند بر که بی که آب دریا با آمدن
خود ایجاد کند
و پس با خود ببرد ؛ و تنها برای من
خاطره کشنده ای باقی میماند
و پوسته قلب مرا میخورد

بیایید ، ای رؤیاها ، بیایید ؛ پیشانی مرا
با این خیالات کشنده زینت دهید ؛ من میخواهم
با خیال خوش باشم .
مردگان را از قبرهایشان برانگیزانید
میخواهم آثارا ببینم ، احساس کنم و
مرتضی شوم ...
احساسات ، غذای من شده اند ،
احساس وحشت و اندوه .
گویا عبور من از این جهان هم خوابی
بھی باشد !

داشت اما آدمیزادگان اصلاح احساس سختی
نیک کردند و با تیرهای خود مرتباً بر کسبه
درخت حمله می نمودند و بالاخره نه درخت
باصدالی مهیب زمین افتاد و تمام ریشه
هایش نمودار شد و در هوا آویزان گشت
بقیه در صفحه ۱۹

قصه پرواز می کرد و بآن نزدیک نمیشد ،
دیگر کاری با آدمیزادگان نداشت ، وی با
خود گفت بگذار ارباب بر و دختر جوان
اود را انتظار من باشند ، هنوز تصور میکرد که
آندو انتظار او را می کشند !
بدریج تمام چیزهایی را که یاد گرفته
بود فراموش کرد . مخصوصاً کلمات فرانسه
را که با آنهمه اشکال از دختر جوان ارباب
در سالن آموخته بود ، و آنهمه عبارات و
ترکیباتی که از مستخدمین فرا گرفته بود .
همه را از یاد برد .

در حافظه اش فقط دو جمله باقی مانده
بود که بمنزله دو قطب از معلومات محوشده
او بشمار میرفت ، و وقتی سرکیف بود از
روی عاده میگفت : « خانم ، روز بخیر ! »
و وقتی که او فاشی تلخ بود ، فریاد میزد :
« ای بهجمن ! »

از میان هوای مرطوب سرعت و با
اطمینان عبور میکرد . از دور چشمش به
قله سفید کوهی در کنار دریا خورد در همین
هنگام لکه سیاه رنگ بزرگی که زیر پایش
در روی زمین پخش بود . نظرش را جلب
کرد این لکه سیاه یک معدن ذغال بود ،
دور آن لکه سیاه ، روی ارتفاعات ، خانه
هایی یافته میشد ، ولی روی خود آن لکه
که طولی یک فرسنگ می رسید اثری از
آدمیزاد دیده نمیشد . در آخر این لکه ،
توده های از ذغال ب شکل تپه های سیاه رنگ
قرار داشت و از میان آنها امواج آب شفاف
ب چشم میخورد .

گلگشت سالخورده در حالی که شروع
به دور زدن و تشکیل دایره های بزرگ در
روی دفت داده فریاد زد ؛ « خانم ، روز
بخیر ! » و سپس با هستگی و بساحت باط
فرود آمد و روی درختی در وسط بالایی
نشست اینجا ، درست مثل ایام قدیم ، جایی
غیر مسکون و خاموش بود ، در بعضی از
نقاط که قدری خشک تر بود و خاکی داشت
سپاهی رسته و نی و چکنی سبز شده بود .
ریشه های بزرگ قطع شده تیره رنگ که
بیکدیگر پیچیده بودند ، از زمین مشاهده
من گردیدند و درست شبیه به رشته نخ گره
خورده ای بودند . گلگشت سالخورده فهمید

آدمیزاد که کلاغ سالخورده آنها را خوب
می شناخت !
او میان آدمیزادگان و علی الخصوص
میان عده ای از افراد ممتاز این نوع ترک
شده بود . دوره کودکی و جوانی او در یک
ملک ترک را با بی در زدی شهری گذشته
بود و بعدها هر وقت که از آنجا می گذشت
خود را خیلی بالا می گرفت تا مبادا کسی او
را بشناسد . زیرا هر وقت که در باغ نیم رخ
زنی را مشاهده می کرد تصور می نمود که این
همان دختر جوانیست که او را با صورت
آراسته و زلفان تاب داده ، دیده و شناخته
بود و حال آنکه فی الواقع این زن دختر آن
یکی بوده که در این هنگام مویش سفید گردیده
و لباس بیوه ها بر تن داشته است !

آیا او در میان این افراد ممتاز راحت
و خوشنود بود ؟ بلی ، از بعضی جهات باو
بدن می گذشت زیرا او آنجا غذا بحد کافی
داشت و میتوانست خیلی چیزها را آنجا بیاموزد
ولی بدی آنجا آن بود که همواره مانند
زندانیان بسر میبرد . در سال اول بال چش
را بریده بودند و بعد از آن چنانکه ارباب
پیر می گفت خود بخود تن بچسب در داده بود
و بیرون نمی رفت .

همین حرف ارباب بود که مایه عصیانیت
او را فراهم آورده و بالاخره وادارش
کرده بود که در یکی از روز های بهاری
بعد او را در حال پرواز یک کلاغ جوان و
دارای پرهای سیاه شفاف بشناسند .
بعد از مدت کمی یعنی پس از چند زمستان
دیگر - به قصر بر شت اما دید چند بچه که
اصلاً آنها را نمی شناخت بطرف او شک
الداختند و همچنین ملاحظه کرد که ارباب
پیر و دختر جوان در آن قصر نیستند و
سمان کرد که حتماً بشهر رفته اند . از این
رو پرواز گنان از آنجا دور شد ، چندی
بعد بآن قصر معاودت کرد و باز همان
وضع را مشاهده کرد .

در این وقت بود که کلاغ پیر ، که در
طی این مدت پیر شده بود ، در اعماق
قلب خود جراحت و دردی احساس کرد ،
و از آن پس دیگر خیلی بالا تراز فضای

در آن بالا ، رفراز جنگل زاغ پیری
پرواز میکرد ، او فرسنگها بطرف مشرق ،
کاساتل در بایش میرفت تا به گوشه خوشگرا
که برای روزه بادا در آنجا پنهان کرده بود
از زیر خاک بیرون آورد .
حالا او آخر پائیز و موقعی بود که چیزی
برای خوردن بدست نمی آمد .
با بار هم بادیدن این زاغ گفت : هر وقت
یک کلاغ از جانی عبور کند باید برای یافتن
دومی آن اطراف خود را واری کرد . اما
این کلاغ تنها بود و بی آنکه از هیچ چیزی
دافته باشد از میان هوای مرطوب ، و با
بالهای قوی و سیاه رنگ خود که بر شال
شبهت داشت راست بطرف مشرق پیش میرفت
با آنکه در نهایت سکوت و با عیال راحت مشغول
در پرواز بود چشمهای نافذ وی مناظری را
که زیر پای او میگذشت نگاه می کرد و چشم ،
قلب کهن او را فرامیگرفت .

زیرا میدید که در آن پائین ها هر سال
مزارع کوچک زردیاسبز ، زیاد تر و بزرگتر
میشوند ، از جنگل هر سال قطعه ای تازه را
فرامی گیرند ، و سپس خانه های کوچکی با
بام های سرخ رنگ در میان آنها پیدا میشوند
که هر یک دودکشهای کوتاهی دارند و از
آنها دود آتش « نورب » متصاعد میگردد .
همه جا آدمیزاد و آثار آدمیزاد فرا گرفته
است ! در این وقت دوره جوانی خود را
یاد می آورد که چندین زمستان از آن دوره
می گذشت و بخاطر او می آمد که در آن
هنگام جنگل برای زندگی یک کلاغ زرنک
و خانواده او بسیار مساعد بوده است ،
و سعد آن بی نهایت بود و غرس و شای جوان
و پرندگان کوچک بسیار در آن بسر میبردند ،
و کنار رودها مرغای بهای فراوان بانغمهای
درخت قشک خود می زینتند ؛ خلاصه آنچه
دل آرزوی کرد در آن وجود داشت ، اما
حالا بجای این مواهب آسمانی جز مقداری
خانه و مزارع زرد و چمنهای سبز ، چیزی
در آن نیست ، آذوقه در آن بحدی کمیابست
که یک کلاغ نجیب و بزرگوار مجبور است
فرسنگها راه بیاید تا با یک گوش خوک
محقق که در گوشه بی پنهان کرده است سد جوع
کند آه از دست آدمیزاد آه از دست

ولی هیچکس
قدر وقت خودو
دیگران را
نمیداند



قیافه این خانم نشان میدهد که از دیر آمدن شخص وقت شناس و

بد قولی کسل و عصبانی است

جمله «وقت طلاست» وود زبان همه کس است، ولی کمتر اتفاق میافتد کسی آنطور که باید ارزش وقت خود را بداند و برای وقت دیگران هم ارزشی قائل شود، این اشخاص هرگز سرساعت در میماند، حاضر نمیشوند، قول و قرار خود را فراموش میکنند، دیگران را مدتها در انتظار میگذارند و بعد هم در مقابل ابرام و اعتراض مردم بایک «بیشفیدم» و «مملرت» میروانند، بر روی گناه بزرگ خود سرپوش میگذارند.

این وقت شناسی و عدم توجه ارزش وقت دیگران به آن نسبت که از ابا بایگیری و بی خیالی سرچشمه میگیرد علل دیگری هم دارد که در رأس آن بیکاری قرار دارد.

اشخاصی که از صبح تا شب جز خیابان - کردی و تفریحهاک بیپرده و خود و خود این کار را ندارند بر فرض هم که با کسی قرار ملاقاتی داشته باشند برای ایشان فرقی نمیکند که سر همان ساعت به محل میروند، اینها غالباً اگر مثلا چهار بعد از ظهر یادداشتان قرار ملاقات داشته باشند چون در برنامه بعد از ظهرشان غیر از این ملاقات و خیابان گردی کار دیگری وجود ندارد و بعد از نهار با خیال راحت میخوانند، ساعت پنج با شش هم که با زور دیگران از خواب بیدار شدند به بعضی اینکه یاد قول و قرارشان افتادند با یک جمله «عیب ندارد دینم او باشد برای فردا» خود را تبرئه میکنند و ابدأ در فکر این نیستند که چه مدت از وقتشان در انتظار ایشان تلف شده است اما اگر خدای نخواسته همین آقای وقت شناس کارش یکی از این ادارات بیافشد و چند دقیقه ای پشت میز کارش میطل شود آنوقت باداد و فراد سنگ وقت شناسی و ارزش وقت را به سینه میزند و جوارو جنجالی بر پا میسازد.

در صورتیکه اگر خود این شخص برنامه منظم و کار زیاد و متوالی داشته باشد مجبور است طوری برنامه خود را تنظیم کند که به همه کارهایش برسد و ناگزیر است که هر ساعت بوجههای خود بیرون نماند و یکدیگر از علت وقت شناسی مردم نیز مقابله بپشت است فلان کس که یکدفعه دوستش سرساعت بوجه خود وفا نکرده است او را مدت سر فلان کوه یا خیابان منتظر گذاشته است تصمیم میگیرد در اولین فرصت سزای این رفیق وقت شناس را کف دستش بگذارد اجرای این تصمیم خیلی آسان است او هم بنوبه خود در یک فرصت مناسب مدتی رفیق بیچاره خود را سرگردان

عشقی که آتش اختلاف را بین

سران حزب توده شعله ور ساخت

و گفت: قاسمی آخر کار خودش را کرد شکست آذری!

آنچه را که قاسمی بهانه کرده بود زیاد هم بی با نبود، اصولا در آن موقع امور نظامیها در حزب زیر نظر کامبیش بود و آذری دست مشاورت و معاونت او را داشت در اواسط مرداد ۱۳۲۴ که کامبیش برای رسیدگی به بعضی امور حزبی از تهران خارج شده بود، وضع آذربایجان سخت رو بوخامت گذاشت و مردم ناراضی دست بتظاهرات زدند و تلگرافهایی کردند که از مجموع آنها، آذری چنین استنباط کرد که اینک از هر موقع دیگری برای کودتای نظامی در نواحی کرگان و شمال خراسان فرصت مساعدتر است زیرا با کفر قزاقی دولت در آذربایجان دست نظامیان یاغی در خراسان باز خواهد بود و اینان خواهند توانست سرعت مناسط لازم را تصرف کنند بدین منظور بدون اینکه منتظر کامبیش بشود بارز بافسران تنگ سلات خود در خراسان خرابه ها که دست بکار شوند و منتان آن افسران خراسان و جسمی نیز از نقاط دیگر بطرف کرگان عزیمت کردند و وقتی کامبیش از مسافرت مراجعت کرد، در مقابل کار انجام شده ای قرار گرفته بود، با اینحال طبیعی بود که با این اقدام مخالفت نبود زیرا وقتی نامه قاسمی مبنی بر کسب تکلیف از کمیته مرکزی رسید، کامبیش با این امر موافقت و توصیه کرد که اعضاء حزب در کرگان نیز با افسران همکاری کنند.

حالا دیگر برای قاسمی بهانه ای موجود نبود اما قاسمی مصمم بود که آذری را حقیقتا و اگر سیر است از این بردارد و نشان دهد که این مرد برخلاف آنچه که مشهور است بدود فرماندهی نشود و فکر میکرد آنوقت در پیش مشوقه ای که چون چنان عزیزش دارد برای همیشه بی رقیب خواهد بود و چقدر لذت دارد که انسان در عشق و عاشقی بی سر غر باشد.

قاسمی این تصمیم خود را نیز با هو شیاری فراوانی از پیش برده او بدون اینکه افسران را از جریان اشاع باخبر کند آزاد گذارد و آنها را بطرف کنگد کاسوس روانه ساخت. کاروان افسران فرادی، بی خیال، پس از پنج روز معطلی و سرگردانی وارد کنگد کاسوس شد، با آنها تلقین شده بود که آنها از هر حیث برای هدایت مناسب است ولی ورود آنها بشهر همان بود و تیراندازی همان.

در این حادثه هفت نفر کشته شدند و بقیه متواری گردیدند و قاسمی برای اینکه دیگر آذری نتواند کبر راست کند، باروسها را وودملا کرده و همه افسران را جمع آوری کرد و بهمراه چند سوار روسی به شق آباد فرستاد و آنها مدتی در آنجا بودند تا برای دست کردن حادثه آذری با بجان روسها، ایشان را با آن استان بردند.

بدین ترتیب، یک رقابت عشقی، یک بلای بزرگ را که معلوم نبود چه در سرهای فراوانی برای مملکت ایجاد خواهد کرد از سرما و میهن ما دور کرد.

وقتی خدا میخواست مملکتی را حفظ کند، اینطور دشمنان وطن را بجان هم می اندازد.

قدم میزنند، پنج روز طول دادند تا بکنند کاسوس رسیدند و آنوقت آذری بی احتیاط وارد کنگد کاسوس شدند که چند دست از اندام بیکر کبار مسلسل تار و موادشان کرد. در آن روزها همه جا صحبت از این ماجرا می رفت و کسی نبود که برایش این بازی نخندد، اما حقیقت قضیه چیز دیگری بود، دسته افسران فرادی را مأمورین روسیه و زم عمل کرده و مانع انداماتشان شده بودند و وقتی هم که آنها اجازه فعالیت دادند، چنان از اوضاع بی خبرشان گذاشتند که در تله افتادند، چرا که این یک ماجرای ذیبدنی دارد...

دو قیب عشقی

در آن هنگام زیادت حزب توده در منطقه کرگان با احمد قاسمی بود، قاسمی مردی یکدنده و کله حق است و سعی دارد که خود را در تشکیلات، یک لشکر یک تمام مهار، بی رحم و مقرراتی نشان دهد. میان احمد قاسمی و سرهنگ آذری سالها یک رقابت عشقی شدید برقرار بود، هر دو خان فوج را که شخ محافل حزبی بود، دوست داشتند و هر دو نیز طرف احترام او بودند، و هر دو شب و روز گوشا بودند که بیشتر از دیگری در دل او جا داشته باشند... با اینحال چند دفعه شوت و رسید که خانم «ف» سرهنگ آذری بیشتر از احمد قاسمی توجه دارد. سرهنگ مردی توی دل برو بود، با سارار نفوذ در زنان آگاهی کامل داشت و دو بهمرفته صفات و هلاک مردانگی در چهره موخته او، در اندام ورزیده او، در حرکات و سحران او، بشوری دیده می شد و طبعاً زنان چنین مردانی را بر دیگران ترجیح می دهند در حالی که احمد قاسمی، با وجود قدرت بیان، و بخت و اطوار آخوندی داشت و با اینکه لباسهای خوب می پوشید و لسی گویا لباس فرهاد می زد که باین آدم نمی آید، این چیزها در زنان بیشتر از مردان درک می کنند و بدین جهت خانم «ف» حق داشت که جناب سرهنگ آذری را نگاه دارد و همین توجه بیشتر خانم «ف» به سرهنگ آذری موجب شد که میان احمد قاسمی با سرهنگ شکر آب گردد و این عداوت و رقابت عشقی کم کم بجایی کشید که قاسمی با همه قوا می کوشید، که سرهنگ آذری را خف و کوچک کند و بدینا فرصتی می گشت تا حساب خود را با او تصفیه نماید و داد خود را از او بستاند؛ بالاخره روزی این فرصت بدست آمد و آنها ماجرای فراوان افسران خراسان و موضوع اجرای نقشه آذری بود که قاسمی خود را با زرنگی به بیان انداخت و بمأمورین نظامی روس اطلاع داد که این افسران سرخود و بدون دستور مشول مخصوص حزب توده قرار گرفته اند و بدین جهت باید هر چه زودتر از عملیات آنها جلوگیری شود و در تعقیب این اقدام بلافاصله مأمورین روسی، نظامیان فرادی که در همان روز اول خود را به منطقه کرگان رسانده بودند اخطار کردند که نا از مرکز در باره عملیات آنها دستور کالی ترس، اجازه نخواهند داد که در نواحی تحت اشغال شوروی، نظامیان فرادی دست به هیچ کاری بزنند و وقتی سرهنگ آذری این حرف را شنید از شدت خشم بشود پیچید.

وقتی جنابش روی می دهد، و کلا و قضات دادگستری مثل دارند بدین مضمون که: «در جستجوی زن باشید» حتی در همین یکی دو هفته که در بیس شهر بانی مقود شده بود، خیلی ها چنین حدس میزدند که باید پای زنی در میان باشد. منتهی باید وقت کرده گشت، تجسس کرد تا جای پای زن را یافت، در بیشتر حوادث، بخصوص جنایات، زنان نقش مؤثری بر عهده دارند. و در خیلی از امور که مردم آن را سیاست داخلی یا سیاست بین المللی مریوط میکنند باز انگشت زنان در کار است، اگر قبول ندارید این یکی از آنهاست...

قرار افسران لشکر خراسان

در تابستان ۱۳۲۴ که وضع آذربایجان تشنج و ناراحت بود و هر روز اخبار ناگوار از آنجا میرسید، بنا کمان روز ۲۴ مرداد این خبر انتشار یافت که همی از افسران لشکر خراسان با سازو برگ فرار کرده اند، کجا؟ کجا؟ ما بیشتر جانب آذری با بجان متوجه می شد ولی در حقیقت، تصمیم افسران فرادی این بود که شمال خراسان و منطقه کرگان را بدستبازی طوایف ترکمن تسخیر کرده و حکومتی شبیه به حکومت پیشواری که بعدها در آذربایجان روی کار آمد تشکیل بدهند.

این نقشه سرهنگ آذری که رهبری افسران مخالف دولت را عهده داشت تهیه کرده بود و خودش نیز بلافاصله با افسران قزاقی تماس گرفته و مصمم شد که در مدت کوتاهی کار را یکسره کند و حکومت مرکزی را قایل از اینکه بشود بچند در مقابل کار انجام شده ای قرار دهد. اجرای این نقشه با وجود نیروهای شوروی در نواحی شمال ایران کار آسانی نظر می رسید و چون اهرام نیرو از تهران بنطاق شمالی، با اشکال تراشی های دولت شوروی امکان نداشت، افسران فرادی فکر می کردند که حداکثر در عرض یک هفته کار خود را تمام خواهند کرد؛ با اینحال، روز از آن دسته فرادی خبری نشد همه بانگرانی می پرسیدند، اینها چه شدند؟ آب شدند و زمین فرو رفتند؟ کرده اند و با همان رفتند؟ اینها چه میفرمایند بکنند؟ حالا کجا باند؟ اگر قصدشان ظنیان است، چرا پیدا شان نیست؟

این انتظار بالاخره سر آمد و روز بیست و نهم مرداد سر و کله این کاروان فرادی از کنگد کاسوس پیدا شد، اما کنگد کاسوس در این موقع دام آماده می برای آنها بود و دستور سر لشکر ارفع، چند دسته از اندام قاط حساس شهر را در دست داشتند و این کاروان بی خبر از همه جا، ناگهان متوجه شد که از چند طرف زیر و کبار مسلسلها و تفکهای از اندام ها قرار گرفته است و بر اثر این حمله غیرمنتظره، جمعی از افسران از جمله سرگرد اسکندانی، کشته شدند و بقیه تار و مار گردیدند.

پنج وز کجا بودند؟

وقتی که این واقعه روی داده، خیلیها می گفتند راستی که این افسران همه کاره بودند جز افسرا زیرا با نبودن نیروهای کافی در قسمت های شمال، این ها وقت و فرصت داشتند که هر آتشی را می خواهند بسوزانند، ولی این ما مثل اینکه در وجه سوارند یاد خیابان لاله زار و اسلامبول

و مردم را بدانم از این و آن روز قدری زود تر از ساعت چهار کارهای خود را مرتب کردم و قصد آن کارخانه آهنل خارج شدم، برای رفتن آن کارخانه که فاصله زیادی با مرکز شهر داشت مجبور بودم سوار اتومبیل شوم و چون ایستگاری را که میبایست در آنجا پیاده شوم فقط با هم می شناختم لذا بعضی

اینکه سوار ماشین هدم براننده آنها هم که چون معل ایستگاه را بنیدام مرا در فلان ایستگاه پیاده کند ماشین بسرت خیابانها و جاده ها را طی کرد و من وقتی بشود آمدم که تو و سرور یک ایستگاه مدال ایستگاه مورد نظرم ایستاد، البته اگرها هم جای من میبودید عصبانی و ناراحت می-



(جلد دوم پسر رابعه)

«بقلم انوشه»

رابعه که بفکر فرو رفته بود سر برداشت و پانگه‌گرانی گفت:

— چه می‌خواهی بکنی امیرعلی؟ باهنگامی مرتکب جنایتی نخواهی شد؛ خون سلطان را نخواهی ریخت؛ کاری نخواهی کرد که زحمتی بر امیر و مردم هم وارد آید. موضوعی بگرم رسیده است که آری بکارخواهم بست و بعد امیر ملاحظه خواهند فرمود که تدبیر شایسته‌ای بوده است... ولی آیا ممکن است از امیر خواهی کنی؟

رابعه چنانکه گفتی میداند بر سرش امیرعلی چه خواهد بود باختگی و ملال بزرگ کرسی نشست و گفت:

— پسر امیرعلی، سؤال ترا بجا جواب نخواهم گذاشت.

امیرعلی اندکی پیش آمد؛ دو دست بر سینه نهاد و پاملاکتی که ملال و کدورتی در آن احساس میشد گفت:

— آیا امکان دارد امیر م تفصیل بفرمایند امشب بین ایشان و حضرت سلطان چه گذشته است؟

رابعه گفت: دانستن این موضوع به چکار تو می‌آید امیرعلی؟

امیرعلی گفت: خوب میدانم فقط بنظر می‌رسد که خود را بدانست چگونگی این جریان ذیحق میدانم.

رابعه لبه‌های ساکت ماند و باو لگرمست و بعد بالحنی صمیمانه گفت:

— بسیار خوب امیرعلی، همه چیز را برای تو حکایت میکنم فقط برای آنکه تا حدی موجب عبرت گرفتن تو شود.

امیرعلی چشم‌بزرگش را انداخت و منتظر ماند.

رابعه کرسی خود را همچنانکه نشسته بود برای دیوار لغزانه، بدیوار تکیه زدو بلعن کسی که، وضوحی را برای یک برادر کوچکتر خود حکایت کند آنچه را که از لحظه ورود سلطان به سفره‌خانه بین او و سلطان گذشته بود حکایت کرد... امیرعلی ضمن استماع این حکایت چندین دفعه به پشتهای حیرت‌دهنده و چندین دفعه از خشم بغروش آمد ولی رابعه بی‌چوجه نه قیافه خود را عوض کرد و له‌لحن خود را تغییر داد. مدتی متجاوز از یک ربع ساعت طول کشید تا همه چیز را شرح داد؛ آنگاه مثل اینکه می‌خواهد آنچه را با تفصیل گفته است باختصار باز گوید گفت:

— باو فهماندم که با آنکه سلطان بزرگی است مثل هر فرد فانی دیگر ناتوان است و من با آنکه زنی بیش نیست میتوانم خود را برانب قوی‌تر از او جلوه‌دهم. باو نشان دادم که چنان در پد اختیار من است که میتوانم با یک اشاره، خود و بزرگترین امرا و سرداران و یارانش را نابود سازم... باو فهماندم که از خفونت و بی‌رحمی و خونریزی طرفی نخواهد بست و حاصلی جز زیان نخواهد دید و اگر بخواهد بغاطس تسخیر یک زن کاری کند که در خود تسخیر یک کشور پهنوار است و برای فرو

نشانن آتش هوس و طمع خود دست به خون یگنانهان بی‌الایه دولتش زائل و روزگارش سیاه خواهد شد... و در خلال همه اینها بوی اثبات کردم که من زنی نیستم که قابل شوهر کردن باشم خواه آن شوهر یک گدا باشد یا یک امیر یا یک سلطان زیرا خود را زنی شوهردار میشمارم و شوهر خود را پیوسته در کنار خود زنده می‌بینم و چون کلامش با اینجا رسید از جا برخاست و بازوی خود را بست و گشود و گفت:

— این بود آنچه بین من و سلطان محمود گذشت و چه خوب است تو نیزای امیرعلی که دوست و وفادار من هستی ازین صحبت همچنانکه با تو گفتم عبرت گیری! امیرعلی برای فکر کردن جمله و برای اینکه وضع عادی خود را باز گیرد یک لحظه پیش‌ساکت نمالد و پس از آن چنانکه گفتی یک کلمه هم از حکایت رابعه نشنیده است گفت:

— اجازه بفرمایند مرخص شوم؛ البته فردا زودتر از همه کسی از نتیجه اقدام من آگاه خواهید شد

رابعه که از این تغییر سریع موضوع و ازین تغییر لحن امیرعلی متعجب شده بود نگاهی دقیق بسرا پای او انداخت تا مگر دریابد وی در چه فکر است و چه تصمیم گرفته است، آنگاه گفت:

— بالاخره نگفتی چه می‌خواهی بکنی؟ امیرعلی بتندی گفت: حقیقت آنست که خود نیز هنوز ندانم. چیزهایی در هم و برهم در ذهن راه یافته است که باید امشب تنها بنشینم و نظمی به آنها دهم و آنرا بصورت تدبیر مؤثر و فاطمی در حضور سلطان بکار بندم.

رابعه گفت: بسیار خوب امیرعلی، من اصرار ندارم که فکر ترا بدانم؛ فقط اطمینان دارم که تو خلاف مصلحت من رفتار نخواهی کرد.

امیرعلی تعظیم کتان خارج شد، رابعه پس از رفتن او بر کرسی نشست، چندین دقیقه بفکر فرو رفت و در خلال آن با خود گفت:

— آنچه کردم کاری بزرگ و خطرناک بودا ممکن است فردا بم بکاف و خون کشیده شود! بهر صورت این ترک خویشوار تا جارا از اینهمه درشتی که من نسبت بوی کردم، از اینهمه توهین که بروی وارد آوردم، ازینکه ناتوانی او و حتی مرگ او را پیش‌چشم من مجسم ساختم، و از امتناع شدید و خلل ناپذیری که نشان دادم چشم نخواهد پوشید و همه حرس و خشم خود و همه قوای خود را برای انتقام گرفتن از من بکار خواهد برد.

بانهایت بی‌احتیاطی شاه بالا انداخت و خواست ازجا برخیزد ولی همانند ناگهان بلرزه دو آمد، با یک نوع هیجان و آشفتگی برجای ماند، دو دست خود را بطرفین آویخت، نگاهی اضطراب‌آمیز با طرف حجره کرداند، با یک حرکت هدید از جا برخاست و تقریباً بصدهای بلند گفت:

— ولی ممکن است او انتقام خود را متوجه جان‌طاهر کند!

دوان دوان از حجره بیرون رفت و به اولین کسی که در راه خود دید گفت:

— فوراً امیرزاده و عوسج را نزد من بفرستید.

این شخص که یکی از خدمتکاران بود؛ با تعجب گفت:

— ولی هنوز امیرزاده و عوسج بن هلال برنگشته‌اند؟

رابعه بتندی گفت: کجا رفته‌اند؟ کجا رفته‌اند؟

مرد خدمتکار با تعجب بیشتری گفت: چطور؟ مگر امیر م بیادندارند؟ با کسب اجازه به دارالاماره رفتند.

رابعه بیاد آورد که خود اجازه داده است طاهر برای بازی کردن با نقش جهان و شرکت در بازی که او میپار کرده است به کاخ دارالاماره رود... این یاد آوردی اضطرابش را افزون ساخت؛ خدمتکار را امر کرد که سردار زینب را فوراً نزد او فرستد، بهمان حجره بازگشت و بانگه‌رانی و هر آس که نظیرش کمتر در وی دیده شده بود با خود گفت: طاهر در دارالاماره است. محمود در میان کسان سلطان و شمشیر داران او و اگر سلطان بخواهد اناقامی مؤثر و خوبین از من بستاند...

توانست کلام خود را تمام کند زیرا لرزشی بی‌نهایت سخت سراپایش را فرا گرفت... چند دقیقه نشست و برخاست... کوشش بسیار بکار برد تا بر اضطراب خود غالب آید ولی موفق نشد... و طبیعتی داشت که خود را در این بی‌عبرت افکنده بود بطوری که در عین اضطراب با خود گفت:

— از ما غریب است! من خیلی ضعیف شده‌ام و روز بروز ضعیف‌تر میشوم راست ایستاد، سر بالا گرفت، دست و پا و همه اعضاء خود را کشید، دست‌های گره شده خود را به پهلوهای خود فشرد و مفرورانه و خندانه گفت:

— نه، نه! این نیست! این نیست! مادری! اینهمه ضعف نباید همراه باشد! مادریک پسر نباید اینطور بلرزد! یک مادر ترسو پسر خود را علیل و بدبخت و حقیر بار می‌آورد. نه، نیتروسم! مضطرب نیستم! نباید ترسم! نباید مضطرب باشم! و برستی چون بر کرسی خود باز نشست و بیکارثری از اضطراب لاقط ظاهر آوردی پدیدار نبود.

درین موقع سردار زینب وارد شد. رابعه بلعن عادی از وی خواستار شد که به دارالاماره رود و با طاهر و عوسج باز گردد. نیتروسم! بدطاهر وارد تالاری شد که رابعه در میای ندای خود، خصوصاً نیتروسم و بدیهه و صبیحه در آن نشسته بود و آرام آرام صحبت میداشت.

رابعه بعضی ورود پیش دودید، پیشانی خود را عرضاً بوسه مادرش ساخت و گفت:

— مادر، هنوز دلم نیتروسمت بیایم! مجلس خوبی داشتیم... و چون درین موقع صبیحه را دید بطرف او رفت، بوسه‌ای نیز از پیشانی خود برد و داد و گفت:

— مگر طاهره از من چه کرده است؟ امروز اینجا نبود.

صبیحه لبخند زنان و بالحنی صمیمی و اندکی خرن‌آلود گفت:

— ولی حالا اینجا است، چون تو نبودی کسل شد و بغواب رفت.

طاهر خنده کتان به حرکت در آمد و گفت: بیخود خوابیده است؛ آن آن میروم بیدارش میکنم!

پس از بیرون رفتن او از اطاق صبیحه

خلاصه قسمتهای گذشته

پس از آنکه طاهر بخلاف سردار بزرگ سستانی مثل برادرش بدست پندرخوره خلف‌بن احمد بقتل رسیده همسر وفا دار او رابعه دختر خندان دولت نزد نایب‌الدوله تزد نایب‌الدوله خود عماره حکمران بم دین‌دستان خود سپیده زن عماره و بهیمه و نیتروسم سردار زینب و سرهنگ بوسمید باسر خود طاهر کوچک میزیست طاهر با وجود مراقبت عوسج بن هلال و دیگران بدست بویگر و براتسر ربه‌شد و پس از مدتی بدربار سلطان محمود افتاد و رابعه کودک کی عشق نقش جهان دختر سلطان را بدل گرفت و این عشق به‌همه با وجود بازگشت او به‌هم و با وجود علاقه بی‌مانندی که طاهره دختر عماره بوی پیدا کرده باقی بود. چند سال بعد هنگامیکه طاهر یازده ساله بود سلطان محمود باملکه خود و نقش جهان با اقدام امیرعلی خوشاوند سردار سلطان کدر آتش عشق را به‌همه می‌سوخد و جواب منفی از وی شنیده بود به بم آمدند طاهر بی‌خبر از عشق طاهره از سلطان اجازه گرفت که با نقش جهان بازی کند سلطان که مجذوب رابعه شده بود بامیرعلی مأموریت داد که با رابعه راجع به امکان عقد او صحبت کند، و ملکه نیز از امیرعلی خواستار شد که موجبات نابود کردن رابعه را فراهم آورد و امیرعلی از او وعده‌هایی گرفت، سپس ملکه سرهنگ چانوش را بامهری که بطاهر داشت با وعده های خوش مأمور قتل طاهر کرد. امیرعلی گفته‌های سلطان و ملکه را باطلاع رابعه رساند و رابعه با عوسج گفت خود با آنها صحبت میکنم، روز بعد یک اقدام پنهانی چانوش برای قتل طاهر بی نتیجه ماند. همان شب سلطان محمود ضمن صرف هام دو پدو با رابعه پیشنهاد کرد که او را ببقه خود در آورد و نقش جهان را نامزد طاهر کند و چون رابعه پذیرفت اطای تهدید کرد که روز بعد تصمیم سختی خواهد گرفت. پس از رفتن او امیرعلی چون از تهدید سلطان آگاه شد برآمد گفت: فردا خواهم دانست با سلطان چه کنم و ربه رابعه کرد، آهی کشید و آهسته گفت:

— من بر جان طاهره می‌ترسم!

رابعه زیر لب گفت: هیچکس از آینه خبر ندارد.

سپس حاجبی را پیش خواند و عوسج را طلبید.

عوسج که گفتی پشت در بوده است بزودی وارد تالار شد. رابعه برخاست، با او به یک گوشواره تالار رفت و بوی گفت:

— عوسج؛ البته هر چه خدا بخواهد همان میشود ولی انسان هم باید از مراعات احتیاط اقل باشد... ما اینک با بودن سلطان محمود و کسان او در بم محمود در میان گروهی ده‌هنگام خونخوار هستیم و من از شر آنان بیش از همه کسی بر طاهر می‌ترسم.

عوسج گفت: این همان مطلب بود که من عرض میکردم!

رابعه گفت: من به هوش و روشن ضمیری تو ایمان دارم عوسج و بهیچ وجه... عوسج نگذاشت و اگلام خود را تمام کند و گفت: آسوده خاطر باشید. تا من زنده‌ام آسویی به امیرزاده نخواهد رسید؛ کسی نخواهد توانست او را بر باندزیرا هنگامی که همه کسی در خواب است من بیدار خواهم بود، کسی نخواهد توانست نوبت سلاحی را ببن او برساند زیرا تن مرا سپر او خواهد یافت، کسی نخواهد توانست او را غافلگیر کند زیرا ازین پس یک نایب از امیر زاده جدا نخواهم شد حتی اگر امیر م مرا کیند؛ خلاف این تصمیم صادر فرمایند.

رابعه از ماجرای خود با سلطان آنچه را که ممکن بود بکار عوسج آید باختصار برای او شرح داد و مرخصش کرد.

امیرعلی پس از بیرون رفتن از کاخ رابعه بیکسر بنزله خود رفت سلاح از تن بدر کرد، در کتبی نشست، زانوان در بل گرفت و بفکر فرو رفت. از وقتی که رابعه شرح ملاقات خود را با سلطان بیان کرده بود این مرد را یک حال رؤیایی فرا گرفته بود؛ مثل این بود که همه اعضاء بدنش سست شده و همه قوای و مغزیش از کار افتاده است... می‌آنکه بتواند فکری کند آنچه را که از رابعه شنیده بود در ذهن خود تکرار یا پیش چشم خود مجسم میکرد. از اول میگرفت و چون به آخر میرسید باز به اول بازمیکشت؛ نه میتوانست ازین صحنه‌های مکرر چیزی بکاهد یا چیزی بر آن بیفزاید و نه میتوانست در این کلمات کلماتی که بین رابعه و سلطان رد و بدل شده بود افزایش یا کاهش داده‌دهد؛ فقط روی کلمات رابعه بیشتر می‌ایستاد و مثل این بود که در آنها مطالبه میکند و از روی کلمات سلطان بر سرش میکشد و مثل این بود که آنها را با قوت بدور می‌اندازد. شاید چند ساعت بدینگونه گذشت و ده‌ها دفعه بی‌آنکه فکرش بهیچ جای دیگر رود این تماشا و مطالبه درونی را تکرار کرد، درین مدت نه وضع نشستن خود را هوش کرده و نه چشم خود را سرموی با بنسو

و آنسو گردانده بود.

سرانجام کسی نیداند چه باعث شد که تکانی بفرود داد و ازجا برخاست... دقیقه‌ای چند در حجره خود قدم زد سپس آهسته و بی‌صدا بر سر بام رفت، در میان ستارگان به تجسس پرداخت، بعد چنانکه گویی خسته شده است، بر سطح بام نشست و پس از آنکه چند لحظه پیشانی خود را مالش داد گفت: نه! دیگر ممکن نیست! دیگر امیدوار بودن از اهل بی است! او سلطان را میراند نه مثل زنی که نخواهد و نتواند کسی را دوست بدارد، بلکه مثل یک پهلوان، مثل کسی که برای معشوق بودن، برای زن بودن آفریده نشده باشد! او با پادشاهی که زبان ستایش میگشاید دست تنها پیش می‌آورد و در حضور او شوکت سلطنت خود را فراموش میکند، بدینگونه است، درشتی می‌کند، تسخیر می‌کند و او را خاموش و سرافکننده باز میگردداند! نه! او یک کلمه هم دروغ نگفت؛ بی‌کم و زیاد همه این چیزها را از سلطان شنیده و همه این جواها را باو گفته! او که چه وحاشات و چه جراتی! پس من چه انتظار دارم؟ چه امید دارم؟ فکر میکنم که چه خواهد شد؛ من بچه‌مقام و به چه عظمت خواهم رسید که از مقام و عظمت سلطان محمود بالاتر باشد و در روح و قلب این زن چه تغییرات ممکن است راه یابد که فکری جز این کند و راه و روشی جز این برای خود برگزیند؟ هرگز! او اگر مرا راستگوترین و اخلاص‌پیشه ترین و از خود گذشته ترین عاشق بیند یا بیاد تسخیرم خواهد گرفت و ایامتها به ضعف و زبونیم ناصحانه دل خواهد سوزاند؛ اگر فداکاری و از خود گذشتگی را در راه او بعد اعلی برسانم دوستانه از من شکرگزاری خواهد کرد و منتها خواهد گفت که فداکاری و اخلاص من ایمان دارد. اگر شجاعت و بزرگواری و آراستگی بالای ترین صفات را که در یک مرد موجب جلب یک زن است از حد بگذرانم مرا تمیید خواهد کرد و همچنانکه سلطان بزرگ کسی سردار خود را بناسبت شجاعت‌ها و فتوحاتش تمجید کند! از اینها همه گذشته امکان ندارد برای من در دل او و در جان او چیزی بوجود آید که نام عشق بر آن بتوان نهاد! نه! معال است! برای من همچنانکه برای سلطان و برای هر کس دیگر... معال است در میان آدمیان کسی یافته شود که روزی بتواند دست در آغوش این زن افکند، سر او را بسینه خود بنقلاند. دمان او را بیوسد و در چمان او برق عشق و تننا بیند... پس من بیپوده برای چه مملطم؟ بیپوده چه انتظار دارم؟ چه نوید بشود میدهم!

به حجره خود بازگشت، تاصبح چهار خواب بود و چه دیداری رؤیا و اندیشه‌ای در این نداشت؛ خود را از عشق بی‌عاصلی ملامت میکرد؛ از خود میپرسید: بچه دلیل امیدوار بوده‌است؛ حافظه خود را زبرورد میکرد شاید بتواند دلیل امیدواری گذشته اش را پیدا کند! بشود ناسزا میگفت که چرا از روز نخست این زن را نشناخته! اگر

زنجیر عشق او بسته شود ؟
 هنگامی که هوا روشن شده بود و او
 از جا برخاست تا وضو بخورد و نماز بخواند
 با خود میگفت :
 - او را که دوست نمیتوان داشت ؟
 امیدی که بیای او نمیتوان بست ؛ ولی آیا
 پانداختن این عشق و این امید زندگی میتوان
 کرد ؟
 تالباس و سلاح خود را بپوشید و از
 خانه بیرون رفت بیادیاورد که باید به حضور
 سلطان رود . - از یادآوری این موضوع
 یکه خود و با خود گفت :
 - او ! امروز سلطان میخواهد از
 دختر عضالدوله انتقام بگیرد و من باین
 زن عجیب و غریب داده ام تدبیری بکار بندم
 سلطان را بر سر چایش بنشانم . راستی در
 چه فکر بودم ؟ چه میخواستم بکنم ؟
 تابداوالاماره رسد فکر کرد و بطور مبهم
 تصمیم گرفت .
 سلطان محمود فوراً او را پذیرفت
 و اجازه جلوس باو داد .
 تنی چند از امراء و از قربان در محضر
 سلطان بودند و همه متمسک و خرسند بنظر
 میرسیدند . - سلطان حکایتی از روزگار
 قدیم میگفت و حاضران پیوسته سر تعظیم
 و تصدیق فرود میآوردند . امیرعلی با استفاده
 از این فرصت چشم بچهره سلطان دوخت و
 با کمال دقت و چنانچه او را نگرستن گرفت .
 سلطان بسیار آرام بنظر میرسید ، اثر خشم
 در سیمایش احساس نمیشد ، حتی مثل این
 بود که خوشحال و خندان است و ملالی ندارد .
 امیرعلی هر چه پیشتر بدقیق شد جز این
 چیزی نیافت و غوطه در در حیرت شد .
 درین موقع برده تالار بر کنار رفت
 و عماره بیرون آمد . سلطان او را بگری
 پذیرفت و کنار دست خود یک کرسی وی
 نشاء داد حاضران که همه جز امیرعلی از
 آغاز بر پا بودند رسم احترام را مرمی داشتند .
 سلطان با عماره به صحبت پرداخت ، اظهار
 امتنان و مسرت کرد و گفت :
 - دیشب امیر را به پذیرایی بسیار خوبی
 از ما بمل آورد ، حقیقت این زن از همه
 چهره بی نظیر است .
 حیرت امیرعلی افزون شد و صورت
 اضطراب بخود گرفت . - عماره نیز چیز -
 هائی گفت ولی امیرعلی چنان در ناراحتی
 و اضطراب خود غوطه ور بود که از گفته های
 او چیزی نشنید و خود در دل گفت :
 - بسیار عجیب است این مرد که
 من می بینم مردی نیست که دیشب وقایعی
 از آن قبیل که رابه میگفت بروی گذشته
 باشد . - من طبع سلطان را خوب میشناسم
 این مرد لجوج و کینه توز که عفو و اغماض
 در وجود او آفریده نشده است امکان ندارد
 چنان صحنه ها دیده و چنان کلمات شنیده
 باشد و اینطور آرام و خوش و خندان بنامد .
 پس آیا رابه بن دوغ گفته است ؟ آیا
 پذیر می او از سلطان صورت دیگر داشته
 است ؟ یا مکنس آیا سلطان دوغ بگوید
 و ظاهر بفرستندی و خوشنودی میکند . - حال
 است این مرد هرگز نمیتواند خشم خود
 را پنهان دارد ، هرگز انتقام خود را به عقب
 نیاندازد ، هرگز از چیزی که نزد او
 ناپسند افتاده باشد چشم نمی پوشد .
 درین اندیشه ها غوطه میخورد و حالتی
 داشت که سلطان و دیگران اگر سرگرم
 صحبت خود نمی بودند قطعاً با مشاهده چهره
 تیره او در می یافتند که وی در وضع غریبی
 بسر میبرد .
 نیمی ساعت به عماره بیرون رفت . سپس
 سلطان دیگران را نیز مرخص کرد و چون
 تالار خلوت شد رو بامیرعلی آورد و با
 همان خوشرویی و ملامت گفت :
 - خوب خوب بشاوند ، تازه چه خبر است ؟
 امیرعلی دهان گشود تا موضوعی را که
 در ذهن خود پرورش داده و آماده کرده بود
 باز گوید ولی فوراً جلو خود را گرفت ،
 کلامی را که بر لبش آمده بود فرو برد و

مطلب تازه می نیست که در خود
 عرض کردن در محضر حضرت سلطان باشد .
 سلطان مقبول بازی کردن با چاق
 زدن خود شد . - امیرعلی چنانی بهود داد
 و گفت :
 - دیشب حضرت سلطان امر فرمودند
 امروز برای امر لازمی شرفیاب شوم .
 سلطان محمود لحظه ای مردود در او
 نگرست آنگاه گفت :
 - آری ، چیزی بفرم رسیده بود و
 میخواستم دستوری بدهم ولی فعلاً لازم نیست .
 تو مراقب همه چیز باش راستی بنظر تو
 اقامت ما در اینجا تا چه مدت شایسته است ؟
 امیرعلی گفت : تا هر وقت که اراده
 حضرت سلطان اقتضا کند .
 سلطان ابرو دره م کشید و گفت :
 اراده سلطان کدام است ؟ من از تو میپرسم
 اقتضای مصلحت چیست ؟
 امیرعلی موقع را برای مطرح ساختن
 موضوعی که مفرش را در فشار نهاده بود
 مناسب دید و گفت :
 - در صورتی که منظور حضرت سلطان
 ازین مسافرت بودی عملی شود و کارها
 بروفق مراد انجام یابد دوران اقامت هر چه
 کمتر باشد بهتر است زیرا کارهای مهتر
 در پیش است و ممکن است که در نقاط مختلف

چگونه زرد رابه بروم ؟ باو چه
 بگویم ؟ آیا او در غ گفته است ؟ آیا بن او
 و سلطان چیزهای عجیبی گفته است که
 هیچک از آن دو نمیخواهند در آن خصوص
 چیزی با من گویند ؟
 سر انجام تصمیم گرفت به کاخ راه رود .
 اما سلطان محمود شب پیش بس از
 بازگشت به دارا آماده و پس از آنکه همه را
 مرخص کرده و برای خفتن آماده شده بود به
 تفکر در باره رفتار حیرت انگیز رابه
 پرداخته با خود گفته بود :
 - آقا در عجیب بود که نمیتوانم باور
 کنم میخواهم بگویم همه این چیزها را
 در خواب دیده و شنیده ام ؛ یک زن و اینقدر
 شجاع و بی پروا و خوشنودار و مدبر
 شمله های غیظ غضب بیوسه زلمش
 زبانه میکشد و چنان تهریکش میکشد و
 بوجباش میآورد که چاندنم تصمیم گرفت
 همانم خشن ترین و بیگانه ترین فرم ندان
 و مردان جنگی خود را بطلب فرمان دهد
 رابه را دستگیر کنند و مورد زجر و
 شکنجه اش قرار دهند و از کسان او نیز
 هر یک را که دم از اعتراض زند بپین
 سرنهدت دچار سازند .
 ولی پس از یک ساعت مقاومت در مقابل
 این هیجانات و اشتغال بیک مبارزه شدید

و نیرنگ سازد - نعت امیرعلی و پس
 از او ایاز را بخاطر آورد ، با خود گفت :
 این مرد در عین هوشمندی و ذرکی و
 کجاست نسبت بن بی نهایت صبر و وفادارند
 و تپای جان در راه اجراء امر من میکنند
 بهدنا گمان بفرموده هیچ فساد نیافته این مرد
 کربه انظر در غرض مجسم شد و با
 خود گفت :
 - بوسیله این حیوان خوب میتوانم
 موفق شوم . او دختر عضالدوله بسیار
 نزدیک است . پیدا است که مرد فقیری است ؛
 ممکن است بی نیاز و بلند همت هم باشد ولی
 من اتمام خود را از همت او آقا در بالاتر
 خواهم برد تا تسلیم خود و نزد رابه بنام
 من کار کند ؛ حتی خواهد پذیرفت زیرا
 من باو خواهم فهماند که میخواهم آسیبی
 به او و او برسانم بلکه میخواهم در انا هائی
 ترین مقامی که برای یک زن اسکان دارد
 [بلا برم ...]
 باز بگر فرو رفت ، آنگاه گفت :
 - یک وسیله دیگر نیز هست و آن
 نقش جهان است ، با به باار صحبت کنم ؛
 چیزهای باو بگویم ، میدانم چه بگویم ؛
 [ما نام او را چگونه برای غایب بر دختر
 عضالدوله مورد استفاده قرار دهم .
 باین اندیشه ها با خواب رفت و چون

که خلق خوشی ناداری
 امیرعلی گفت : چیزی هم برای آنکه
 برض برسانم نادر و فقط بد اچته شرفیاب
 شدم که قرار بود شرفیاب شوم
 رابه با وقت بیشتری باو نگرست و
 گفت : بنظرم میرسد که امر تازه ؟ حادث
 شده است مگر امروز نزد سلطان رفتی ؟
 امیرعلی گفت : چرا ، هم آنان از
 دارالاماره میآیم ساعتی در خدمت حضرت
 سلطان بودم . از سکوت سلطان ، از خلق
 خوش او ، از صحبت صمیمانه او با امیر
 عماره و دیگران همچو پیدا بود که با پس از
 دیشب امر تازه ای برای شخص سلطان حادث
 شده و یا اصلاً دیشب به آن کیفیت که امیر
 تشریح فرمودند وجود نداشته است
 رابه بی آنکه مقصود امیرعلی رابه
 درستی درک کرده باشد ابرو درهم کشید
 و گفت :
 - درست حرف بزنی امیرعلی ! سلطان
 را چگونه دیدی ؟
 امیرعلی گفت : سلطان در باره وقایع
 دیشب نه چیزی گفت و نه دستوری داد و
 کوچکترین اثر خشم یا ملال بر چهره اش
 دیده نمیشد .
 رابه لحظه ای چند ساکت ماند و
 چشمان زیبای خود را ملو از حیرت بسته
 گوشه ای دوخت ، آنگاه گفت :
 - صبح با بن جبهه تو نیز تصدور
 کردی که آنچه من دیشب درباره ملاقات
 با سلطان گفتم دروغ بوده است . حقیقت
 امیرعلی تو اخلاق کودکان داری و نمیتوانی
 در قضایای حق کتبی مطلب چر این نیست
 که سلطان محمود دیشب فکر کرده و گفته
 های مرا در تراوی خرد سنجیده و
 دریافته است که از خشونت و ستمگری و
 خونریزی نتیجه ای نخواهد گرفت - اکنون
 باه فهمیده که چه تصمیم دیگر گرفته است .
 اگر برای من حکایت کرده بودی که سلطان
 را خشمگین دیده ای و او دستور داده است
 که پاهایش را تاراج و مسرا دستگیر
 کند راضی تر میشدم ؛ در آن صورت تکلف
 روشن بود ولی اکنون این خبر موجب
 نگرانی من شده است زیرا نمیدانم سلطان
 چه فکر کرده و چه نقشه کشیده است .
 امیرعلی که گفتی رفته رفته فکرش
 روشن شده است گفت :
 - عجب ! پس آنچه دیشب امیر ...
 رابه کلام او را قطع کرد و باحتمی
 ملامت آمیز گفت :
 - آری امیرعلی ، آنچه دیشب برای
 توق کردم عین حقیقت بود ...
 - پس گفت : سلطان مسلماً خیالاتی بهم
 بافته است نه ممکن است برای من و فرزندم
 خطرناک باشد و از تو توقع دارم که با
 دقت و هوشیاری بسیار بکشف منویات او
 بپرداز و مرا آگاه سازی .
 درین موقع حاجبی بدروه آمد و
 خبر داد که ملک زاده نقش جهان آمده است
 تا با امیرزاده طاهر بگردش روند .
 رابه با بی رغبتی و پس از
 مرخص کردن حاجب بوی گفت :
 - حقیقت را بگو من از چهره طاهر
 نگرانم ؛ باره او هم نمیتوانم مخالفت
 کنم ؛ آیا بازم میتوانم خواهش کنم که
 نظر حمایت خود را بر طاهر داشته باشی .
 امیرعلی که شرمیده بنظر میرسید سر
 فرود آورد و گفت : البته من امیرزاده را
 از چشمان خود بیشتر دوست میدارم .
 رابه با بجزئی از وی تشکر کرد . هر
 دو از در بیرون رفتند و نسیامت به طاهر
 و نقش جهان با اتفاق عودت و امیرعلی و چنه
 سوار دیگر برای بیرون رفتن از شهر
 کاخ را ترک گفتند .
 چون این سواران بنزدیکی دارالاماره
 رسیدند و تنی از گاشتهکان سلطان را دیدند
 که بسرمت بطرف کاخ رابه میآیند و
 بعضی دین اینان اشاره ای کردند و استادند
 بقیه در صفحه ۱۴



نگران هبش ، امیرعلی و این سواران همراه ما هستند

از اقامت طولانی حضرت سلطان در اینجا
 سوء استفاده کنند .
 سلطان محمود گفت همین را میگویم .
 باید فقط بان اندازه در اینجا اقامت کنیم
 که در جاهای دیگر مشکلی پیش نیاید
 امیرعلی خوبی استناط کرد که سلطان
 به خواهد درباره رابه و درباره موضوعی
 که او را به هم کشانده بود چیزی بگوید
 مهربان صفت و ترس بخورد راه نداد و گفت :
 - پس از آنکه جان نثار امر حضرت
 سلطان را بامیر رابه بنت عضد الدوله
 ابلاغ کردم قرار شد موضوع بین ایشان و
 هبش سلطان طرح و حل شود ، اینک در
 صورتی که ضمن ملاقات دیشب این موضوع
 خانه یافته است البته اقامت حضرت سلطان
 در اینجا هر چه کمتر طول بکشد شایسته تر است .
 سلطان خیره در چشمان او نگرست ،
 اندکی لب گزید ، آنگاه بی آنکه تغییری
 در چهره اش راه یابد گفت :
 - اکنون برو ، دیگر کاری بانو ندارم
 نقش جهان را نزد من بفرست .
 امیرعلی با محرت بی پایان تالار را
 ترک گفت و چنان پریغان خاطر بود که حتی
 فراموش کرد کسی را برای احضار نقش جهان
 بفرستد و از دارالاماره بیرون رفت در حالی

درونی با خود گفت :
 - نه شدت عمل صلاح نیست این
 زن راست میگفت ، اگر خشونت پیشه کنم
 و تهدیدات خود را بر حلقه مل گدا حاصلی
 جز خونریزی نخواهد داشت و بدبوسیله
 مسلماً بخواهم توانست بر این زن دست یابم
 برای توفیق یافتن در این راه چیزهای دیگر
 جز شوکت و قدرت سلطنت لازم است
 سپاهیان دلیر و شمشیرهای برنده همیشه
 در همه جا بکار نیایند . باید فکر بهتری
 کنم ، تدابیری بیندیشم ، افرادی را بر گزینم
 که در حلقه و نیرنگ استاد باشند ، و راهی
 پیدا کنند که دختر عضالدوله به پای خود
 وارد آن خود و در دام اند ؛ طوری پیش
 آید که دیگر او نتواند اینطور حرف بزند
 و اینقدر مقاومت و رزد مواصت با مسرا
 امر محال بشمار آورد . - و هه چه عجیب
 است این زن را هم بی نهایت دوست میدارم
 و هم بی نهایت دشمن ؛ پدر آن واحد ما لم
 هه دولت و شمت خود را بیای او
 اندازم و هم کردن او را زیر تیغ جلا
 تماشا کنم !
 مدتی دیگر فکر کرد ؛ در ذهن خود
 بیستجو پرداخت تا فردی را بیابد و
 آنرا مأمور رام کردن رابه و بدام

روز در رسید نه فقط در عزم خود باقی
 ماند بلکه با نهایت مهارت ظر بر شوهر وی
 کرد ، صحبت با امیرعلی را در خاطر خود
 پوقت دیگر مو کول کرده و خواست درباره
 رابه چیزی بگوید و نقش جهان را طلبید ؛
 انعام نقش جهان خود برای دین پدرش
 آمد و سلطان متوجه نشد که امیرعلی اجراء
 امر او را فراموش کرده است .
 پس از ورود نقش جهان سلطان حاجب
 فرمان داد که هیچکس وارد نشود ، آنگاه
 دختر زیبا را پیش خواند ، او را بر زانوی
 خود نشاند ، گونه های سرخش را بوسید
 و گفت :
 - خوب ، دختر تعریف کن ، از دیشب
 بگو .
 اما امیرعلی قدم زنان بطرف کاخ
 رابه رفت . بن راه صدای سم اسبی پشت
 سر خود شنید . سرگردانند و سرنگند ، آهوش
 را دید که پیش میآید . اعتدالی نکرد و
 متوجه نشد که سرنگند ترک بعضی دین
 او راه خود را تغییر داد .
 به کاخ رسید و خواستارد از امیر رابه
 رابه پس از چند دقیقه او را پذیرفت
 و بعضی دین او لبخند زنان گفت :

شماره ۵۰۸

This content downloaded from 88.166.170.219 on Tue, 16 Jan 2024 18:21:42 +00:00
 All use subject to https://about.jstor.org/terms

آقابالاخان پسر ذبیح الله خان پسر ازمرامه از اروپا و رسیدن بد چتر سببی بخاطر عشق فروغ دختر میرزا کاتم خان و برای اینکه بر او دست یابد و ضمناً زن زیبی خود ماریونا را برگزیند بدستباری مادر خود خانم بزرگ و خواهرش خانزاده خانم مرتکب جنایاتی از جمله قتل پسر و زینر جنگ که خواستار فروغ بود بدست جنایتکاری موسوم بلطفعلی خان شد و ماریونا را با بیجه اوزادش تزوییه در استراسبورگ ترک گفت . ذبیح الله خان پد آقابالاخان زن شریک و جنایتکار خود را طلاق گفت و از دختری و پس خود چشم پوشید و موالث را بماریونا و بیجه اش هبه کرد و خود نیز نزد آنان رفت . خانزاده خانم فریب شیدای موسوم بسید غیبی رمال را خورد و بقتل او درآمد و چون دید که او گذشته از زدییدن اموال مادرش میخواهد خود او را مثل فاحشهئی وسیله پولدر آوردن فرار دهد گرفت و توبه کرد و وساطت ماریونا باعث شد که پدرش نیز او را ببخشد سید غیبی بروابط آقابالاخان و لطفعلی خان قائل پس وزیر جنگ بی برد ولی در نتیجه گریختن لطفعلی خان نتوانست موضوع را بوزیر جنگ اثبات کند و سستی کتک خورد . هنگامی که آقا بالاخان از فرنگ برگشت و امیدوار بود بتواند فروغ را بگیرد و از یک طرف میخواهست سر مادرش را که در دارالمجانبین بود و اسرار جنایات او را فاش میکرد دفع کند و تا کزیر بود خود را بتمام سازد . اما سید غیبی خانهئی سر راه فروغ پیدا کرد و برای پول در آوردن از اعیانزاده بولداری موسوم بمصوورخان که عائق فروغ شده بود ، وسائلی فراهم آورد و روزی او مصوور خان فروغ و نشاط را بدرون خانه کشادند و هنگامی که نزدیک بود دختران مغلوب شوند آقابالا خان بکلمت جماعتی در کوچه را شکست و خود وارد خانه شد سید غیبی گریخت مصوورخان را آقابالا خان بپلیس تسلیم کرد و هنگامی که فروغ و نشاط آماده بیرون آمدن از خانه بودند با آنان گفت : خواهش میکنم چند دقیقه دیگر هم تشریف داشته باشید عراضی دارم



میشناخت . این یک آینه کوچک زاننه فایده اربود که پشت قاب آن یک عکس نصب شده بود و این عکس پدرش ذبیح الله خان بود . آینه بس از بیرون افتادن از جعبه نخست روی خود و اانشان داده ، بدغلطید ، و از رو بر زمین قرار گرفته و پشت خود یعنی عکس ذبیح الله خان را آشکار گذاشته بود . آقابالاخان با کمال تعجب خم شد ، آینه را برداشت ، به آن نگاه کرد و با خود گفت : - عجب ! این آینه مال خانزاده ا خیلی عجب است ! اینجا چه میکند ؟ چند لحظه بهمین حال ماند ، آنگاه آینه را در جیب نهاد و در میان اشیاء مختلف سید غیبی که چند دستمال بسته و مقداری کتاب های کهنه و بد شکل و چند همیشه حاوی مرکب های رنگارنگ و چیزهای دیگر و یک فنجان شکسته حاوی زعفران ساییده شده و چند لوله پوست آهو و کافه و مقوا بود جستجو پرداخت ... بزودی دریافت که این اشیاء بیک رمال حقه باال تعلق دارد . هنگامی که کتابها را بر سرعت ورق میزد از لای یکی از آنها ورقهئی تاشده بیرون افتاد . آقابالا خان آنرا برداشت و کشود و پس از آنکه چند لحظه به آن نگریست گفت : - عجب ! این عقدنامه خانزاده است باسید محسن معروف ، سید غیبی ! مثل کسی شده بود که در پیچیده ترین اسرار گرفتار افتاده باشد نمیتوانست سر ازین پیچیدگی های عجیب در آورده ، مدتی قدمزد و فکر کرد و بیای بیطرف این اشیاء برگشت و بزیر رو کردن آنها پرداخت ، سرانجام ایستاد و با خود گفت : - باید همین باند ؛ اینجا خانه همان سید منقلب است ! همانکه شوهر خانزاده بوده ، همانکه بخانه میرزا کاتم خان رفته و راجع به قتل وزیر جنگ صحبت کرده ، همانکه نزد وزیر جنگ رفته و با او درباره من و لطفعلی خان حرف زده ! آینه خواهرش را از جیب پدر آورد ، در آن نگریست . سرودی خود را مرتب کرد ، کلاه بسر گذاشت از خانه زیر طاقی بیرون آمد ، لحظهئی چند در کوچه قدمزد تا مردی که با برای کنجکاو و وارد کوچه شده بود پدیدار شد . آقابالاخان او را پیش خواند و گفت : - من اینجا منتظر میمانم ، برو سر کوچه یا صاحب اصلی این خانه و بایک آذان محل را پیدا کن و با اینجا بفرست تا من این خانه خراب شده را تحویلش بدهم و بروم . مرد را نگذر که یک خمیر گیر ناواپی و مرد جسوری بود گفت : - بالاخره چه خبر بود اینجا جناب میرنج ! آقابالاخان باخوشرومی گفت : - همانطور که دیدید داد فریاد بود ، و مرد بی پرومادی بی شرف ذنی را اینجا آورده بودند ؛ من نخواستم مردم وارد شوند ، برای اینکه فکر کردم پای ناموس در میان است .

فروغ و نشاط بهم نگرینتند و پای دیوار ایستادند . آقابالاخان در اطاق راپشت سر خود پیش کرد ، نیم قدم جلو آمد و گفت : - ممکن است خواهش کنم چند دقیقه بفرمایید بنشینید . فروغ که همه توای خسته خود را جمع کرده بود در نهایت ناتوانی میکشید و قویدل با همدالغنی که بطور عجیبی حاکی از خوشروئی و بی پروایی بود گفت : - نشستن لازم نیست ، فرمایشتان را بفرماید . آقابالاخان که هنوز نفس نفس میزد در حالی که بایک دست موهای خود را مرتب میکرد دست دیگر را بر سینه نهاد و گفت : هر طور میل شماست اینده سمی دارم حتی یک کلمه که موجب سوء ظن باشد بر زبان نیاورم و اجر خود را ضایع نسازم . فروغ که بیم آن میرفت طیش قلب چنان ناراحتی کند که ناگزیر از نشستن شود با صدای ضعیف تر و آهسته تر گفت : - ما از شما کمال امتنان را داریم و هرگز فراموش نخواهیم کرد که اگر شما نرسیده بودید ما زنده از اینجا بیرون نمیرفتیم آقابالا خان معنی این کلام را بعبوی درک کرد ولی یک نوع حس کنجکاو یا شاید شیطنت ذاتی او اوادارش کرد که بپندد زبان بگوید : - مهالنه میفرمایید فروغ خانم دیگر برای چه زنده بیرون نمیرفتید ؟ فروغ بتندی تکرار کرد : مسلماً زنده بیرون نمیرفتیم ؛ پشت فطرتانی مثل این دو جانور هر چند قوی باشند بازان عقیف کاری نمیتواند بکنند چرا اینکه آنانرا بقتل رسانند آقا بالا خان یکبار دیگر احساس شرمزگی کرد و با صدای که اندکی لرزان بود گفت : - بهر صورت منظور بنده ازینکه خواهش کردم چند دقیقه دیگر اینجا تشریف داشته باشید نه این بود که شما فرصتی برای تشرک بدست آورید و نه این بود که اینگونه صحبتها را بیان آورم - فقط میخواستم بشما خانم فروغ خانم عرض کنم که بنده امروز دیگر آنکس که شما پیش ازین میشناختید یا تصور میکردید نیستم و گردش روزگار تغییرات بسیار در بنده راه داده است . بنابراین خواهش میکنم نخست دقت و مطالعه و آزمایش فرمایید و در صورتیکه قلب و حقیقه تصدیق فرمودید که راست میگویم نظرو فکرتان را راجع به بنده تغییر دهید و چون کلام خود را با بان رساندمی آنکه فرصت جواب گفتن به فروغ دهنده از جلودر بر کنار رفت ، در اطاق را نشان داد و گفت : - فوق العاده معذرت میخواهم ؛ حالا میتوانید تشریف ببرید ! فروغ و نشاط با بهم نگرینتند . - یک لحظه مردم ماندند ؛ مثل این بود که مردی لازم میدانستند به این کلام آقابالا خان با صدی گویند ، ولی فروغ فوراً نقاب

که نزدیک بود بدبخت شود و بموقع بدادش رسیدیم خیلی ممنوم ، البته خدا بی همه کسانی که کمک کردند اجر خواهد داد . اینکه من قدری سخت گزفتم و نگذاشتم کسی وارد خانه شود و کسی در کوچه بیاند برای این بود که آبروی آن بدبختی که گرفتار شده بود معظوظ بیاند . هر کدام از شما فکر کنید که خدای نکرده یکی از زنیهای خانوادهتان اینطور رفتند بگیرم و پیش خدا نشناس افتاده بود چه حالی پیدا میکردید مخصوصاً اگر همه مردم میفهمیدند کس و کار آن زن کیست - چون بعض مردم فضول هستند من فکر کردم اصلا کسی در کوچه نباشد . اما پدر آن دو مرد را خواهم سوزانده یکی شانرا که بکسی سر فرستادم آن یکی را هم اگر زیر سنگ باشد پیدا خواهم کرد و شاید بتوانم کاری بکنم که هر دو را در میدان توپخانه بدار بزنند تا دیگر کسی این کار را نکند .

و پس از گفتن این کلمات تکانی بخود داد و در میان همه تصمین آمیز حاضران با قدمهای محکم برآه افتاد . پس از رفتن او کوچه خلوغ شد ؛ زیر طاقی و اطراف آن ملول از جمعیت شده بود همه از هم میپرسیدند چه شده است و هر کس افسانهئی نقل میکرد و شاخ و برگ کسی بر آنچه شنیده بود میافزود ؛ گفت ، میرزا کاتم خان هم درین میان رسید و بهمه این گفته ها گوش فرهاد و چون دانست که فقط یک زن درین خانه بوده که خوش سرو وضع هم نبوده است خاطرش جمع شد و بطرف خانه رفت و در حالیکه با خود میگفت : - بیخود من بدبخت را با این همه گرفتاریم این گورد آنکور میفرستند . خانمها دلشان خواسته است بروند بازار گردش کنند !

اما فروغ و نشاط چون ازین کوچه خارج شدند و بیقین دانستند که هیچ کس متوجه آنان نشده است قدم کند کردند ، بجای رفتن بطرف خانه خود وارد کوچه دیگری شدند که از آنجا بیخیا بان روند و از طرف دیگر بکوچه خود بازگردند ضمناً فروغ بنشاط گفت : - بایه طوری کنیم و بصورتی وارد خانه شویم که بهیچوجه آثار اضطراب و

رحمت بشیرتان ! - بایه ، اینطور بهتر بود ؛ فکر کردم این زن بدبخت هر کس هست گرفتار این مصیبت شده و شاید بلاهای هم بر سر آمده است دیگر خدارا خوش نیاید که همه مردم هم او را ببینند و بشناسند و خودد کس و کلاش رسوای خام و عام شوند . مرد گفت : واقماً همینطور است ، خدارا خوش نیاید ... آلا آن زن - آقابالاخان گفت : آن زن را بدون اینکه خود هم رویش را ببینم و بفهمم که بوده طوری روانه اش کردم که کسی ملتفت نشود بهین جهت آذاف دامامور کردم که نگذارد کسی در کوچه بیاند . - میفرمایید قربان فقط یک زن بود یا بیشتر ؟ - نه چنانم ، بیشتر نبود ، یک زن بود ، از سر و وضعش پیدا بود زن کاسی است ولی من خیلی باوا احترام کردم برای اینکه فهمیدم زن حسابی است ، شوژن است . - باروها نتوانسته بودند ... - خیر ! بهیچوجه ، زنک خوب مقاومت کرده و پدرشان را در آورده بود . من هم بموقع رسیدم ، یکی از آنها از صدای در فرار کرده بود و یکی دیگر را من گرفتار خوب کنگش زدم و بدست آذاف سپردمش که تحویل کمیسریش بدهد خود هم حالا اینجا خواهم رفت تا او ادمان خوب تنبیهش کنند ! مرد خمیر گیر گفت : بله قربان ، باید طوری تنبیهش بفرمایید که اسباب عبرت این قبیل پیشرفها شود . آقابالاخان برای اینکه به خمیر گیر بفرماند که دیگر پرچانگی بس است ابرو در هم کشید و گفت : - بهر صورت شما فوراً برو با آذان خمیر کن یا صاحب خانه را قبلا سراغ صاحب خانه رفتند ولی او البته حالا در خانه نیست ، رفته است بی کسب و کارش ... به پیداش خواهد شد ، چاکر میروم آذان میاوم . - خیلی زود ، باریک الله ! مرد رفت ، آقابالاخان در کوچه قدم زدن گرفت و در انبشه های دور و دراز فوطه و رشت ، ده دقیقه بهمدرد خمیر گیر بایک آذان و بدنبال آنان بتدریج افراد دیگری آمدند بطوریکه بزودی جلو زیر طاقی ده بیست نفر و شاید همه کسانی که برای شکستن در کمک کرده بودند جمع آمدند . آقابالاخان دیگر اعتراضی نکرد و با آنکه آنچه را که بهمدرد خمیر گیر گفته بود کافی میسر در میدانست که او بزودی این مطالب را بگوش همه کس خواهد رساند برای اینکه موضوع را هر چه بیشتر عادی جلوه دهد پس از آنکه با آن سفارش کرد مراقب خانه باشد تا صاحب آن دستاخر آن پیدا شود روبه - جمعیت کرد و گفت : - من از طرف خود و از طرف خانواده می

شماره ۵۸

ناراحتی در صورتان دیده نشود... آقابالاخان حرف بدی نزد ، بغانم جان خواهیم گفت بیازاررفته بودیم و اینراهم خواهیم گفت که آقابالاخان را هم دیدیم . یعنی اینرا تو با اداهای معصوم خودت و خیلی با آب و تاب بگو ، من اصلا حرف نبردم و هر چه تو بهم بیانی تصدیق میکنم

نشاط که هنوز خاق خوش و شوخ طبعی هیشکی خودرا بازنگرفته بود گفت : راستی آجی خانم اگر آقابالاخان نرسیده بود چه میشد ؟

فروغ گفت : هیچ نمیشد . همان می شد که گفتیم : الآن هر دو مان مرده بودیم . راحت شده بودیم !

وای پناه بر خدا ! خدا نکند ! معصوما شما الهی که همیشه زنده باشید ، الهی من پیش مرگ شما بشوم ، اگر شما نبودید من همان دقیقه اول درق کرده بودم فروغ گفت : منم میدانم ؛ خاطر جمع است که تو هم با آنکه بچه هستی و خیلی هم بازیگوش و خیلی هم لوس هستی دختر با عتی هستی و مثل هر زن با عفت ممکن نیست صد نفر هم اگر ترا در میان بگیرند بتوانند بر تو غلبه کنند !

نشاط گفت : اسلا آجی خانم جان من تا امروز این چیزها را نمیدانستم ، امروز فهمیدم و آنچه را که باید یاد بگیرم از شما یاد گرفتم ؛ راستش را بگویم من بقدر خاک پای شما هم نمیشوم . بر سرک خودتان هر قدر که تا حالا شما را دوست میداشتم بعد از این صد هزار بار بیشتر دوستتان خواهم داشت . الآن دام هنوز نرفته میشود . حالت مخصوصی دارم ، اگر گریه نکنم خفه میشوم ، دلم میخواهد يك كوفه خلوت باشد شما بنشینید من اهای شما را بنکنم و بسینه ام چسبانم و یکساعت گریه کنم .

فروغ با لحنی تأثر آلود و مفتقانه گفت : نه دیگر لازم نیست ، اگر مرا خیلی دوست میدادی باید طوری وارد خانه شوی که ببویچه خانم جاه و آقا جان و نه زینل سوء ظن پیدا نکنند .

او آجی خانم جان خیلی سخت است همه بدنم میلرزد .

فروغ گفت : نه جانم ، سخت نیست ، من یقین دارم که تو میتوانی ؛ امروز فهمیدم که دیگر بچه نیستی و خیلی هم دختر خوبی هستی !

الهی تصدق شما بگردم .

خوب بس است ، دیگر از این حرفها نزنیم . يك خرد ساکت باهیم تا حال هر دو مان جا بیاید . بعد میرویم در خیابان چند تا دستمال و جوراب میخریم و بغانه میگردیم .

نیمساعت بعد بدرخانه خود رسیدند و براستی کاملاً وضع عادی داشتند . ننه زینل در را بروی آنان گشود و گفت :

ای وای خانها شما که پدر ما را دو آوردید ؟

فروغ گفت : برای چه ؟ مگر چه خبر شده بود ؟

آخر شما بغانه تشریف نیاورده بودید ، درین کوچه طاقی ها را هم چیرهائی اتفاق افتاده بود .

نشاط خنده کنان گفت : او ! پرچانی مکن نه زینل ، بیخیا ما بچه قنادائی بودیم که آلمان بودند !

و درحالی که نقاب خودرا برداشته و چادر را زیر کلهی خود محکم گرفته و چهره سرخ تابناک و لفریش را تمام بیرون انداخته بود از فروغ جلو افتاد دوان دوان وارد حیاط شد ، خانه را بر اصدای خنده شیرین خود کرد و بمادرش که چون دخترانش آمده بودند دیگر نگران نبود بسلاوه قبل از ننه حدس زده بود که بیازار رفته اند گفت :

خانم جان ، این ننه زینل چه میگویی ؟ چه اتفاق اینجاها افتاده ؟

اینجا هیچ اتفاق نیفتاده دخترانته زینل چیزهایی میگفت که معلوم نیست چقدرش راست باشد . فروغ کو ؟

آجی خانم جانم دارم میآیند ، اینها آمدند .

فروغ که وی نیز مثل نشاط فقط صورت خودرا بیرون گذاشته بود وارد حیاط شد ، سلام گفت و لبخندی بروی مادرش زد و بطرف اطاق خود رفت و نشاط گفت :

خوب خانم جان ، تشریف کنید ببینم چه شده ؟

مادر ساهل گفت : هیچ دخترانه زینل میگفت زیر طاقی یک زن بیچاره را دو نفر مرد کردن کلفت بزور کشیده بودند توی يك خانه اتفاقاً آقای سرتیب آقابالا خان رسیده در را شکسته و زن بدبخت را لهات داده و از آن دو نفر يك نفرش را گرفته !

نشاط گفت : وای پناه بر خدا ! این آقای آقابالاخان مثل جن میماند ، ما اول که بازار رفتیم او را دم دکان مظفری جواهری دیدیم داشت باینکه فرسویه میگردد ! پس شما رفته بودید بازار ؟

آری ... آجی خانم جانم جواب این چیزها میخواست گفت سر راه برویم بازار و زود برگردیم .

آقای آقابالاخان هم شما را دید ؟

نه ، ما رومان راست و سخت گرفتیم و رد شدیم .

بهر صورت میخواستیم بگویم بعد از این دیگر از زیر این طاقی لعتی رد نشوید اعتبار ندارد .

نشاط هانه بالا انداخت و درحالی که بطرف اطاق خواهرش میرفت گفت :

چه حرف ها ! بین آن زنکه بیچاره چه دسه بر پا چلته بوده که توانسته اند او را ببرند توی خانه . کیست که جرأت کند طرف من و آجی خانم بیاید .

مادر دلپاک از شنیدن این کلام لبخندی فرور آمیز زد و هنگامی که نشاط وارد اطاق خواهرش میشد در دل گفت :

الهی قربان هر دو نفر بروم ؛ خدایا صد هزار مرتبه شکر که همچو دختر هائی بمن دادی .

بعد اطاق خواهرش که همچنان کسالت داشت و در بستر افتاده بود رفت .

فروغ و نشاط بی آنکه کسی متوجه شود لباس خودرا عوض کردند و با کمال دقت همه آناری را که ممکن بود از گرفتاری آنان حکایتی کند از میان بردند . نشاط که درین مدت يك دقیقه هم ساکت نمانده و بر گویی کرده بود وقتی میخواست از اطاق خواهرش بیرون آید قدری دور او که جلوا پناه ایستاده بود و خود را مینگریست گشت آنگاه گفت :

خیلی خوب هدید آجی خانم جان مثل ماه هدیده ، اما راستی این آقای آقابالا خان هم خیلی عوش شده .

فروغ ساکت ماند و نشاط که حالا دیگر میتوانست از ته دل شوخی کند و بهنند گفت :

این يك كلمه را هم بگویم و فرار کنم آجی خانم جان ، آقای آقابالا خان هنوز هم شما را دوست دارد ، خیلی بیشتر از آنوقت ها .

و دوان دوان از اطاق بیرون رفت ، فروغ که بشنیدن این کلام ابرو درهم کشیده بود پس از بیرون رفتن او خواه و ناخواه قیافه می حزین آلود پیدا کرد آهسته آهی کشیده ، دست ر قلب خود را باندک فشاری بر آن وارد آورد و زیر لب گفت :

او ! روز عجیبی بود !

سید غیبی که در آغاز دیوانه وار و مثل کسی که از جلو کوله فرار کند از چند پام گذشته بود چون از پام خانه خود بعد کفایت دور شد احتیاط پیشه کرد و باخود گفت :

حالا دیگر باید طوری بروم که دیده نروم و درین حال هر چه زودتر خود را بگویم ؛ برسانم و از این محل دور شویم و گرنه طولی نخواهد کشید که صد ها نفر

روی بامها بدببال من خواهند افتاد و پدرم را خواهند سوزاند .

گاه ایستاده ، گاه نشسته ، گاه با خزین بر شکم ، حتی المهور کنار دیواره ها و صندوقه ها از ده ها بام عبور کرد و درون همه کوچه ها را برای یافتن راه مناسبی که او را به آنکه دیده شود بگوچه برساند نگر بست در عین حال مراقب پشت سر و اطراف خود نیز بود و هر چند دقیقه لحظه می می ایستاد و بدقت گوش فرا میداد تا اطمینان یابد کسی در آن نزدیکی ها بد بالش نیست .

درست یکساعت بعد به خرابه می رسید و پیرامون خود را در بالا و پایین کاملاً خلوت یافت . از سردیوار ماروی یکی از نزدیکترین تل های زباله که دو خرابه بود پیش از دو ذرع و نیم فاصله نبود . سید غیبی باخود گفت :

دیگر بهتر ازین راه فراری پیدا نمیشود . هیچ جا برای من پلکان نخواهند چید و نردبان نخواهند گذاشت که پایین روم . باید کاری را که تا کنون نکرده ام بکنم . یا پشت و یا اقبال !

تکه های خود را محکم انداخت . کلاهش را بر سر محکم کرد ، عبايش را از زیر بغل برداشت و بدو کمرش بیچانه لب دیوار رفت ، یکبار دیگر باطراف انگریست ، وسط تل زباله را که تا پای دیوار يك ذرع فاصله داشت در نظر گرفت چشم بر هم نهاده و روی آن جست .

هر دو پایش بوسط زباله ها رسید ، تل زباله فرو نشست و او معلول با زباله بیابان غلطیه و تقریباً زیر این زباله متشن مدفون شد . هزاران مکس و زبور و زوزکنان پرواز کردند . چند سنگ گردن کلفت که پشت تل زباله مشغول جویدن استخوان بودند وحشت زده به پاس کرد و برداختند و سید غیبی هنگامی که خود را از زباله بیرون کشید و برخاست این سنگهای وحشی را دید که از سه طرف دهان بطرف او گشوده و قوق میکنند و نزدیک میشوند .

سید غیبی که گذشته از سوزش تمامی ناپدید سوختگی های پا و گونه اش در نتیجه این برش و سقوط نیرس و سینه و گردن و دست و پایش دود گرفته و چیز های برنده می در میان زباله به نقاط مختلف تنش آسیب رسانده بود درحالی که از درد بشود می پیچید و ناله اش بر چهره اش نقش بسته بود با وحشت بسیار بدقاع در مقابل سنگهای وحشی برداخت و زهره اش تقریباً آب شد تا توانست چنگه و گرزکنان از خرابه بیرون رود .

در نخستین کوچه که وارد آن شد بیک جلوخان خراب پناه برد ، آنجا تاحدی که مقهور بود سرور و لباس خود را تکاند ، عبايش را بدوش انداخت و بشود بیچانه و بعد مثل يك فرد هادی ، مثل يك ییمار مثل مردی بسیار سلیم النفس و محبوب در کوچه ها براه افتاد ، پس از نیمساعت به مسجدی رسید ، وارد آن شده بطور عادی وضو ساخت ، به نمازخانه مسجد رفت و چون کسی را متوجه خود ندید پس از آنکه اطمینان یافت پولهای منصورخان را در جیب دارد کفش های خود را زیر سر نهاد و عبا بر سر کشید و بروی بواب رفت .

اما منصورخان با آذان طماع در درشکه نشست . او را به نزدیکی خانه یکی از رفقای خود برد ، ششصد تومان پول گرفت و در مقابل جواهراتی که نزد آذان بامانت گذاشته بود بوی داد و روانه اش کرد آنگاه باخود گفت :

حالا باید این سید نامرد را از زیر سنگ هم شده پیدا کنم و پدرش را بسوزانم هرگز دردمت هم چنین حقه می نهورده بودم !

آزانی که منصورخان را رها کرده بود بلافاصله خود را به کار ماشین رساند و بحضورت عبدالعظیم رفت . در آنجا یکی از همقطاران خود را که مرغسی داشت دهن



بنده سعی دارم يك كلمه هم که موجود سوء ظنی باشد عرض نکنم

هر دو هفتصد تومان میشد این برای او مکتبی بشمار میرفت .

صبح از آن خانه خارج شد . فکر کرده و دانسته بود که باید از آن خانه که درخانه زیر طاقی داشته است چشم پوشد و خانه و اثاث جدیدی برای خود فراهم آورد ، چون پول کافی داشت این کار دشوار نبود .

به نزدیکی دروازه دولاب رفت ، در آنجا خانه دوطاقی محقری یافت و آنرا اجاره کرد . تا پایان آنروز توانست با صد و پنجاه تومان اثاثه می بقدر رفع حاجت که قهارت از دو تکه کلیم و يك دست رخنه بواب و بعض لوازم دیگر بود فراهم آورد و بغانه جدید خود برد .

شب را با کمال خستگی و ناراحتی به صبح رساند و روز بعد هنگامی که از خانه بیرون میآمد شکلی داشت که کمتر کسی میتوانست بسهولت او را با شناسد زیرا يك کلاه تفریحی بر سر نهاده يك نیمتنه با شلوار گشاد پوشیده ، کمر بندی چرمی بکمر بسته بود . با این وضع در شهر براه افتاد و با وجود این کاملاً مراقب اطراف خود بود . و کمال احتیاط را بکار میبرد زیرا احتمال میداد و بلکه یقین داشت که از دو روز قبل عده زیادی بدببالش هستند و شاید موضوع به کیساریا و نظریه هم کشاننده باشد و مأمورین پلیس نیز در جستجویش باشند از نزدیک شدن بمرکز شهر احتراز جست ؛ با آنکه یقین داشت کسی او را بسهولت نخواهد شناخت از ساقه خود هم مترسید باوجود این فکرش در کار بود و باخود میگفت :

دلم میخواهد درست و حسابی بدانم که در مقابل آن خانه چه اتفاق افتاده ، چه کسی در را شکسته ، بر منصورخان چه آمده دخترها چه شده اند . هزار حیف ! فهمیدم کدام پدر سوخته بود که سر رسید و نگذاشت کار به آخر برسد و گرنه این پسر منصور خان خوب گاو شیردهی بود ، هزار و پانصد ششصد تومان که چیزی نیست میتوانستم با او شریک المال بشوم ؛ از يك طرف بد نشد که پولهایش را زدم ولی از طرف دیگر در صورتیکه او گرفتار نشده باشد و پدرش را سوزانده باشند بعد از این دیگر نخواهم توانست او را خر کنم و خود او هم اگر مرا گیر بیاورد خونم را مثل شربت به لیمو خواهد خورد . بالاخره اینطور نشود ، باید بهر قیمت شده اسف بهمم که این قضیه بگنجایش منتهی شده است .

اول شب کلاه تفریحی خود را تا حمی که ممکن بود روی ابروی خود کشید بقیه در صفحه ۱۹

نادرهای خوانندگان و نمایندگان ما

اداره ساختمان بوظیفه خود عمل نمیکند

نامه می بپهرانچین مرکزی شرق خیابان دلگشا رسیده و از اداره ساختمان شهرداری شکایت کرده است که با وجود فراهم بودن مقدمات و صدور اجازه و تصویب نقشه اقدام بساختن میدان دلگشا نمیکند و هر روز جواز های ساختمانی بدست بعض افراد میدهد که موجب نزاع میشود.

مأمور کشف قاچاق - شکر خیس

نایبند ما از بندرگز نوشته است که چندی قبل آقای علی اکبر رو بانیان به عنوان مأمور کشف قاچاق از طرف دارایی کرگان مأمور شد و چون مأموری جدی و صبح العمل بود بزودی بتحرک قاچاق فروشان عوش شد و بجای او یک شخص ممتاز بتربیک مأمور کشف قاچاق شده که خود یک مأمور کشف لازم دارد و در نتیجه قاچاق تربیک در اینجا خیلی زیاد شده است.

شکری را که باید کیلویی ۱۸ ریال توسط عاملین بفروش برسد دارایی مدتی در انبار نگاه میدارد بطوری که کاملاً خیس شود و هر کیلو دو بست گرم سنگین تر میشود و آنرا هم خودش کیلو کیلو بفروشد تا استفاده کند. نتیجه این شده است که مردم مجبورند در بازار شکر را کیلویی ۲۵ ریال خریداری کنند.

نمونه فعالیت یک خبرنگار سیار

نایبند ما از صربزین نوشته است که چندی قبل کسی با اسم مهبر سیار یک روزنامه از یکی از کارمندان گمرک خواهش میکند که از مرز بگذرد و چون این کارمند مخالفت میورزد شخص مذکور شرحی برای روزنامه خود میفرستد و این کارمندرا متهم به همکاری با انگلیسها میسازد بعد آن شماره روزنامه را به آن کارمند نشان میدهد و میگوید بیست تومان بده تا این خبر را تکذیب کنم کارمند مذکور بجای بیست تومان کتکی باو میزند روانه اش میکند.

احساسات ایرانیان مقیم عراق

از کر بلا آقای محمد حسین حامی ایرانی می بزرگی احساسات ایرانیان مقیم آنجا را راجع به نهضت ملی و دلتن مصدق ضمن چند شعر سروده و خواستار توفیق وطنستان و پیشرفت نهضت ملی و پیشوای آن شده است.

شکایت از ظلم های مستأجرین رفیع و حین فیروز کوه

یک هفته از آنکه مفاسد حادی و زیادی مهر و امضاء رسیده و امضاء کنندگان آن که اهالی قریه ایشان فیروز کوه از توابع دماوند هستند به دربار و نخست وزیری و دادگستری شکایت کرده اند که از ظلم های روز افزون پدر و پسر که مستاجر مرتفع حین فیروز کوه هستند بجان آمده اند این دو نفر تعدیات فراوان میکنند و حتی به غارت کردن چارواکانه و احشام اینان میپردازند و نمیکذارند این افراد قیر از بهره ملک خود استفاده کنند - شکایت کنندگان خواهش کرده اند مأمور پیشرض حدا شناسی برای استماع هرايشان فرستاده شود زیرا به علت نداشتن بضاعت قادر به وکیل گرفتن و مراجع به دادگستری نیستند.

رفیع سوه تهاجم

باود کتر مریم کریمیان پزشک ده اساز از تبریز متمایب شرح مندرج در شماره ۴۹۶ راجع به «کریمیان» توضیح داده اند که موضوع مربوط با ایشان نیست و این توضیح صحیح است و موضوع ربطی با ایشان ندارد.

چاقو کشها به نماینده مطبوعات حمله کرده اند

آقای مرتضی بلوچی نماینده مطبوعات مقیم اراک شکایت کرده است که روز هجدهم فروردین عده ای که چند چاقو کش حرفه ای و بدنام در رأس آنان بوده اند بدفع نماینده کی حمله کرده و خسارات بسیار وارد آورد. و با آنکه این دزد در مجاورت شهر بانی است و مأمورین انتظامی هم ناظر قضایا بوده اند بهیچوجه جلو گیری نکرده اند تهران مصور - ماجدا خواستاریم که باین موضوع رسیدگی و حمله کنندگان باین مؤسسه مطبوعاتی اقلب و مجازات شوند.

کرم زیتون ساخت ایران
زیبائی شما را بحال میرساند
درخششی بی چون و چورت و
سازدگی چهره فوق العاده شوهر را

مرکز فروش دارویی پایدار ناصر خسرو
پیش گرفتند
چند دقیقه بعد از کنار نخلستانی گذشتند
و ناپدید شدند. همانند از نخلستان سواد
دیگری بیرون آمد و باغود گفت:
- به صحرایم بروند، پایدار و زفرست
را از دست ندهم از بیراهه بطرف مقصود
و همچنین براسب خود زدا
این سواد سرهنگ چالتوش بود
ناتمام

طهر و طاهره

بقیه از صفحه ۱۱
طاهر دهاة اسب خود را کشید، همه توفیق
کردند و از مأمورین سلطان پرسیدند که
چو میبخواهد آنان اعلام داشتند که حضرت
سلطان عوسج ن هلال را فوراً احضار
فرموده است.
عوسج نگران شد و خواست از رفتن
به دارالاماره خودداری کند ولی طاهر
باو گفت: برو عوسج و بعد در صحرای
ماحق شو. اطمینان داشته باش امیر علی
و این سواران همراه ما هستند علاوه ناتو
بمانرسیده می بجای دور نخواهیم رفت.
امیر علی نیز نگاهی اطمینان بخش به
عوسج کرد و آهسته بوی گفت:
- من با جان خود ضامن سلامت امیر -
زاده هستم، برو و پس از ملاقات سلطان
بما ملحق شو.
عوسج با کمال نگرانی و با نهایت
اکراه با گماشتگان سلطان بطرف دارالاماره
رفت و طاهر و همراهان راه خارج شهر را

امیر مسلم پرتو
ترک تربیک و زمین
پوشن کم شدن فشار خون یا ناراحتی قفسه سینه
پروسیس تیرگشتانی دکتراننده
سایر بیماری که تربیک توانست
تخلیه نماید و نهمه ترش و بن حصفه

درمان فوری و کامل سوزاک
امراض مقارجه زلال، چندی و مالاریا
دکتر جلال بهیزاد
خیابان شاهپور جنب سینماجهان

ماتیک و پیزاند
زیبائی جوانی و دلربائی شما را صد چندان
زیاد میکند.



Viz Zan-De

دکتر اتفاق
دیپلمه از دانشگاه پاریس
متخصص بیماریهای ریوی - سل داخلی
پلیرانی ۳۵ تا ۸۰ به از ظهر
نشانی: خیابان نادری نزدیک سه راه شاه
تلفن: منزل ۲۲۲۱۵ - مطب ۳۴۴۵۶

عباد
با همکاری لوس مطمئن
شرکت عباو
بیزر - رفسنجان - کرمان مسافرتی
تلفن ۲۰۸۲۴ / ۲۱۲۲۳



اگر بویامی خود علاقمندید
شما میپویریم و کتر زلفیرت
مصرف کنید
مرکز فروش دارویی نیک و دارویی سین خیابان ناصر خسرو

بالت نفت
جریان ملی شدن صنایع نفت ایران
و چهار قسمت بالت دیگر توسط گروه بالت «اسکاپی»
و گمدی «دزدان»
توسط هنرمندان تئاتر تهران
شروع ساعت هشت روزهای جمعه دو مرتبه چهار و نیم و هفت بعد از ظهر
بر لا آینه خسیس «آوار» اثر مولیر
در محل تئاتر

اپتالیدین ساندوز
مسکن کبیده دردها



SANDOZ

فولین شرکت
ایمام خطوط ایران
مرکز خیابان پوست آباد
تلفن ۲۵۱۲۳



حب فولاد
حب فولاد
حب فولاد
حب فولاد
حب فولاد
باز معاینه
مرکز فروش کبیده نخلستانی



This content downloaded from 88.166.170.219 on Tue, 16 Jan 2024 18:21:42 +00:00
All use subject to https://about.jstor.org/terms

دوست من شما را در زمین گوید



ناراحت سازید بامراجعه به پزشک بقوت اعصاب خود پردازید باقذا و ورزش و خواب و گردش مرتب که در ساعات معین انجام گیرد برلاغری غالب آید ، هواض بخودی خودو بتدریج رفع خواهد شد.

ملارد شهریاری - چون آن معلولست مرتبی ندارد نخواهد توانست زودتر ازین مجله را بدست آورد و برای آنجا دوروز بهداز انتشار خوب است . استعمال کلاب برای شاه کردن سرعیبی ندارد اگر پوست سرتان خشک است دوروز یکدفعه بامقدهار کسی بازافین پوست سر را مالش دهید.

قزوین - قریه آدان - آقای جواد صادقی - چشم شما پس از معالجه تراخم آن ممکن است مدتی حالت خشکی خود را داشته باشد فعلا همه روز آن را چندین دفعه بامحلول رقیق اسید بوریک (یک قاشق معمولی دریک بطری آب جوش) شویید. عینک های دودی آفتابی را هم که همه جا یافت می شود امتحان کنید در صورتیکه باز احساس کردید چشمتان ضعیف است ناچار باید یک چشم پزشک مراجعه کنید و عینک نرده دار بگیریید . اگر دسترسی به پزشک ندارید نزد عینک فروشها هم ممکن است باکمال دقت عینک های مختلف بپوشم بگذارید و آنرا که دید چشمتان را بهتر و راحت تر میکند برگزینید ولی چشم چون بهترین عضو انسان و در واقع سلطان بدن است ارزش آنرا دارد که بباطران مسافرت کوتاهی برنگزینید و ازیک چشم پزشک حافظ دستورتقویت چشم بادستور عینک بگیریید

تهران - بانو روح انگیز لطفی - اینک شنیده ام که بعضی افراد میگویند که جریان امر فک ازاد تا بحال هم اش بدست خود انگلیساست و همه این کارها طبق نقشه خود انگلیسها صورت میگیرد هایعاتی است که خود انگلیسها بدست حال و مزدوران شان بین مردم منتشر میکنند تا ذهن هارا مشوب کنند و مردم را بهاضت ملی خود بدین سازند ۲- بهلیات یا عدم لیات اقراذ بیشتر پس از آنکه وارد در عمل شدند میتوان بی برد و یک روزنامه یا مجله وقتی عملا مشاهده کرد که یک فرد در عمل خلاف آن بود که انتظار میرفت و کارهایی کرد که بضرابکاری و خیانت بیشتر شبیه بود البته باید از حسن نظر قبلی خود مدبر خواهد و آن فرد را چنانکه هر معرفتی کند

آغا جاری - آقای حسین شاهنده اولاً تعیم مرغ و مرغ از آغاز همین طور و بهین شکل خلق نشدند که شما این سؤال هوامانند را برای هزارمین دهم طرح کنید که آیا اول تعیم مرغ خلق شد یا مرغ ، بلکه هر نوع از موجودات جاندار نتیجه تطور انواع دیگری است و میلیون ها سال طول کشیده تا تطور موجودات نیمه جاندار آبی پس از صدها هزار تغییر شکل و تحول منتهی به پیدایش مرغ شده است - تا نیا ساحت هم مثل خیلی چیز های دیگر یکدفعه و ناگهان اختراع نشده است که ما بکنفر و یک تاریخ معین را اسم ببریم و بگویم این شخص در این تاریخ ساعت را اختراع کرد از روزگار خیلی قدیم چیزهای برای تعیین وقت ساخته بودند ، قدم تراز همه که تاریخ آن نامعلوم است ساعت رملی بوده که مقدار معینی رمل بتدریج از یک ظرف بطرف زیرین خود مر ریخته و مقدار رملی که بطرف زیرین ریخته میشده مقدار وقت را که میگذشته نشان میداده است . پس از آن نوبت بساعتهای آبی رسیده و در این ساعتها آب کار رمل می کرد و از یک ظرف دیگر قطره قطره از سوراخ کوچکی بطرف دیگر میریخته و مقدار این آب وقت را نشان میداده است . ساعتی که معروف است هارون الرشید برای شادمانی فرستاد یک ساعت آبی کامتا بود که با دقت بیشتری به نسبت با این رفتن سطح آب وقت را روی خطوط و درجات نشان میداد ، یعنی صفحه ساعت بدوازده قسمت شده بود و در هر قسمت درجه خلی کوچکی بود که هر ساعت که میگذشت یکی از آن درجه ها بشوید خود بلا میشد و میلی از آن بیرون می آمد و روی یک طبل برنزی میخورد و وقتی که به ساعت نگاه میکردی از روی تعداد درجه های که باز بود معلوم میشد ساعت چند است در قرن دهم میلادی یک کشتی موسوم به «زبر» اول دفعه چیزی مثل پاندول ساخت . چرخهای دنده دار در قرن دوازدهم برای ساعت ساخته شد . اما ساعت جیبی قبل از قرن پانزدهم ساخته نشده بود و نخستین کسیکه فنری فلزی تقریباً بشکل کنونی برای ساعت اختراع کرد و از آن پس ساختن ساعت شروع یافت یک دانشمند بزرگ هلندی بود موسوم به کریستیان هوی کینس بود که در ۱۶۷۴ نخستین فنر را برای ساعت ساخت . پس از آن دهها مخترع دیگر در تکمیل ساعت اختراعاتی کردند تا این دستگامه دقیق را بصورت امروزی آن در آوردند .

تهران - آقای سید اسد الله حسینی - تقدیر اذ شغاس بی آنکه بدانیم موضوع چیست دعای ندارد ، شما اگر از شخصی که نام برده ام هنری دیده ام و امتنانی دارم کتباً و بامضاء خود از او تقدیر کنید و این تقدیر نامه را هم چنانکه رسم است ممکن است بصورت آگهی در جرائد انتشار دهید

کرمات - آقای ح . ل - عین عکس را بشرط آنکه عکس روشن روی کاغذ صاف باشد بضمیمه پنجاه ریال بدقت مجله ارسال دارید چون خواننده دهم ما هستید گراور آنرا بوسیله گراور ساز مجله تهیه و بابت ارسال خواهیم داشت.

قریه گدوک - آقای حسن لیدار اب اگر اهل آبادی شما معتقد بدیانت و متدین و دلیک باشند هرگز تبلیغ و تلقین دین سازان در آنان اثر نخواهد کرد ؛ این وظیفه افراد باسواد و روشن فکر آبادی است که دور هم جمع شوند و تدابیری برای هوشیار کردن مردم عامی و حفظ آنان از سقوط در دام مبلین مذاهب باطله اتخاذ کنند و بکار بندند و باین افراد گمراه و گمراه کننده مجال تبلیغ سوه ندهند.

کرمات - آقای درخشان وزیر ی صدر کذر نامه مسافرت مقرراتی دارد خصوصاً کسی که میخواهد با موتورسیکلت چها گردی کند باید مقررات مربوطه را قیلا مراعات کند . البته برای شا که جزء ارتش هستند باموافقت قسمت مربوطه نیز لازم است که با اجاره مسافرت دهند و یا با ترک خدمت شما موافقت کنند . اما تحصیل گذرنامه بطور عادی دو حدود یک ماه طول میکشد.

کرمات - آقای رضا . ت . م . ن - ممکن است لاغری و سستی اعصاب شما که اکنون هواضی بوجود آورده است مولود بعضی عادات سوه حال یا گذشته باشد اگر چنین است پس از ترک جدی آن عادت و گرنه ازهم اکنون بی آنکه خیال خود را

کرمات - آقای ع . ف . کرماتی آخر یک بچه هیجده ساله را چه باین کارها آنها با بینه بی شموری و دیوانگی - بهر صورت زبانی که ازین یک خطای بزرگ ابلهانه برشا وارد آمده است در صورتی که دیگر پیرامون این امور نگردید و بچه بی عاقل و متین و باتقوی باشید بتدریج چهران خواهد شد .

آقای و . غ . ۱۰ - لایحه بیست در صد کشاورزان تغییر یافت و برای اینکه از مقررات جدید آن کاملاً آگاه باشید متن آنرا از ادارات کشاورزی محل خود بدست آورید . ۲ - اصل چهارم بکار خود مشغول است و نیدانم شما چه سهمی از آن میخواهید ؛ ۳ - خوردن تعیم مرغ بخته باقذا برای کسانی که معده و کبدشان عیبی ندارد بد نیست .

آقای ا . م . ق . ع . امینی - اگر ستان بیش از هیجده سال باشد میتواند یاداره آمار محل مراجعه کنید و برای نجات یافتن از انان فامیل طولانی فعلیتان یک نام فامیل دیگر برای خود برگزینید

آقای خ . اسمعیلی - هر کس را که در شهرستانها نتواند تحصیل کند بعضی ورود به تهران به دانشسرای پذیرند و کسی که اینطور بی مطالعه و بدون تهیه مقدمات شهر خود را ترک کوید و بیخیال بتهران آید درین شهر بزرگ سرگردان و مستأصل خواهد شد . بهتر از همه آنست که در شهر خود بکار و حرفه بی مشغول شوید و ضمناً در اوقات فراغت دوس هم بخوانید تا ستان برای مصلی کافی هودو در آن راه اقدام کنید .

ساری - آقای ع . ز . ی - ازین بیماری سر رشته نمی نداریم . در صورتی که نمیخواهید به طبیب مراجعه کنید از پدر و مادر خود که شاید این ناخوشی از آنها بارت شما رسیده باشد راهنمایی بخواهید یا به مرییان خود که شما را اینطور بار آورده اند مراجعه فرمایید .

مشهد - آقای هاشم . ف - وای از وقتی که پدر انسان بد و هوسران و خود خواه و دیوانه وضع باشد ؛ چه میشود کرد ؛ چون پدر است باید باو رحمت آورد باو کجدار و مریز رفتار کرد تا وقتی که خود شخص استقلال پیدا کند و بتواند زندگی بخود را بگرداند . آنوقت چنین پدری را باید با کمال احترام بخدا سپرد و دنبال زندگی رفت و حتی القدر که هم بار کرد .

بروجرد - آقای علی محمد احمدی طباطبائی - آری آقا ، درست شناخته امید

کرمات - آقای ح . ر - در حمام خصوصاً اگر نرده های اختصاصی باشد هیچ لازم نیست که کپسه کش بیاید و شخص را بشوید ، نود و نه درصد مردم دنیا وقتی بحمام میروند خودشان خود را می شویند شما نیز همین کار را بکنید و این چیزی نیست که کسی حق داشته باشد مسخره کند مگر اینکه عقلش کم باشد .

محبوبترین قلم خود نویس جهان
new Parker "51"
WORLD'S MOST WANTED PEN

پارکر ۵۱ جدید
یادسگاه تنظیم نیم جوبهر
و مخزن جوهرنا

برای احتیاط و از قلم های قلمتی پارکر در سایر قلم های معمولی میجوهر پارکر کویونک منفریاند

زیبا محکم - بسی نظیر
مصرف کافی سیمان - فشار لازم دستگام برقی و دقت کامل کارگران است که محصولات کارخانه کیوان داد نوع خود بی نظیر محکم و زیبا نموده است .
خیابان شاه بین سی متری و فروردین موزالک سازی کیوان تلفن ۴۳۳۴

اساترین
طریق بالمان
ک . ایل . ام . است

خطوط هوایمانی پادشاهی هلندی خطوط هوایمانی خود را برای مسافری ایرانی که بار و یا میر و ندطوری تنظیم نموده است که بتواند سریعتر و راحتتر شهرهای بیشتری را دیده و کارهای خود را در مدت کمتری انجام دهند . به مونیخ و فرانکفورت وین و پراگ و یاسایر شهرهای آلمان و اروپای مرکزی را با یکی از هوایمانی چهار موتور ه ک . ایل . ام پرواز کنید و از پذیرائی عالی و توجه مخصوص که از رسوم و آداب و سایل نقلیه هلندی اسب استفاده بریند

شرکت پوس اکسپرس
خیابان سعدی تلفن ۳۷۰۰۰
۳۳۳۷ و ۳۸۱۷
مراجعه فرمایید

ک . ایل . ام
KLM

مدیریت دوشیزه ف مقدادی دبیره پاریس لال زار کوچه ممتاز متخصص
 ماساژهای مکانیکی و الکتریکی برطرف کننده جوشهای صورت - چربی - لک -
 رگهای خونی - چروک صورت و جلوگیری از ریزش مو و شوره سر بوسیله اشعه
 ماوراء بنفش و برداشتن موهای صورت بوسیله ماسک مخصوص که در سال ۱۹۵۲
 در برلین مؤسسه زیبایی پوتنه پاریس متداول بود و در طرف دو دقیقه بدون
 ناراحتی موهای صورت برداشته میشود متخصص در آخرین مد مایکورد و آرتا پرو
 استنتو آرتکنیک از هکستگلی صورت جلوگیری و از روی اصول علمی و فنی صورت
 بانوان را شاداب و جوان نگاه میدارد .
 لاله زار کوچه ممتاز - ساعت بفرانی ۹ تا ۴ - ۷ تا ۷ بعد از ظهر

فیلم پوند زندگی یا پیشیمان
 ناطق بزبان فارسی محصول استودیو پوند ف - ۱ - ۲
 بزودی بمعرض نمایش گذاشته خواهد شد

داروهای



در دنیا مورد اطمینان است

تیر آهن بلژیکی بقیمت تجارتي برای مصرف ساختمان
 خیابان شاهرضا - چهارراه پهلوی
 آهن کار : تلفن ۴۴۷۶۱

آخرین مدل جهان
 گریتس آلمانی است
 هم جهانی کوتاه پیش شده دارد
 هم نیز در دسترس است و صرفه جویی بزرگی است

Graetz
 RADIO

نماینده انحصاری در ایران شرکت تجارتي و فنی صنعت
 خیابان سعدی ۵۲۲ تلفن ۲۵۰۰۸

محل فروش مغازه ایران رکورد خیابان فردوسی

گرمانشاه را فقط با اتو غرب مسافرت کنید



لباس ساده و تازه
 برای دختران دانشجو و دانش آموز



لباس رقص زیبا



که بتازگی در نیویورک مد شده است

خانم شعله م . شما
 میتوانید از این لباس هم صبر و هم شب استفاده کنید البته اگر سلیقه بهرجه دهید و این لباس را از پارچه های نخی گلدار تهیه کنید در فصل تابستان بیشتر میتوانید از آن استفاده کنید این لباس بطوریکه ملاحظه مینماید لباس ساده و زیبایی است و برای تهیه آن از پارچه های ابریشمی گلدار هم میتوانید استفاده کنید . (عکس باین)



پیراهن چای

برای بانو
 پری ۰ د

یک لباس تابستانی از پارچه نخی
 برای دوشیزگان مهرانگیر و میزبه
 دامن لباس راسته بریده شده و چین در جلو
 و دو چین هم در پشت سر دارد



مردی که جان خود را در راه معشوقه فدا کرد



وقتی از فرار دختر که آگاه شد با سواران خویش در پی او اسب تاخت شتابان خود را بلب چاه رساند و فریاد زد: لطیفه، لطیفه ناگهان سنگ وظیفی را از زمین برداشت و به شدت برهنگز او کوفت

خان رجبراهمه اهالی قریه (میه) بخوشی می شناختند. مردی بود پرلوا و مالک مقداری باغ و زمین واحشام. همه دهاتیها او را خان خطاب میکردند. خان تقریباً چهار سال از سنش میگذشت و دو بار ازدواج کرده بود ولی با آنورف مجرد بود. دیرا هر دو زن او در اثر خلاق بدش خود را از دست و راحت کردند.



خان رجبراهمه اهالی قریه (میه) بخوشی می شناختند. مردی بود پرلوا و مالک مقداری باغ و زمین واحشام. همه دهاتیها او را خان خطاب میکردند. خان تقریباً چهار سال از سنش میگذشت و دو بار ازدواج کرده بود ولی با آنورف مجرد بود. دیرا هر دو زن او در اثر خلاق بدش خود را از دست و راحت کردند.

چنانچه خون آلود قاسم را از چاه بیرون آوردند

خان رجبراهمه اهالی قریه (میه) بخوشی می شناختند. مردی بود پرلوا و مالک مقداری باغ و زمین واحشام. همه دهاتیها او را خان خطاب میکردند. خان تقریباً چهار سال از سنش میگذشت و دو بار ازدواج کرده بود ولی با آنورف مجرد بود. دیرا هر دو زن او در اثر خلاق بدش خود را از دست و راحت کردند.

خان رجبراهمه اهالی قریه (میه) بخوشی می شناختند. مردی بود پرلوا و مالک مقداری باغ و زمین واحشام. همه دهاتیها او را خان خطاب میکردند. خان تقریباً چهار سال از سنش میگذشت و دو بار ازدواج کرده بود ولی با آنورف مجرد بود. دیرا هر دو زن او در اثر خلاق بدش خود را از دست و راحت کردند.



دو آنوقتی که غلامحسین آخرین گره را میخواست بدستمال برود لطیفه با پانچان لگدی در اطراف زد که پدرش را سیمه از خواب بیدار شد و در يك اعظه چشمش در تار یکی آچو را که در اطراف بود تشخص داد پیر مرد از جا برخاست و با مرد جوان کردن گفت کلایر شد مدتی شاهد قریب بقریب ساعت با هر دو ی آنها دست و پنجه نرم میکرد و چون لژی هم پیدا شده بود عباس بسراغ او رفت و هماطور که دهان لطیفه را بسته بود و در راهم همان سر وقت دچار کرد و بدیهه کک غلامحسین که مگر پیر مرد را غلبه کرده و در آنم و مظهرای دید که براستی اندکی متأثر شد زیرا در آنوقتی که او از آن بابا زبان روده رفت و موج مال های پیر مرد شد. بود غلامحسین با دسر به چاهو پیر مرد بچاه را شد معراج کرده بود

عباس که این دید را نیکش گفت پس غلامحسین که در آنوقت فریادش کن یک لگدی محکم چنان که با شتاب نواخت که پیر مرد دیگر توانست نفس بکشد و دردم جال سپرد و آنها نیز با احتیاط لطیفه را بدوش گرفتند و خورا به ماسم رسانیدند و سوار اسپهاسانند و به میمه بازگشتند سه روز بود که خان غذا نپخت و در او قاتش آفت و ناخود که هچکس جرأت روبرو شدن با او را نداشت علت این حال او نیز بقرری و جهان جوانی لطیفه محبوس زیبایی او بود؛ لطیفه اذسی که توسط آدمهای خان با آن طرز فحیح سیر شد و در اطاق و رواقهای محبوس گردید چنان مردانه تصمیم گرفت از ناموس خود دفاع کند که خان را بهمه بیقرارش در مقابل تصمیم خود تسلیم کرد خان که بر راستی لطیفه را دوست داشت دلش میخواست او را همراه او رفتار کند. خان برای اینکه او را داهرش کرده باشد در مقابل او سخاقت غلامحسین و عباس را آفتو کت زد که خون از پشت آنها سرازیر شد ولی با هم لطیفه رام شد و خار هم که اینتراید با خود گفت من هر طوری شده باید برای منی از دست یابان به این دختر چشم پیویم تا خودش دست از لجاجت بردارد و همین کار را هم کرد قاسم که آشب مراقب اسپها و دنا غلامحسین و عباس لطیفه را آوردند. سورت یافت که لطیفه را در جلوی خود تا فریه که آمد و ناموس لطیفه را جان در آشت او را ز خود بیخورد ساخت که بدین بار تصمیم گرفت لطیفه را بردارد و فراد کند ولی با از ترس اینکار را نکرد

از آنشب بیه قاسم مهر لطیفه را در دل گرفت و با اینکه میخواست خان را منظور پستی نسبت به این دختر معصوم دارد او را محبوس کرده است منمها تصمیم گرفت در این فرصت مناسبی که بدست آورد با لطیفه صحبت کند و اگر رضایت داد او را از زندان خان نجات دهد. وقتی خان با ناموسیت داد که غذای لطیفه را برای او ببرد مدتی خوشحال شد که اندازه نداشت لطیفه با آنکه در دوسه روز اول ابد لب غذا نپزد ولی از وقتی که قاسم با او صحبت کرد

پرونده امر پس از تکمیل برای مهاکت بنو ان ارسال گردید و شبیه اول دادگاه جنایی پس از رسیدگی با اتهام خان و دونفر از نو کرمای او یعنی عباس و غلامحسین سر انجام خان را محبس ابد و دو نفر دیگر را هربك پانزده سال حبس معکوم کرد.

ریش .. ریش

آقایان ریش خود را اینطور میتراشند
اگر یکسال ریش خود را تراشیم دارای یک ریش توپی
بطول ۱۵ سانتیمتر خواهیم شد



در عصر حاضر که وقت اولاد آدم گرانهاست، هر روز ریش تراشیدن اسباب راحت مرد ها را فراهم می کند. هر صبح که چشم از خواب بازمی کنیم پیش از همه بگفیم ریش تراشیم! اگر قدری این موی صورت ما بالا بیاید دردنیای امروز مورد شانت و نفرت مرد وزن واقع میشود. مجبوریم، چه کنیم! حالا که مجبوریم، پس کاری کنیم که در کمترین مدت این عمل شاق روزانه را انجام دهیم.

طبق تحقیقاتی که بعضی از دانشمندان نموده اند ضخامت موی صورت چهار بار از موی سر بیشتر است، و موی سبیل و چانه زبرترین موهای بدن انسان است. بهترین راه برای آسانی عمل صورت تراشی اینست که صورت خود را کاملاً با آب گرم خیس کنیم اگر موی صورت خود را باز نماند تا به در آب گرم خیس کنیم با یک تیغ معمولی میتوانیم دو مرتبه صورت خود را تراشیم، و اگر سه دقیقه صورت را با آب گرم مرطوب کنیم با یک تیغ چهار بار میتوان اصلاح کرد، در این صورت در هنگام عمل نیز هیچگونه درد و ناراحتی در صورت احساس نخواهیم کرد. ضخامت موی سبیل و چانه بصورت خود می مالیم بیز در تسهیل ریش تراشی بسیار مؤثر است. هر قدر این ضخامت بیشتر باشد موی صورت راحت تر تراشیده می شود. برای سهولت بهتر است قسمت های آسان صورت خود را قبلاً، و مواضع مشکل آنرا که عبارت از بالای لب و چانه است به بعد از آن معمول سازیم تا بیشتر خیس بگردد. باید دانست که سهولت تراشیدن ریش مربوط به زاویه ایست که تیغ با قسمت (ضامن) دستگاه ریش تراشی تشکیل می دهد. این زاویه باید مساوی ۲۵ درجه باشد و هر کس باید نوعی تیغ انتخاب نماید که با دستگاه مخصوص ریش تراشی خودش جور در بیاید، یعنی همان زاویه را تشکیل دهد، و گرنه عوض کردن مداوم تیغ و بکار بردن تینهای گران قیمت هیچ گونه مفید فایده نبوده و جز خراشیدن و جروح ساختن صورت تری نخواهد داشت.

مجدداً ملاحظه فرمایید که بهترین طریقه برای صرفه جویی در وقت و تسهیل در تراشیدن صورت آنست که قبلاً در حدود سه دقیقه با آب گرم موی صورت را بخیسانیم اصولاً ریش تراشیدن برخلاف طبیعت است ولی چون متداول شده بشر امروز مجبوریم بیرونی از آداب و رسوم اکثریت می باشد بطور متوسط در مدت یکماه موی صورت مردان بقدر ۱۹ سانتی متر بلند میشود و اگر مدت یکسال از تراشیدن ریش خود خودداری کنیم، سر سال دارای یک ریش توپی بانزده سانتی متری قشنگی خواهیم شد!

مجدداً ملاحظه فرمایید که بهترین طریقه برای صرفه جویی در وقت و تسهیل در تراشیدن صورت آنست که قبلاً در حدود سه دقیقه با آب گرم موی صورت را بخیسانیم اصولاً ریش تراشیدن برخلاف طبیعت است ولی چون متداول شده بشر امروز مجبوریم بیرونی از آداب و رسوم اکثریت می باشد بطور متوسط در مدت یکماه موی صورت مردان بقدر ۱۹ سانتی متر بلند میشود و اگر مدت یکسال از تراشیدن ریش خود خودداری کنیم، سر سال دارای یک ریش توپی بانزده سانتی متری قشنگی خواهیم شد!

معدن ذغال سنگ بجهای که همراه این عده آمده بود انداز کلان جویها میان خود آنها خسته شده بودند یکی از آنها بدینگری گفت: این کلاغ گنده را بین ما بیاور! بلافاصله بچه ها با مقداری سنگ در پشت پولهی منضمی شدند. کلاغ آنها را بخوبی میدید و همینکه بچه ها کاملاً با او از یک شدند و خود را برای پرتاب کردن سنگ آماده می کردند با بالهای سنگین خود بهوا پرواز کرده

هنگامی که در هوا بلند شد و آدمیزاد ها را مشغول کار دید و بچه ها را مشاهده کرد که با چشمتی خیره او را تعقیب میکنند؛ چشم او غلبه یافت مانند عقابی به بچه ها حمله ور شد و هنگامی که بالهای سنگین خود را بر گوش بچه ها می نواخت فریاد زد: «ای بجهنم!» بچه ها فریادی از ترس کشیدند و روی زمین افتادند پس از لحظاتی وقتی چشمهای خود را بظرفی بالا باز کردند، دیدند یک مرغ سیاه رنگ در هوا مشغول پرواز است اینها تا آخر حیات خود همواره فکر میکردند که چهره را روی معدن ذغال بصورت یک مرغ سیاه که چشمتی آتشین داشته دیده اند ولی او چیزی جز یک کلاغ سیاه نبود که برای بیرون آوردن گوش شوکی که در زیر خاک پنهان کرده بود بظرفی مشرق پرواز می کرد!

بقیه همه میگویند

که دیر آمده ام و آمده دقیقه است که انتظار مرا میکشد، علت دیر آمدنم را بطور خلاصه برای او بیان کردم پس از اظهار تأسف گفت که راننده این ماشین مقصر است، اگر نمره او را برداشته بودید تعقیبش می کردیم و مجبور بود تلف شدن وقت شما را جبران کند، سپس اضافه نمود: «یک ساعت برای گردش دادن شادمانی نظر گرفته بودیم اکنون سیزده دقیقه از وقت شما گذشته است، لذا بجای صحبت خوبت شروع کنیم و ضمناً مجبوریم تندتر بگردیم و توضیح هم تا همه قسمت ها را ببینید» ناگفته نماند که سر ساعت پنج جلودر خروجی دست من برای خدا حافظی در دست او بود! این نمونه وقت شناسی و ارزش وقت در ممالک خارج است، آنهایی که بکلیچک ترین

بچه مال کجاست

باشی برای آنکه آبرویش نریزه، مجبور شد دختره را با مبلتی پول نقد و خانه، بشاگرد تجارتخانه اش هومر بدهد که نزدیک خودش باشد، بچه را هم پیش خودش نگاه داشته. حالا دوما و مرافقه این خانواده محترم... سر ایوانستکه این دو تا بچه حلال زاده مال کدام یک از این دو نفر است... در این موقع که در سلطان آخرین - سلطان آب را روی سر من ریخت و گفت خدا حافظ همه را بگیر کند، من وقتی زیر دوش رفتم و در راه این داستان فکر میکردم، هر چه خواستم نسبت این دو طفل را با هم کشف کنم؛ نفهیدم؛ ظلم بدت میزد؛ بیکوقت متوجه شدم که چند کارگر مرا مشت و مال میدهند؛ و سطل های آب سرد بکله ام میریزند و میگویند خانم گرمای شده به حال لباسم را بپوشیدم و بخانه رفتم اما تا چند روز؛ این فکر از مغزم خارج نمیشد و بالاخره تصمیم گرفتم این ماجرا را در مجله بنویسم و از خوانندگان ببرسم که گناه با کیست؟ و مجازات این گروه چیست... اگر این وضع بی ادبانه دوام یابد؛ وضع اجتماع به چه صورت در خواهد آمد!

بقیه آفت قدری تمرین کرد که به لهجه ترکی سخن گوید، بعد بطرف مرکز شهر رفت و خودش را بعد از خاتمه میرزا کاظم خان و خاتمه طاقی رساند، اینجا به صحبت اشخاص گوش فرا داد تا جلو بساط یک چکر کی دو نفر را دید که بر زمین نشسته مشغول خوردن نان و چکرک هستند و صحبت میکنند یکی از آن دو از دیگری می پرسید:

بالاخره تو آن مرد که را که یارو مرتب بدست آزان سپرد دیدی؟ آری از دور دیدم سرو وضع بدی نداشت اما حالش خیلی خراب بود بنظرم از سرتیپ خیلی کنگ خورده بود. سید فیضی نزدیک شد قدری چکرک خرید و پهلوی آن دو نفر نشست، وارد صحبت شد و گفت: راستی من هم پریر و آزان کوجه رو دشم و دیدم خبرهایی هست اما کار داشتیم و رفتم؛ بگوئید ببینم چه شد!

این دو مرد توضیحاتی دادند که سید غیبی نتوانست بدرستی چیزی از آن دورک کند؛ خود را بکلی فراموش کرد؛ و مخصوصاً از یاد برده بود که میخواست است به لهجه ترکی حرف بزند، بیای بیای به العن و لهجه عادی خود را آنها سؤال میکرد و جوابشان را با دقت گوش میداد، هنگامی که گرم این صحبت بود ناگهان کسی از پشت سر نوك پایی به کمرش زد، سید فیضی با وحشت سرگردانند و بلرزده در آمد، مردی درشت هیكل با کلاه پوستی و نیم تنه ضخیم و سبیل بر چسته پشت سرش ایستاده بود.

دست پاچه شد، ندانست چه کند در دل با وحشت گفت: آه این لطفعلی خان است! یک لحظه بفرکش رسید که فریاد کند ولی پیش از آنکه این فکر را بر حمله عمل گذارد لطفعلی خان پیش چشمان صورت زده دو صدمه پشت بقیه و او گرفت از زمین بلندش کرد و ضمناً در گوش او گفت:

پدر سوخته بد سید! باز چه حقه زده می آیمت در بیایدی گرنه کارت را از دستم و او را با خود بطرف دیگر برد. سید فیضی چون از بساط چکر کی دور شد سعی کرد خود را قوی نگاه دارد و گفت: من زیر آسمانها دنبال تو می گشتم و حالا روی زمین پیدات کرده ام! لطفعلی خان آهسته و با لحنی تهدید آمیز گفت: من هم دائم در فکر بودم که شر ترا از سرخود رفع کنم و عقبت میگشتم! اگر جرأت داری صدا بلند کن تا من هم بفهمم چه حقه تازه می در کارت هست که خود را بان شکل در آورده می!

سید غیبی بلرزه در آمد و گفت: حالا از من چه میخواهی؟ لطفعلی خان گفت: فقط باید ببصدا مثل بچه آدم با من بیایی. «ناتمام» ممالک خارجی هم مسافرت کرده باشند کم و بیش نمونه هایی از ارزشی که مردم برای وقت خود و دیگران قائل هستند دیده اند و بهترین دلیل این نظریه هم اینست که وقتی بکشور خودمان مراجعت میکنند تا مدتی بر حسب عادت یا شاید تقلید و تمسیم بخوب شدن مرتب میشوند، وقت میشناسند و سر ساعت در میعادگاه خود حاضر میشوند ولی متأسفانه پس از چند روز چون درستان و اطرافیان شان بدقول و وقت شناسند آنها هم دوباره رنگ جماعت را بفرود می گیرند.

بقیه از صفحه ۱۶ باشی برای آنکه آبرویش نریزه، مجبور شد دختره را با مبلتی پول نقد و خانه، بشاگرد تجارتخانه اش هومر بدهد که نزدیک خودش باشد، بچه را هم پیش خودش نگاه داشته. حالا دوما و مرافقه این خانواده محترم... سر ایوانستکه این دو تا بچه حلال زاده مال کدام یک از این دو نفر است... در این موقع که در سلطان آخرین - سلطان آب را روی سر من ریخت و گفت خدا حافظ همه را بگیر کند، من وقتی زیر دوش رفتم و در راه این داستان فکر میکردم، هر چه خواستم نسبت این دو طفل را با هم کشف کنم؛ نفهیدم؛ ظلم بدت میزد؛ بیکوقت متوجه شدم که چند کارگر مرا مشت و مال میدهند؛ و سطل های آب سرد بکله ام میریزند و میگویند خانم گرمای شده به حال لباسم را بپوشیدم و بخانه رفتم اما تا چند روز؛ این فکر از مغزم خارج نمیشد و بالاخره تصمیم گرفتم این ماجرا را در مجله بنویسم و از خوانندگان ببرسم که گناه با کیست؟ و مجازات این گروه چیست... اگر این وضع بی ادبانه دوام یابد؛ وضع اجتماع به چه صورت در خواهد آمد!



نماینده و حافظ نامت
کارخانه ساخت اسلحه سازی آلمان
و تسکیمی معروف سیمسون کروب سخته کروب زاویر - آمل گریفالت بازل و برلین
مهندس: ن. بروج شامانج - تهران کارخانه سازی زاویر - آمل ۲۷۶۴۴

آگهی از بیک

آگهی از شعاع

مراجعه به صاحب
«تنگلبر»
صرف بنید و تعیین در
باشید سوره رضی
خریدید بن زیر
Englebert
آنگلبر
بادوام و
قابل اطمینان است

در ادیو تلفونکن ساخت آلمان، ذوق و سلیقه و ابتکار سازندگان تلفونکن خریداران برادری تلفونکن را خوش میزند. برادری تلفونکن با صفت فروخته شده و تعمیرات آن همیشه مجاني است



تایمیک تلفونکن: خیابان شهرضا چپ راه کالج تفریح: ۲۰۹۲۰ - تلفنی درایوتن

توجه فرمائید

کارخانه مبل و رشوئی رنگین با سابقه ۶ سال در ایران نمایشگاهی در اول لاله زار نو مقابل سینما متروپل افتتاح نمود

از عموم مشتریان محترم دعوت میشود که از این نمایشگاه دیدن فرمایند تلفن نمایشگاه ۳۵۰۹۹ تلفن کارخانه ۳۸۹۱۸ (آکمی ادیک)

کالی کلرا

خمیر دندان

ساخت آلمان

دندانهای شما را بسپیدی صدف و زیبائی مروارید میکند

رقص شعله

اثر « رضا ثابتي » منتشر شد کتابفروشی های معتبر بها ۱۵ ریال

پارک نو

تجربش مقابل بسپ بتزین (راه قدیم)

آقای گلی زاده نماینده فعال و خوش حساب تهران مصور در کاشان

TROPEN

تروپن بهترین خودنویس آلمانی دارد

اگر میخواهید همیشه رقم خود را خوب بنویسید

تروپن را انتخاب فرمائید

تروپن مبلغ ۱۲۰ ریال برپایه در دسترس است

نویسندگان و دانشمندان

میسانی

استودیو ایران فیلم

از هنرمندان زن و مرد دعوت میکند که برای نام نویسی و شرکت در مصور دوم این مؤسسه همه روزه با استثناء ایام تعطیل از صبح ۱۱ تا ۴ ساعت تا بعد از ظهر به دفتر استودیو خیابان بهار کوچه سمنان ۴۷ مراجعه فرمایند و ضمناً کلیه نویسندگان باقری و کارگردانهای باذوق برای همکاری دعوت میشود.

آقای دریائی

نماینده فعال و خوش حساب تهران مصور در گرمانشاه

پنججاه سال سابقه

اولین مؤسسه خریدار تبرهای باطله ایران تجارتخانه کاشانی چهارراه لاله زار اسلامبول که امروز بنام شرکت سهامی تحریر ایران (برادران کاشانی) معروف است میباشد.

در تهران بغداد بغداد حرکت مراجعه و از شهرستانها می توانید مکاتبه نموده یا به نمایندگان این شرکت تبرهای خود را بفروشید. تبر از پاکت نیابتی کنده شود دور تادور تبر بفاصله يك سانت بایستی از پاکت جدا شود.

شرکت سهامی تحریر ایران (برادران کاشانی) تلفن ۳۶۴۴۴

سازنده خانه های ارزاقیه مت مؤسسه فنی و ساختمانی دژ

خیابان اسلامبول پاساژ تهران

بقیه از صفحه ۷

کشتی نفتکش بکارخانجات کشتی سازی دنیا داده، آخرین کشتی شرکت سابق بنام « بریتیش مارشال » در ژوئیه ۱۹۴۶ بوسیله بانو نوری امقندیاری بآب انداخته شد، و در سپتامبر همانسال نیز کشتی « بریتیش اینتربرایز » بآب انداخته شد

زاین وقت ایران ورود زاین درمهر که نفت، و خرید محصولات نفت ایران، در محافل نفتی غرب جاروجنجال زیادی برای اداخت، تا قبل از جنگ بین المللی دوم، زاین چهارمین کشور بزرگ دنیا بود که نفت کشتیهای زیادی در اختیار داشت، زیرا در آنوقت زاین-ن ناچار بود مواد سوخت کارخانه های کره، منچوری، فرمز و دستگاههای عظیم صنعتی زاین را تأمین کند، از اینجهت علاوه بر چند میلیون تن نفت تصفیه شده بیگانه همه ساله خریداری میکرد، ۱۳ دستگاه تصفیه خانه کوچک نیز که ظرفیت آنها به ده میلیون تن میرسد در سراسر مجمع الجزایر زاین ساخته بود و بوسیله پالایشگاه های مسرور نفت خام خریداری شده و تصفیه می کرد، ولی شکست و اشغال زاین، تمام دستگاه صنعتی آن کشور را تعطیل کرد و در اثر نبودن مواد سوخت، اکثر کارخانجات بعد از جنگ بوسیله ذغال سنگ بکار افتاد و حتی بعضی از اتومبیلهای زاینی با بنزین مصنوعی چوب بصرکت در آمدند با اینحال تجدید تسلیحات و افزایش قوای دریائی زاین، بار دیگر این کشور را محتاج مواد نفتی کرد و در نتیجه آن کشور بگیاوه و ادمهر که نفت شد.

در حال حاضر زاین بین ۷ تا ۸ میلیون تن نفت مصرف میکند، در حالیکه احتیاجات کنونی کارخانجات زاین خیلی بیش از این مقدار است، علاوه بر شرکت (ایده یسو) که شروع خرید و حمل نفت ایران کرده، چهار پنج شرکت دیگر نیز برای خرید نفت ایران؛ پیشنهادهایی داده اند، ولی چون از حیث ارزش خارجی درمقیه هستند، مهندس پر خیده رئیس اداره فروش نفت از طرف دولت باین وقت تا با شرکت های زاینی برای انجام معاملات با پایانی و ادمهذاکره خود بدین ترتیب امید میرود برودی سیل کشتیهای نفت کش از «ا-ر سو» بطرف آبهای خلیج فارس سرازیر شود و بار دیگر بر اثر پشتکار دکتر مصدق و مقاومت ملت ایران دستگاه های عظیم نفت آبادان بار دیگر فعالیت خود را از سر گیرد.

این برنامه که دو سال ادامه پیدا کرد بتدریج خسارت فیه قابل جبرانی بشرکت سابق نفت وارد کرد، بطوریکه شرکت مزبور توانست از اول سال مسیعی جاری قرارداد اجاره چند صد کشتی نفت کش را تجدید کند، در نتیجه تا یک-ان صدی ۸۰ اجاره بهای نفتکشها تنزل کرد، همین تنزل قیمت و عدم تجدید اجاره نفتکشها، بخریداران نفت ایران فرصت داد تا چند کشتی نفت کش اجاره کرده و آنها را برای حمل نفت ایران بسوی این کشور بفرستند.

ظرفیت نفت کشتیهای جهان برای اینکه بدایم در دنیا چند کشتی نفتکش وجود دارد بدینست که از آمار مجلات نفتی آمریکا اطلاعاتی را جمع باین موضوع در اینجا نقل کنیم، بطوریکه مجلات نفتی دنیا مینویسند کشتیهای نفتکش دنیا باین شرح تقسیم شده اند:

در قاره آمریکا کشتی های نفت کش بظرفیت ۶ میلیون تن، انگلستان ۳۳۵۰ میلیون تن، ژرژ ۳ میلیون تن، بقیه ممالک اروپا ۲ میلیون تن، ژاناما ۳۵۰ میلیون تن، لیبیریا ۱۵۰ میلیون تن، زاین ۷۵۰ هزار تن، شوروی ۱۳ کشتی کوچک رود بیما بظرفیت ۱۲ هزار تن.

شرکت سابق طبق مندرجات مجله «اویل فورم» تا ششماه قبل ۱۵۳ کشتی بظرفیت ۳۳۵۰ میلیون تن داشت، و این کشتی ها تعلق بشرکت « بریتیش تانک » بود، که تمام سهام آن شرکت سابق تعلق داشت از ششماه قبل از کنون سفارش تهیه ۱۲

تحت نظر هیئت تحریر به اداره میشود مؤسس: شاد روان احمد دهقان دارنده امتیاز: مهندس عبداللّه والا مدیر داخلی مهندس ع. زرمهر اداره لاله زار گراند هتل

بهای آگهی سطری ۱۵ ریال بهای اشتراک

ششماه ۱۷۰ ریال یکساله ۳۰۰ ریال خارجه زمینی ۴۵۰ ریال ششماهه ۲۵۰ ریال چاپخانه تهران مصور لاله زار. گراند هتل

مسابقه رباعی (تیغ کابسو)

از کابسو و دخشروئی و زیبایی دوست من گمان بردم که این حسن خدادادی اوست شکوه از پاراز مکن و زهر جگر خوبان غم مدار

تا کابسو هست بر خوبان لهی ماند قرار سروان کریم قوآنلو

شماره ۵۰۸ تهران مصور ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰

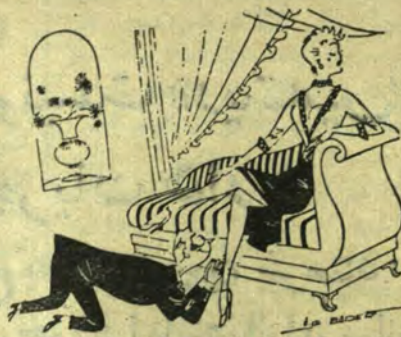
این مطلب را در شماره ۲۰ شماره ۲۰



تفریح و خنده

دنیای مگس ها

- دو مگس در تالار مجلل و باشکوه پرواز میکردند. یکی از آنها به دیگری گفت:
- ای من! این آدمها چقدر نفهم و نادانند - چطور؟
- بی ای اینکه سقف تالار را با این قشنگی دست میکنند و هزارها آینه بان میزنند، آنوقت خودشان روی کف اطباق راه میروند...



- عزیزم، من در مقابل تو مدبرکل نیستم، من یک موجود ضعیف و بیعی هستم که در پیشگاه تو بزانو درآمده ام تا تو به شدت علاقه و احساساتم نسبت به خود بی گیری.

دختر پاکدامن !!

- آه، ای معشوقه عزیز، لحظاتی را که در کنار تو بسر میبرم هیچگاه فراموش نمیکنم، آیا ممکن است عصر دوشنبه هم ترا ببینم؟

- نه، دوشنبه روز عروسی منست، چطور است. روز سه شنبه یکدیگر را ببینیم؟
لب پرنگاه



- نکان غمخیز دستانم کسی را برای کمک کردن به آیدم.

حساب پاک

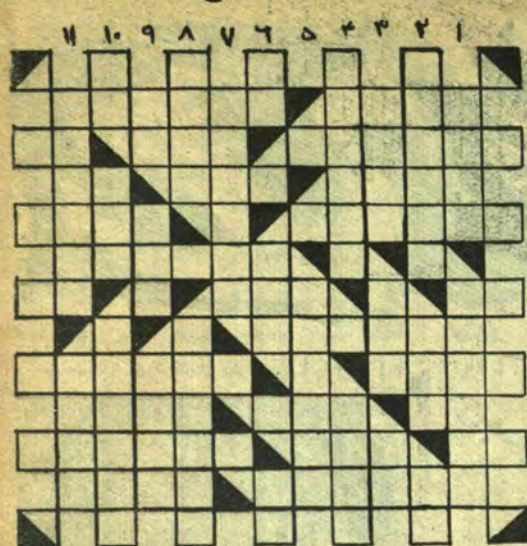
- شاه بیخونت از زبان بر سر حساب بانک اخلاقی نداری؟
- خیر، ابدآ.
- چطور؟
- برای اینکه من مرتباً پول و به حساب میگذارم، و او پولها را برمیدارد.
لباس آخرین مدل



مرد - خانم، چرا مردم اینقدر دور شما جمع شده اند و چهار چوشی نگاهتان میکنند.
زن - خودم هم هر چه فکر میکنم علت آنرا نمیفهمم.

ایلی مادر زن

- مادر زن من همیشه مزاحم ماست، هفته ای دو روز نزد ما می آید، تو با مادر زنت چطور هستی؟
- هیچی، در نقط یکبار خانه ما آمده - چطور، در عرض پنج سالیکه عروسی کردی فقط یکبار؟
- بله، از همان روز عروسی که نزد ما آمد دیگر باز نگشته است.



افقی: ۱ - افسی که سلاطین بر درک مدهند. ۲ - این سلطان بزرگ آراغب رسید ۳ - از مشرق با ت - امید و ارم آن مینا نشوید. ۴ - کنوع باز ست ۳ - از صفات دایره فتنه ۵ - اکتیز - با بیخوت بهشت ۶ - جان ملاکین دارند ۷ - یک حرفش را ۸ - غیر دعید تاننا ۹ - چطور؟ ۱۰ - بی ای اینکه سقف تالار را با این قشنگی دست میکنند و هزارها آینه بان میزنند، آنوقت خودشان روی کف اطباق راه میروند...

عمودی: ۱ - دیگر احتیاجی ندارد - کیکبه و دوده به ۲ - پایه تصهیل بنده و چنابالی - صبی کبید نگند - جسم ۳ - او اشرار با آخرش برید تا نانی شود - قول میدهم راست نباشد - باشکسته و آبکی ۴ - پشم گویند انگلستان بر قایت اهالی جهان - اینطور باشیم تاموفق شویم ۵ - کلاش معروف است ۶ - نقلیه شماره یازده - سر از پیری - دلخواه باده گسار ۷ - برای مجالس سرور تهیه می بینند ۸ - مایه امید در یانورد - خبرنگار سیه پسا ۹ - تر - گله میزنند و گاه از سقف آویزان میشوند - در دست مساز بچوید ۱۰ - خوب نیست - بست است - سازنده آشیان عکس ۱۱ - راه شومه نیست - هر روز میخورید.

حل جدول شماره قبل

افقی ۱ - سام - لیلج - مبی - ۲ - بیدل - وجب - خاقق - ۳ - یابان - ۴ - افرده - ۵ - بط - ۶ - چاره - ۷ - تا ۸ - فک - همه - ۹ - می ۱۰ - ایتم - اجنر - ۱۱ - مونسکوب - ۱۲ - مر - ۱۳ - آزادی - شور با ۱۴ - فی - شب - (نزد) ۱۵ - بت - راداره - مگو - ۱۶ - پرخیده - رومانی - ۱۷ - آزاد - یاس - درام - ۱۸ - نتر - زندان - آهن ۱۹ - عهودی - ۲۰ - لب - لامار - بان - ۲۱ - ادیب - یوز - ۲۲ - ملاطفت - افتخار ۲۳ - لب - ۲۴ - لندی - ۲۵ - آرمی - ۲۶ - رد ۲۷ - یولجه - شاهین - ۲۸ - لچ - اهر - قید - او - ۲۹ - آناه - پارساه - ۳۰ - آتش - رو ۳۱ - خس - ۳۲ - جئون - مدد ۳۳ - مارکین - سرزم آرا ۳۴ - لچب - بلد - ۳۵ - سناه - ۳۶ - دقه - ۳۷ - جبران - آهن

مردی که دوش را یک هفته قبل در حادثه اتومبیل از دست داده بود دوستش در خیابان قدم میزد، ولی هر وقت صدای بوق اتومبیل می آمد با چندان خیز خود را در گوشه می پنهان میکرد. رفیقش الاو - سوال کرد: - مگر الاو بوق اتومبیل میترسی؟
- آره، ترس من الا اینستکه مبادا اتومبیلی که زلم را زیر گرفته بود دوباره اودا نزد من بیادرد

عرض تشکر
بر نازدشاو نویسنده معروف و بدو، گو زمانی فریض شد - بیماری او مدتی طول کشید تا آنکه یکروز یکی از دوستانش به عیادتش رفت - بر نازدشاو از او تشکر کرد و گفت: دوست عزیز، خیلی از تو تشکر میکنم که لااقل یادی از من کردی، زبرادر عرض این یک هفته غیر از تو هیچ لاغی - بدین من نیامد

امیر ارسلان

در ۷ جلد (جلد چهارم)



داستان ما با آنجا رسیده بود که ناکهان از درون چاه، گردن بند باقوت نشان فرخ لافانیدن ارسلان افتاد. ارسلان هنوز از بهت و حیرت خارج نشده بود که دید ابر تیره و تازی بالای قلعه نمودار شد - بعد چرخید و چرخید تا با این آمد ارسلان چشمش بفریتی هولناک افتاد که قدم قلعه نهاد و در دستش زنجیر سکی بود - در این موقع ناکهان فریت چنان مرموز کشید که مام کو وحشت بلرزده در آمد - بعد سیخ طوله سگ را زمین کوبید و با نازیانه مشغول زدن او شد. سگ مثل ابر بهار گریه میکرد و التماس و زاری مینمود و با زبان فصیح میگفت ای بهلوان، تقصیر من چیست؟ یا مرا کشت، یا جانم را از این شکنجه خلاص کن زیرا این زندگی بد تر از مرگ نکرد باید می ندارد.

عزیزیت بس از آنکه صد تازیانه بر پیکر حیوان نواخت گفت: ای سگ بدان و آگاه باش که من ارسلان را از تو میخواهم، اگر او را گرفتار نکنی با لبیس قسم چنان دمار از روزگارت در آوردم که درد استناها باز گویند. بس از آن بادر تنوره انداخت و در آسمان ناپدید شد. پس از لحظه می در حالیکه تختی بر دوش داشت باز گشت و تخت را بر زمین نهاد و با زبیا صنی که روی تخت بود به تقبازی پرداخت دخترک رنگ از چهره اش پریده مثل بید میلرزید.

عزیزیت شمشیر خود را به دست سگ داد و گفت ای بهرامزاده، تا صبح باید با این شمشیر دور تخت نازنین بگردی و مو ظ او باشی. بعد باد در تنوره انداخت و آسمان بلند شد و سگ به ساقبت او پرداخت.

نازنین رو بسک کردو گفت: ای سگ بیچاره، گویا تو هم مثل من در چنگ این عفریت گرفتار هستی. بیا جان مرا بشور آزاد کن. سگ قاه خندید و گفت هیچ کاری باده من میدهی، چطور خودم را برای آزادی تو بکشتن بدهم؟ ارسلان خواست قدم پیش گذارد و نازنین را از بند آزاد کند، عقل بر او می زد که نامرد، شاید این سگ حرامزاده ساحر باشد، با این جهت همانان ایستاد که ناکهان سوار نقابداری واره قلعه شد و از اسب پیاده گشت - ارسلان موقع را در قنتم شمرده آهسته بایک خیز پرشت اسب قرار گرفت و از قلعه خارج شد، بعضی اینکه نازیانه را بر پشت اسب دیک کرد، مگر کب راه او چون اندر صر در سینه صحرا به حرکت در آمد، و همچنان شب و روز در سرزمینهای ناشناس راه می پیمود.

قصه ارسلان مدت مدتی شبانه روز اسب میبخت تا از دور سواد شهری نه دار شد از اسب پاهین آید و آنرا بدوختی بست و وارد دروازه گشت، دید تمام مردم شهر سیاه پوش و مزا دارند. آمد و آمد نایبازار شهر رسید. ناکهان بوی طام به مشامش رسید و دروازه مایش بست شد چون چشمش آتیز باو افتاد و رنگ سیاه و ناخنهاش بلند و قیافه سوخته اش را دید دچار حیرت شد و گفت ای هیولا، آبا غولی، خرسی، آدمی، حی هستی؟ ارسلان گفت من آدمیزادم و اگر میخواهی سر گذشتم را بگویم اول شکم را سیر کن تا بعد داستان خود را برایت بگویم. آتیز سه قاب پلو و سه قنق شربت جلو او گذاشت، ارسلان با چندانقه همه را بلعید و قدحهای شربت را تانه سر کشید و شکر خرد را به جای آورد.

پس از آن رو با تیز کرد و گفت من فیروز بازرگان مصری هستم که پنج کرور ثروت خود را در دریا از دست دادم، اما با تخته پاره می توانستم خود را از فرق شدن نجات دهم. بعد شمشیر خود را بمرض طام آ شیزداد و از دکان خارج شد. آمد و آمد تا پشت دکان پنه دوزی رسید. دید پیر مردی همامه بسر تازیانه سیمی بدست گرفت به عقب دکان رفت پس از ساعتی مراجعت کرد و در راه اینکه از تازیانه اش خون میچکید آنرا بکناری افکند و گفت: ای ارسلان، ای جوان بی مروت، خدا خانه ات را خراب کند که خانه عالمی را خراب کردی، ارسلان دچار حیرت شد که این پیر مرد کیست که او را میشناسد و این گونه نفرین می کند.

در این فکر بود که ناکهان او را در مملکت با عده می قراول و بسا او نزد پیر مرد آمدند و او را با احترا بیارگاه بردند بادشاه چون چشمه باد افتاد گفت ای پیر، آخر برای کاری صورت ندادی؟ پیر مرد که قیله عالم سلامت باشد، بزودی فرزندان بتو خواهد رسید، به با همان تشریفات بدکان خود بازگ در این موقع پیر مرد چشمش بارسلان افتاد و گفت ای جوان بیا با تو کاری دارم.

ارسلان پیش رفت و سلام کرد - پیر مرد گفت است چیست؟ از کدام داری؟ گفت نامم فیروز است و در این شهرم - پیر - گفت بیا بالا و مهمان ما باش، آنگاه جا شرابی بدست ارسلان داد. ارسلان لب پر لب جام نهاد و لاجرمه سر کشید. (قیه دارد)

شنج کومونیزم در آسیای جنوبی

نبرد خونینی بین نیروهای کمونیست «ویت مین» و قوای فرانسه هندوچین جریان دارد

مليون چين حاضرند صد هزار سرباز مسلح به هند و چين بفرستند
 کمونیستها میخواهند پس از تصرف هندوچین خود را با سترالیا برسانند
 رودخانه سرخ در جنوب هائوئی، پر از اجساد سربازان فرانسوی و ویت مین است



مائو تسه تونگ
 حمله صلح

حوادثی که در خلال دو هفته اخیر، بطور ناگهانی در هندوچین فرانسه روی داده و منجر به هجوم نیروهای کمونیست «ویت مین» بر سرزمین «لائوس» گردیده، در کلیه معارف سیاسی انعکاس فوق العاده می بخشیده است.

این حمله ناگهانی، بعد از «حمله صلح» که چند هفته قبل از طرف مقامات شوروی آغاز شد، و در همه جا از تغییر سیاست شوروی صحبت بیان آمد، موجب تعجب و تغییر معارف بین المللی گردید. کارشناسان امور شوروی اطمینان داشتند که اظهارات مقامات شوروی درباره پایان جنگ کره و استقرار صلح در جهان، فقط جنبه تبلیغی دارد؛ و بر فرض هم که دولت شوروی حاضر شود جنگ کره پایان یابد، آسیای جنوب خاوری یا در نقطه دیگر شعله ور خواهد ساخت.

این پیش بینی خیلی زود جامه عمل پوشید، و با «حمله ناگهانی نیروهای کمونیست «ویت مین» بر لائوس، کاملاً به ثبوت رسید.

هفت سال جنگ

تاریخچه جنگ در هندوچین از هفت سال پیش آغاز می شود پس از خاتمه جنگ عالمسوز در شرق دور و شکست ژاپن و منتهی شدن جنگ جهانی دوم و تشکیل دسته های مسلحانه در شمال این کشور مشغول فعالیت شدند. تلاشهای اولیه این گروه منحصر بدستبرد ها و زد و خورد های کوچکی بود که در نواحی مرزی شمال هندوچین و مناطق کوهستانی این سرزمین



مائونگوف

لغات سیاسی، و هم از نظر اقتصادی و نظامی به مراتب بیش از کره دارای اهمیت است و در صورتیکه کمونیست ها بر این منطقه مسلط شوند بر سراسر آسیای جنوب خاوری و اندونزی و فیلیپین رقیبانوس هند دست خواهند یافت و بدروازه های استرالیا خواهند رسید، دولت به همین جهت امریکا در صدد است هر چه زودتر جلوی پیشروی قوای هوشی مینه را بگیرد. ژنرال مک آرتور در این باره عقیده دارد که با بهار این مراکز صنعتی منچوری هم جنگ کره زودتر پایان می یابد و هم از ارسال اسلحه و مهمات از چین کمونیست بشمال هندوچین جلوگیری بعمل می آید.

مفسرین سیاسی غرب می گویند در روزهاییکه ویشنکی در کمیسیون سیاسی سازمان ملل متحد می گوید «خوبست گذشته را که پوشیده از ابرهای تاریکست فراموش کنیم زیرا از پشت ابرها اشعه خورشید بچشم می خورد» با اینحال با اشاره مقامات شوروی دولت چین کمونیست با ارسال اسلحه و مهمات برای شورشیان ویت مین صلح و آرامش را بار دیگر در شرق دور برهم زده و موجب تشنج اوضاع بین المللی شده است.



ژنرال «جیبپ»

کرد و اینک هر روز بروست حمله نیروی هوایی فرانسه افزوده میشود. پنج روز قبل هم عده می از چتر بازان فرانسوی در پشت جبهه کمونیست ها پیاده شدند ولی پیش از آنکه بتوانند ضربت شدیدی به شورشیان وارد آورند مورد حمله قرار گرفته و قسمت اعظم آنها بقتل رسیدند. همچنین گفته می شود رودخانه سرخ که از جنوب شرقی «هائوئی» می گذرد و آب آن سرخ رنگست، حامل اجساد بسیاری از مقتولین فرانسوی و سربازان ویت مین است که از این رودخانه بدریای چین ریخته شده اند.



پادشاه لائوس



موضوعی که موجب ناراحتی سربازان فرانسوی شده اینست که کمونیست ها غالباً حملات خود را در تاریکی شب آغاز می کنند، و حال آنکه جنگ در تاریکی شب برای فرانسویها بسیار سخت و دشوار است اینک پادشاه لائوس عده می از جوانان کشور خود را بسیج کرده و آنها را وادار کرده است که از خاک لائوس تاسرحدجان دفاع کنند و در شرایط فعلی فقط این عده هستند که می توانند تاحدی جلوی پیشروی کمونیست ها را بگیرند.

اشغال یک سوم لائوس

در خلال این احوال موضوعی که جلب توجه میکند مذاکرات محرمانه ایست که بین مقامات چین ملی و امریکاییها جریان دارد. بقرار اطلاع مارشال «جیانگ کایچک» اطلاع داده است که حاضر است در حدود صد هزار نفر از مردان جنگی خود را برای کمک فرانسویها و همکاری با کمونیستهای «ویت مین» بفرستد و چین اعزام دارد «چریج به» وزیر خارجه چین ملی نیز آمادگی دولت متبوع خود را برای فرستادن نیرو بفرستد و چین اعلام داشته است.

آنچه که بیش از هر چیز موجب نگرانی اولیای امور واشنگتن شده اینست که کمونیست های هندوچین در عرض دو هفته توانسته اند یک سوم لائوس را که سراسر آن ناهموار و کوهستانی و پراز جنگلهای انبوه است اشغال کنند و دو سراسر نقاط اشغال شده حکومت کمونیستی اعلام نمایند معارف سیاسی فرانسه عقیده دارند که بدون شک این حمله ناگهانی بدستور مسکو صورت گرفته است و دولت شوروی در این حال که از یک طرف دم از صلح میزند از سوی دیگر سیاست کلی خود را در مورد بدام کشیدن کشورهای جنوب شرقی آسیا تعقیب میکند.

خورشید از پشت ابرها
 مقامات امریکایی اکنون بیش از پیش متوجه خطر تسلط کمونیسم بر این ناحیه حساس شده اند. زیرا هندوچین هم از

انجام میدادند - ولی رفته رفته دامنه فعالیت کمونیست ها وسعت یافت و چون بعضی از فرماندهان فرانسوی نسبت به مردم هندوچین رفتارشان خوب نبود، روز بروز بر شماره مخالفین افزوده میشد تا آنجا که شورشان در چند محل قوای فرانسه را شکست دادند و موفق شدند اراضی وسیعی را بدست آورده و شالوده حکومت کمونیستی «ویت مین» را بریزند.

رهبر شورشیان ویت مین، شخصی بنام «هوشی مینه» است که مدتها در کشور شوروی بسر می برد و پس از کسب تعلیمات برای ایجاد انقلاب کمونیستی در هندوچین بسوی این کشور عزیمت کرد. اکنون مدت هفت سال از شروع پیکار هندوچین می گذرد و در خلال این مدت نبرد های خونینی در این سرزمین روی داده که هنوز ادامه دارد.

طبق آخرین خبر لشکرهای ۳۰۴ و ۳۰۸ و ۳۱۶ و ۳۲۰ شورشیان ویت مین از سمت شمال و مشرق و جنوب شرقی بطرف «لائوس» حمله ور گردیده و خود را به پنج کیلومتری شهر «لوانگ» - پرابانگ پایتخت لائوس رسانیده و شهر مزبور را به تصرف در آورده اند.

اینک در داخل این شهر عده می از سربازان محلی لائوس و سربازان فرانسوی در پشت توپها نشسته و مشغول دفاع از «لوانگ» - پرابانگ هستند. اما ژنرال «جیبپ» فرمانده قوای کمونیست ویت مین تصمیم دارد پس از رسیدن قوای تازه پس این شهر را تصرف کرده و بطرف جنوب سرازیر شود مقامات فرانسوی میگویند، اگر فوراً جلو هجوم نیروهای ویت مین گرفته نشود نه تنها هندوچین بلکه آسیای جنوب خاوری در معرض خطر خواهد بود.

تقاضای کمک فوری

مقامات فرانسوی در پاریس و واشنگتن ولندن با اشتاب مشغول تلاش هستند که هر چه زودتر دولت های انگلیس و امریکا برای قوای فرانسه در هندوچین اسلحه و مهمات کافی بفرستند ولی دولت انگلیس بمقامات فرانسوی پاسخ منفی داده است. اینک تنها امید دولت فرانسه با امریکاست و مقامات این کشور در واشنگتن مشغول

تلاش هستند که هر چه زود تر اسلحه و مهمات کافی بفرستند و این امر مستلزم همکاری امریکاییها و انگلیسیهاست. امریکاییها نیز آمادگی دارند که در صورتیکه دولت فرانسه بخواهد، اسلحه و مهمات خود را در اختیار فرانسویها بگذارد. اما امریکاییها در این باره بسیار محتاطند و تنها در صورتیکه دولت فرانسه بخواهد، اسلحه و مهمات خود را در اختیار فرانسویها بگذارد.

اجساد مقتولین در رودخانه سرخ
 فرماندهان فرانسوی معتقدند که تنها بوسیله یک رشته بمبارانهای بسیار سریع و کوییدن محل تجمع کمونیست ها می کنند از پیشروی آنها بطرف جنوب جلوگیری

تلاش هستند که هر چه زود تر اسلحه و مهمات کافی بفرستند و این امر مستلزم همکاری امریکاییها و انگلیسیهاست. امریکاییها نیز آمادگی دارند که در صورتیکه دولت فرانسه بخواهد، اسلحه و مهمات خود را در اختیار فرانسویها بگذارد.

اینک در داخل این شهر عده می از سربازان محلی لائوس و سربازان فرانسوی در پشت توپها نشسته و مشغول دفاع از «لوانگ» - پرابانگ هستند. اما ژنرال «جیبپ» فرمانده قوای کمونیست ویت مین تصمیم دارد پس از رسیدن قوای تازه پس این شهر را تصرف کرده و بطرف جنوب سرازیر شود مقامات فرانسوی میگویند، اگر فوراً جلو هجوم نیروهای ویت مین گرفته نشود نه تنها هندوچین بلکه آسیای جنوب خاوری در معرض خطر خواهد بود.

تقاضای کمک فوری
 مقامات فرانسوی در پاریس و واشنگتن ولندن با اشتاب مشغول تلاش هستند که هر چه زودتر دولت های انگلیس و امریکا برای قوای فرانسه در هندوچین اسلحه و مهمات کافی بفرستند ولی دولت انگلیس بمقامات فرانسوی پاسخ منفی داده است. اینک تنها امید دولت فرانسه با امریکاست و مقامات این کشور در واشنگتن مشغول

و اما هسبر تیمسار افشار طوس می گفت ؛ شوهر مرحومم در زندگی اخلاق عجیبی داشت ، از کارهای اداری خود هیچوقت نه فقط با من بلکه با احدی صحبت نمیکرد . بسینما و گردش زیاد نداشت تنها تفریح او در زندگی کاراداری بود بچه هایش . تاموقتی که در اداره کار داشت آنجا بود ، وقتی که کارش تمام میشد بغانه می آمد و با بچه هایش بازی میکرد و به زبان آنها با بچه ها حرف میزد . هر روز صبح زود از خواب برمیخاست ، قبل از این که بخوابد بچه ها را از خواب بیدار میکرد ، با آنها صحبت می داد ، لباسشان را می پوشاند و بعد با اداره میرفت ، در مواقع فراغت در سالن منزل می نشست و کتاب می خواند ، اغلب در مهمانی های خصوصی و فامیلی شرکت میکرد .

کسی مرا نمی کشد

پس از آن شیخ المراقبه بیات لب بسن گفت و گفت افشار طوس خیلی پندیده و پله های بود امکان نداشت کسی بتواند او را وادار کند که قدمی از مقررات فراتر بگذارد درست بظاهر آدم موقیعکه فرماندار نظامی بود و عده ای از توده ایها را گرفته بود ، چندین بار با او گفت ؛ چرا اینقدر توده ایها را با خودت دشمن می کنی خدای نکرده ممکن است ترا ترور کنند ولی محمود خندید و گفت ؛ نه ، کسی مرا نمی کشد . خان بیات می گفت ؛ دامادم بقدری با بنده مقررات بود که حد نداشت موقیعکه فرماندار نظامی بود یکی از منسوبین ما را گرفته بودند ؛ چندین بار با او گفتیم این شخص را آزاد کن با خونسردی جواب داد ؛ پس از این که هروقت هر یک از دوستان و آشنایان که با محمود کاری داشتند از من خواهش می

(بقیه) در زیر ذره بین

کنل ژوئن جاسوس انگلیس و مأمور بخش اصلاحیه بین ایلات

خبر نگار ما از قول یک مقام مطلع اظهار میدارد که کنل «ژوئن» فرانسوی همکار صمیمی کنل «آندره وود» جاسوس معروف انگلیس بایران بازگشت . و در زمانی که سر ریچارد بولارد سفیر کبیر انگلیس در ایران بود فعالیت های زیادش علیه ایران کرد و مسافرت های مرموزی بگردستان و خوزستان و فارس نمود و مأمور بخش اصلاحیه بین گروهی از اشراف نواحی مزبور بود . کارمندان سابق سفارت انگلیس در تهران این عنصر مرموز را که همکار نزدیک «تورات» و «میس لبتن» و «آندره وود» بود میشناسند - ژوئن بدون آنکه اطلاعات نظامی داشته باشد در زمان جنگ «کنل ژوئن» در ایران مشغول فعالیت بود و در سال ۱۳۳۰ از ایران خارج شد ، اما ناگهان چند روز پیش بطور قاچاق وارد ایران گشت و درخواست صدور پروانه اقامت کرد اما مقامات انتظامی با درخواست او موافقت نکردند .

پسر شیخ بحرین قهر کرد

یک خبر خصوصی حاکیست که پس از ورود همیشه نماینده کی ایران بپند ؛ چون بهیئت غیر رسید که پسر شیخ بحرین نیز برای شرکت در جشن تاجگذاری پادشاه عراق وارد بغداد شده ، نواب سفیر کبیر ایران در بغداد بوزیر امور خارجه عراق اطلاع داد که اگر پسر شیخ در مراسم تاجگذاری شرکت کند هیئت نمایندگی ایران بعنوان اعتراض از شرکت در مراسم تاجگذاری خودداری خواهد کرد و بی درنگ بسوی ایران باز خواهد گشت . لیکن بر اثر قول وزیر خارجه عراق هیئت نمایندگی ایران در جشن تاجگذاری شرکت نمود و بناچار پسر شیخ بحرین را در صف تماشاچیان بردند . این امر موجب عصبانیت و خشم شدید پسر شیخ شد بطوریکه در صدد برآمد با همراهان خود در نیمه جشن از بغداد خارج شده ببحرین بازگردد ولی همراهان او مانع شدند ، با اینحال بسیاری از شرکت کنندگان از این موضوع آگاه گردیدند و در همه جا با احترام با هیئت نمایندگی ایران رو برو شدند .

قرار داد محرمانه برای فروش تریاک ایران

یک خبر خصوصی حاکیست که اتصال در فروش تریاک زد و بندهای محرمانه می صورت گرفته که با در نظر گرفتن مضیقه ارزی دولت مورد توجه خاص ناظرین اقتصادی واقع شده است . جریان قضیه از این قرار است که هر سال دولت چند هزار صندوق تریاک خود را از طریق مزایده بخریداران خارجی میفروشد امسال برای هر صندوق تریاک بین ۸۴۰ تا ۱۰۲۰ دلار پیشنهاد رسیده است شرکت مزک پس از مذاکراتی که در نیویورک با نمایندگان ایران بعمل

(بقیه) افشار طوس قبل از ربوده شدنش از سفر نوشتن شوم خود آگاه بود

کردند سفارش آنها را بکنتم قسم میخوردم که محمود زیر بار نمی رود . آنها میگفتند چطور ممکن است داماد شما تقاضایان را قبول نکند . ولی آنها نیدانستند که محمود در کاراداریش فامیل و دوست و آشنایانشانند .

رادیو را غراب کردند

مهندس افشار طوس برادر آمرحوم میگفت ؛ وقتی ما از کم هندن محمود باخبر شدیم ، برای اینکه مادر هشتاد ساله ام از این ماجرا با اطلاع نشود ، بجهله بمنزل او رفتیم تا رادیوی اطلاقش را غراب کنیم ، ولی مناسفانه موقمی رسیدیم که رادیو تهران خبر کم شدن رئیس شهرستانی را اعلام کرد ، مسأدم وقتی این خبر را شنیدم چند دقیقه ای زبانم بند آمد ، بعد با چشمانی از حقدق دو آمده سراپای مرا و روانه داد کرد ، و بعد دو دستی پسرش زد و گفت محمود کم شده است . با هر زحمتی بود او را آرام کردیم ، و برای اینکه خبر های بعدی را از رادیو نشنود ، من بلافاصله رادیو را غراب کردم ، ولی مادر بینوایم چسته و گریخته ، آنچه را که بسر فرزندش آمده بود از همسایگان شنید . شبها برای اینکه او تنها نباشد چند نفر از ما نزد او بسر میبردیم ، مادرم خیلی بی تابی میکرد ، بطوریکه التهاب خاطر او در همه مائز کرد ، و همیشه با او گویه میکردیم ، وقتی مادرم از قتل فرزندش آنهم با آن طرز فجیع آگاه شد مدتی بی هوش شد و بالاخره با زحمت زبانه او را بپوش آوردیم .

بچه های افشار طوس

در همین اثناء که با خانواده تیمسار افشار طوس مشغول صحبت بودم ، ناگهان بهشید دختر پنج ساله آن مرحوم وارد اطاق

طوس پرسیدم ؛ آیا بچه ها از مرگ پدرشان خبردارند ؛ جواب داد ؛ بطوریکه می بینند فریاد قدر بچه است که از این جریانه ها چیزی نمیفهمد ، ولی بهشید و فرزین پسر نه ساله او از این جریان اطلاع دارند . وقتی فرزین و بهشید فهمیدند که پدرشان را با آن طرز فجیع مقتول کرده اند دچار بهت و حیرت عجیبی شدند ، مثل اینکه نمیتوانستند باور کنند پدرشان ، پدری که هر روز صبح با بوسه های گرم خود آنها را از خواب بیدار میکرد با این آسانی از دستشان رفته باشد . فرزین زود تر از خواهرش مرگ پدر خود را باور کرد . طفلک آنقدر گریه کرد که دل همه را برقت در آورد در این موقع پسر دو ساله مرحوم افشار طوس متوجه صوی خود شد که داشت با من صحبت میکرد ، با لجه کودکانه می گفت ؛ همچون ؛ چکار میکنی ؟ مهندس با مهربانی جواب داد ؛ تریف تو را برای آقا میکنم ، دلت نیشاد سوار « اتول » بشی ؟ کودک خردسال جواب داد ؛ چرا ، میبام سوار اتول بشم برم اداره ، پهلوی بابام

افسران قرنک رفته

خانم بیات میگفت ؛ آدم هیچ نمیتواند باور کند که چهار افسر تحصیل کرده و اروپا رفته ، با این طرز وحشیانه که در هیچ جا نظیر نداشته ، آدم بکشد . بعضی از همین سرتیب ها که با محمود هم دوره بودند ، اغلب شبها بغانه محمود می آمدند ، با اینحال مبادرت بقتل او کردند . ولی هر چند این حادثه موجب شد که مایگی از عزیزان خود را از دست بدهیم با اینحال این امر موجب گردید که ماسکها از چهره ها برداشته شود و چنانیکارانی که خود را

(بقیه) آیا قهر متهمین ...

بطوریکه یک منبع موثق اظهار می داشت دولت بخون تردید تقاضای سلب مصونیت از کتر بقای خواهد کرد زیرا طبق افکار متهمین وی عامل اصلی توطئه اخیر شناخته شده ولی خود کتر بقای در این باره اظهار داشته که بلا فاصله هنگام تشکیل جلسه علنی ، از پشت تریبون مدارکی را در این باب ارائه خواهد داد و از این جهت دولت در تصدداست تقاضای سلب مصونیت از او بکنند ؛ وی در اینکار پیشقدم است - و کتر بقای روز اول ماه مه در کلوب حزب زحمتکش ؛ حملات سفنی علیه کتر مصدق نمود و ضمناً اظهار داشت « از این پس عکس و کتر مصدق نباید در محل حزب دیده شود بلافاصله یکی از حضار از جا بلند شد و خواست عکس هایی را که هنگام ورود دکتر مصدق از راه و شورای امنیت تهیه شده بود بپاره کند ، ولی دکتر بقای گفت اینها را بپاره نکنید و در انبار نگهدارید ؛ زیرا در موقع لزوم باید از اینها استفاده شود در تماسهایی که غیر نگارما با بعضی از نمایندگان مجلس گرفت ؛ چند تن از آنها اظهار داشتند دولت انهایی را که بیکی از نمایندگان مجلس زده بایستی ثابت کند ؛ او اگر نخواست این امر را بشوید ، رساند ؛ مجلس بلافاصله از کتر بقای سب مصونیت خواهد کرد »

فرشته معرفی کرده بود و چهره حقیقی هان نمودار شود - وی همچنین اضافه کرد خطیبی با محمود تاز کبها خیلی گرم گرفته بود ، خودش را دوست صمیمی او نشان میداد ، ولی هیچکس نمیتوانست باور کند که این مره دزد و جانی ، چه نقش هومی برای او کشیده است .

مادر افشار طوس پله هارا میبوسد

روژ جمعه گذشته موقیعکه خانواده افشار طوس بدین نفسه و فر رفتند ، هر کس آنها را بین راه میدید و بشناخت متأثر میشد ، مادر هشتاد ساله افشار طوس پیشاپیش سایرین راه میرفت ، یکی از مامورینی که شاهد و ناظر ملاقات این خانواده داغدیده بانگست وزیر بود میگفت ، موقیعکه سادر افشار طوس از پله های خانه دکتر مصدق بالا میرفت ، یک پله پله هارا ماج میکرد ؛ و با گریه میگفت « محمود عزیزم از این پله ها بالا رفته ، دست او باین دیوارها خورده ، زای او روی این پله ها گذاشته شده ، مهندس افشار طوس میگفت وقتی ما وارد اطاق شدیم در ریدر شدیم ؛ بعضی اینک چشمش با افتاد و اشک در چشماش حلقه زد و با تسلیم گفت ، او از این حادثه خیلی متأثر شده بود ، موقیعکه مادرم با حال گریه پا او صحبت میکرد ، نخست وزیر هم بگریه افتاد و در یک دم و ماتم ما شده بود ، بالاخره نخست وزیر قول داد که متهمین این واقعه را به دادگاه بفرستد تا طبق قانون مجازات شوند - وقتی حزال کرد حالا مادرم تیمسار کجاست ؟ فتنه چون خیلی بیقراری میکرد ، و حالش بهیچوجه خوب نبود او را با عده ای به خارج فرستادیم که چشمش بزین و بچه های محمود ، و همچنین بغانه می که فرزندش در آنجا زندگی میکرد ، و غساطرات بسیاری در آنجا دیدند و پیش از این ناراحت نشود

نودیکه دارد صورت گرفته . پهلوه چندی قبل سازمان برنامه اقدام بفروش بانصدتن پتله نمود ولی بنا ببا برادر وزیر اقتصاد ملی معامله فسخ شد و بشرکت معاملات خارجی منتقل گردید ، این شرکت نیز بدون سروصدا با شرکت «دریفوس» معامله نمود و حق دلالتی و منافع آن نصیب شرکت «امبريال» گردید .

اعتراض سفیر انگلیس در بغداد

کنفرانس سفرا و وزراء مختار ایران مقیم کشورهای عربی در بغداد در معارف سیاسی انعکاس فوق العاده می بشید چنانکه گزارش واصله از عراق حاکیست که تشکیل این کنفرانس توجه نمایندگان سیاسی عربم کشورهای را که در مراسم تاجگذاری پادشاه عراق شرکت داشتند جلب نموده است .

اختلاف شیخ بحرین با امریکاییها

گفته می شود اظهارات دکتر فاطمی در مصاحبه با روزنامه نگاران و شخصیت های عراقی که طی آن از نهضت ملی ایران ستایش کرده و به سیاست استعماری انگلیس هدیفا حمله نموده موجب شده است که سفیر کبیر انگلیس در بغداد نسبت بتبلیغات ضد انگلیسی و لایحه خارجه ایران در بغداد بدولت عراق اعتراض کرده است ولی هیئت های نماینده کی ممالک اسلامی و ایرانیان مقیم عراق با خوشحالی از این اظهارات استقبال کرده اند

یکی از زنان باقوذ کرده در گذشت

خبری که از میروان رسیده حاکی است که یکی از بانوان متنفذ کرد که نظر اوحتی در امور داخلی عراق موثر بوده در گذشته است ، این زن «حفظه خان» همسر «شیخ قادر» معروف است ، شیخ قادر و شیخ محمد از افراد بسیار بانفوذی بودند که همواره دولت عراق نظریات آنها را در مورد تغییر و تبدیل فرمانداران و استناداران عراق رعایت می کرد و این دو نفر هم مجری نظریات حفظه خان بودند

آورده برنده مناقصه تریاک ایران شناخته شده زیرا ظاهر بالاترین قیمت ها یعنی ۱۰۲۰ دلار را برای هر صندوق پیشنهاد کرده است . لیکن شرایط قراردادی که شرکت مزک مصرمانه با وزارت اقتصاد ملی امضاء کرده بنحویست که بابت هر صندوق هشتاد دلار بیشتر بصواب دولت ایران لیبرود زیرا بوجوب ای قرار داد صندوقها در نیویورک باید وزن شود و همچنین تجزیه تریاک از طرف شرکت خریدار و طبق روش امریکایی «او.اس.پ.» صورت پذیرد در حالی که تریاک ایران همیشه بسستم انگلیسی «هاریسن سلف» تجزیه میشد و اختلاف این دو نوع تجزیه در هر صد گرم چهار گرم بضرر ایران است

۲۰ میلیون دلار زیان وزارت اقتصاد ملی

وزارت اقتصاد ملی ، همان راهی را پیسود که قوام السلطنه طی کرد و او را پیدنامی کشاند ، زیرا مهیاداً بازار جواز فروشی را باب کرد و پروانه های را طی ماههای اخیر روی نظریات خصوصی بنام افراد مبینی صادر نموده که هر جواز هزار تنی را در حدود صد تا دویست هزار تومان در بازار - بیا بفروش رسانیدند ، در صورتیکه وزارت اقتصاد ملی می توانست با نفو جواز حداقل ۸۰ تا ۱۰۰ هزار تن برنج صادر کند و در حدود ۲۰ میلیون دلار عاید خزانه کشور نماید و از این کار در حدود دویست میلیون ریال نیز عاید مردم شود .

تاکنون وزارت اقتصاد ملی در حدود چهل هزار تن جواز صادر نموده و دریافت کنندگان جواز قرار بود برای هر تن در حدود ۲۰۰ دلار بدوای بپردازند . اگر این تعداد را تا چهارمعتبر کرده بود در حدود ۸ میلیون دلار عاید خزانه دولت میشد در صورتی که تا بحال بیش از چهار میلیون دلار وصول نشده است که روی کاغذ بمل آمده و معلوم نیست این دلارها کجا و بچه مصرفی رسیده و در نتیجه قیمت دلار در بازار سیاه به بیش از یکصد ریال افزایش یافته است ؛ پس از اعتراض زیادی که در محافل مختلف در این مورد شده وزارت اقتصاد جواز دوازده هزار تن بقیه را با اداره معاملات خارجی و اگذار کرد ولی در این کار هم نظر خصوصی اعمال گردید و اداره معاملات خارجی در صورت ظاهر بایک شرکت خارجی بنام «دریفوس» وارد معامله شد و حال آنکه در پشت پرده معامله با شرکت «امبريال» که وزیر اقتصاد با آن ارتباط

بشت جلد بیکار خوبی که از هفته پیش در هندوچین فرانسه آغاز شد و نیروهای کمونیست «ویسمه مین» سرعت در کشور لاوس به پیفری برداشتند در محافل سیاسی باختر بنوان یک ضربت تازه از طرف دولت شوروی بدو نه ای قریب تلقی شده است در پاریس ولندن و واشنگتن گفته می شود اکنون معلوم میگردد که مواعید مالکوف و سایر سران کمونیست در باره حفظ صلح جهان بیش از وعده های پوچ و توخالی نبوده و ثابت شده است که کمونیزم بین المللی هنوز دست از سیاست توسعه طلبی خود بر نداشته است (صفحه ۲۲ را ببینید)

تور ان مصور

تک شماره ۶ ریال

دعہ ۱۸ اردیہشت ماہ ۱۳۳۲

شماره ۵۰۸



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.